

فهرست مہجہ الاحزاب و جدی مجلس و صفحہ انہی ہو شد
 بجهت سہولت و اسانی فہرست مجلس و صفحہ انہی ہو شد

۱۰	مجلس اولیٰ خراج اما انقلید ہند	۲۱	مجلس دہوی کو لا ان مکہ و مجلس رجب و شعبان
۶	مجلس دہوی و ام کلثوم بن	۱۴	مجلس دہوی و ربع غار شریف
۱۰	مجلس دہوی و ربع غار شریف	۱۲۱	مجلس شہداء احکام حضرت
۱۴	مجلس ہفت ہدیٰ و ای قیل فا	۱۱۲	مجلس ہشت ہدیٰ و ای علیہ السلام
۱۷	مجلس دہوی و ای علی اکبر	۱۱۳	مجلس دہوی و ای علی اکبر
۲۰۳	مجلس دہوی و ای علی اکبر	۲۲۶	مجلس دہوی و ای علی اکبر
۲۱	مجلس دہوی و ای علی اکبر	۲۳۶	مجلس دہوی و ای علی اکبر

فہرست خاشیہ کتاب

کتاب اللہ و الحجاب	مختصر ہے	کتاب اللہ و الحجاب	مختصر ہے
کتاب اللہ و الحجاب	مختصر ہے	کتاب اللہ و الحجاب	مختصر ہے

الذرة والحبوب والسمك والسماء والنفوس كل يلقى مصيره بالقرآن والمصطفين والحيي والمضج

۱۱/۱۲

[illegible]

و غیر آن خالی از معارض میباشد فلذا بقول شیخ القلوب فضل اعمی الجویث که ما فی هذا
دو مصیبت است و گسست چهره جای در بدن خامه و سنک بر سپهر زدن را این مصیبت اندک است
چهره جای است بر آن زدن در عهد پش و آرد شد است که بنی هاشم بعد از شهادت امام حسین
علیه السلام جامه پاک پوشیدند از کرم و اسیر ماهیچه بر او اندک کردند و شب و روز قراد غیافند
بلکه در دم در نو خیزند بر بودند و در فکر طعام و شراب بودند سپید الساجد بن علی السلام
بجه ایشان طعام مهیا نمیداد و آنقدر که بر کردند که اشک از دهنهای ایشان خشک شد
ابای پند که دست بر آن میزدند و او را میبختند و طایفه بر روی میزدند و اینک فوج
عرب لطام میباشد و نفر بر امام کافست در حکم یحیو از ش بلخ فرار شده از فعل طایف
بعد بر بدن مو و خراشید و او را شکالست پس بنوع بر پیشانی زدن با باز و از صحرای کربلا
بعضی از عوام الناس را دست خالی از اشکال نیست اما اعتقاد از خم کردن و دهن را بفعل
ن و اعمال آنکه از فعل او باشد ناس میباشد اینها مصیبت است و گسست مصیبت است که در
لباس مصیبت پوشانیدند و از سوزش قلب و زکونهای رویش شک جگر باشد و از
سوزش کاف از سینه اش بر او اندک که شبان از در هر جا دست پایش هر عمل خرابی که میخیزد
میتواند چنانچه در کان اسلام را مثل صلوه و زکوة و غیر آن را چنان خراب کرد که از صد نفر یک نفر
بقواعد مقرر شرعی را اعمال نماید و همچنین که بمصلحت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که زود باشد پند
زمانی که لا یبقی من الایمان الا اسم و لا من الاسلام الا ذکر و لا من القرآن الا رسمه از ایمان
مانی بماند چیزی مگر اسمی از اسلام بماند چیزی مگر اسمی از قرآن بماند چیزی مگر ذکر
اکثر بلاد و نسب اکثر اشخاص مخفی و این امر عظیم که منافع آن را شخصی فحش و ابدان غیر منافی است
و در آن چنان تصرف کرده که از اضایع کرده که مجلس بفرستد که بر پا شود الا آنکه انواع معاصی را
مشریب میشود مانند ربا و غش و کذب و افترا و نظیر اجانب احقران اسلام را بفرستد و اندک غیر از
هر چیز را مشتمل میباشد و از افات مشاع اسلام میدانند و حال آنکه بغیر از نصیب حکام اسلام
چیز در این نیست و چنان میدانند که عظیم شعائر الله است و غیر آن شعائر الله بجه غیر نفیله در
اطوار و نامناسب چیزی در آن نیست باین سبب اطفال و جهال و فساق بر منابر بالا میروند و حال
آنکه اعظم علماء و کلین را شرم میباشد که بر منابر بالا روند و بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله و انبیا او
تمکن شوند تا بخدی که از اجعی صحت کفر دارند و با هم حاشو و او صفر را با هم بخارن خود را بداند

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله الذي جعل محبتك في قلوب أوليائه حتى تركوا ما سواه شوقاً إليه وسقاماً بحيف
مؤنته حتى هجرُوا من ديارهم أسفاً عليه وأوطم بحاله حتى احنادوا وافرأوا الصديق حطوا
وأعنا الصديق طلباً للزلفى لله وبهيم في عيشه حتى أتوا بامطار السهام والاسنة
كن كشمع بجائزته والصلوة والسلام على أول مهاجرها جرم من باره طواه وأفضل سائر
سلك سبيل رضاه وأمر بالخلق إلى ربه وسيد وموله سيدنا ومولانا محمد بن عبد الله
أهل بيته أفضل الناس إلى الله وأشرف المهاجرين عند الله سيما على أوليه وحبيبهم
وفلذ كبده الذي هاجر مع أولاده وعشيرته وأخرج عن حرم الله مع أخوانه وقبيلته و
جامعته في شرم أنصاره وأحببه وقتل بوجهه الله مع أعوانه وخاصيته القريب الوجد
الأسير الشهيد الذي حاط به كلاب أهل الدنيا وسباع أذال الورى فجعل بغيره بعباله من
بلد إلى بلد ومن دار إلى دار حتى أناخوا عليه وأحاطوا بجائزته ففعلوا به من القتل والعدا
وسبى النساء والبنات ما كتب إلا أنس عن نعيم وعجزنا لا نبدى عن نعيمه قولا لله وهذا
الأمر تكاد السموات بتفطرن منه وتنشق الأرض وتخر الجبال له هذا فوا حسنا على ذلك
الاجسام الممثلة بالدماء والآفواه البائسة من الظلم والظلماء على ذلك الأجساد والأبدان
مدفونة من غير غسل وأكفان وأطول حلق على تلك الجثث الجدا كره في القلوب والأهصاء
البائسة العار باب وبأسقى على تلك الأزارى الموتوريات والصور الماتورات وبأخرج
على تلك المأولان والأخفاف المجلات فالويل للعصاة الفساق كيف سلك بهم الدنيا كره في
العين أحاديت بأبصارهم عن ضلالتهم فاحذوها وأخذتهم عبيداً فلبت بهم ولقبوا بها
ونسوا ما ورثها وبكاهم الظلام فسبحم الذين ظلموا أنفسهم فليقلوا فليقلوا فليقلوا
على بني كاهلهم وبني وكلاءهم لئلا يبينوا لئلا يبينوا فليقلوا وان الله على ضلالتهم لمدبر
الذين أخرجهم من ديارهم فخرجوا لأن يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت
صوامع وبيع وصلاوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينص الله من ينصر إن الله لقوي
عزيم مراد وظاهرهم شريفه شالدين بأشد كذا ذن داه شد اند بقنا بال اعداء محو جامعته
بواشنان ظلم كره في الباشانوا زوار وخوارج كره في بدون جرم فبعضهم مكرهاً مكرهاً مكرهاً
الله خدای نامی معشوقی است بیادیم از شرک و بت پرستی و دنیا پرستی و اگر نمازین بود که خدا دفع
مصرف ما بعد عذاب خود از ایشان خلق اشراق المان بواسطة اخبار و بندگان ایشان هرگز نبردند

قالوا يا ابن آدم انزل من الجنة
 فكل مما تشاء الا هذا الحجر
 فسجد للآيات كلها الا إبليس
 لم يكن من الساجدين
 فأنزلناه من الجنة
 فكلوا مما نشاء
 الا من قبل هذا الحجر
 ولا تمسكوا به فتكفروا
 فممن يمشي مكبراً
 مهتماً
 فكلوا مما رزقناكم
 ولا تسرفوا
 فكلوا مما رزقناكم
 ولا تسرفوا
 فكلوا مما رزقناكم
 ولا تسرفوا

وَقَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى عَيْنَيْهِ فَهُوَ كَمَنْ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى عَيْنِ اللَّهِ.

الحمد لله

انتم انما من غيري فمخفي كذا وفيه الله
والله اعلم
انتم انما من غيري فمخفي كذا وفيه الله
والله اعلم

عذاب الهی باز نال میبشد بخونیکه معا بد ایشان و مساجد که چنانکه از اطمینان است خراب و سست و
 و هر اینها را وی خواهد کرد و خلاصه هر که او را با وی کند بد و سست که او است صاحب توانائی و
 و چنانچه از بعضی نفاس میریزد و اخبار و مبادی آنکه قبل از نزول این ابر حضرت ^{علیه السلام} است
 علیه السلام مامور بشال با کفار نبودند پیوسته کفار در رسد و از این مسلمین بودند ایشان را
 سر و پای شکستند اهانان میخواندند تا آنکه جبریل ^{علیه السلام} آمد این ابر را آورد و شمشیر و کمر و
 دست و در کتابش به کافران حضرت صفائی علیه السلام دوایب کرده که فرمودند که تو که
 فی علی و جعفر و حمزه و جبرئیل فی الحسین علیه السلام یفوت علی بن ابی تراب و فرمودند که علی و جعفر
 و حمزه بودند که ایشان را از دنیا بردند و حمزه که بود و جبرئیل که در دوزخ و ظلم و ستم و ایشان را انصاف
 که فرمودند که مشرب بودند و طریقه توحید و اصول مبنی بودند پس ایشان را در دوزخ و
 عذاب ماندند و در آنجا که نماندند تا آنکه دعوات شهادت فایز شدند و همانکه وارد
 شد است که در جنگ احد و حمزه و اشدید کردند با بیای از انصاف و مهابت چون مسلمین
 بمیدان میروید و کشتن و زخمی مسلمانان و حشران بلند شد که در کشتن خود که میباید
 و چون حمزه غریب بود و کسی نبود که عزایش را بر پای نماید و دو خانه از مسلمانان بلند شد پس جبرئیل ^{علیه السلام}
 علیه السلام را بخواجها الترادید مناور و حمزه را در دوزخ و فرمود اما عتی حمزه فلا یوالی که همیسا اما تم
 من حمزه را بخواجها بیت عزاداری که بکشدند و در دوزخ و حمزه را بخواجها بیت عزاداری که بکشدند
 گفتند اول بروید و حمزه را بخواجها بیت عزاداری که بکشدند و در دوزخ و حمزه را بخواجها بیت عزاداری که بکشدند
 سپید و پاشد حضرت فرمود که بکشد که بر عزم کرب میبکشد گفتند آنان اصناد فرمودند از ایشان
 را خواجها بیت عزاداری که بکشدند و در دوزخ و حمزه را بخواجها بیت عزاداری که بکشدند
 و مصداق آن در باره آن و از آن بار و وطن نظیر پیدا کرد و او را ببگاه از وطن خود و و کردند و
 غریب است و خواجها بیت عزاداری که بکشدند و در دوزخ و حمزه را بخواجها بیت عزاداری که بکشدند
 گفتند و او را انصاف نبود مگر آنکه طریقه خدای بر سنی را پیش گرفته بود و دست از بت پرستی طاعت
 جنت طلعت بود از شدت بود و مردم کشت و کشت که اعظم شرارت بود چنانکه هدایت میفرمود
 از قول ربنا الله جبرئیل گفت این تو که وارد شده است که انشبهه ظلم و دروغ عاشورا با تو
 بجای میفرمود جبرئیل هل تطلبون فی قبیل قتلته او یفصل من حرام او یا لاسما گفته ام علی
 غریبا ام علی شریفا یا لیا اخرجید مرا که دو مرا که از دنیا بیدیدید چه مگر کبریا حق کشته که کشتوا

[illegible]

كتاب غفر الله له
وفعل له
اخبرني
اعلمني
تكنفني
البيوتان
مباينتهما
كان غالي
الحسيني
خطبته
الكتاب الذي
مؤلف

[illegible]

مرا بعبود او بکشید با جوارحت خضای من مطالبه بمنایند اما مال کسی را بخلق مالک شد
 که از من مواخذ کند باید بخیر و بدین خدا ظاهر کرده ام با سبب پیغمبر را بغیر داده ام با شریعت او تحریف
 نمود ام اینجا عین سبب بن عبود جواب ساکت شدند و مکرر این نحو کلمات مبرم و از برای نام
 جنت بر اینجا عین بخت با قلوب فاسده که از طینهای خبیثه بپاشید بهم سبب چه توان نمود و بموعظه
 و بعضی چگونه ایشان را از من متوان نمود و آنها را کما یجاءه او اشد فتوة و ان من یجاءه الله
 منه الا له و ان منها کما یستحق فی حق فیما لا یولی شیء غیره و حق حسین علیه کمال بهم رسانید
 و که دفع الله بعضهم ببعض لعل مت صوامع و یبع صلوات و صبر اجله بذا که فیها اسم الله
 کثیر اگر که این بود که خدا دفع میکرد عذاب خود را از خلق بواسطه پیغمبر و غیر طیبته او و هر آنکه
 عذاب الهی نازل میشد بخو بکه زمین یا اهلش بر نگویند میگردید و معابد و مساجد میند عذاب
 میشد از جای آن بگو که عذاب الهی ناز شود و عالم بر نگویند و بجای که غیر از طیبته مفضی
 شود که بجهت کج کردن نافر و پیغمبر شریف عذاب نازل نماید چندین هزار خلق را در روز کبر اندارد
 یا بجای این نبود که بواسطه گشتن فرزند غیر پیغمبر عذاب نازل نماید اما نافر صالح عزیز بود
 در پیش خدا از سید الشهدا علیه السلام نافر صالح را عظمی نبود زیرا که مثل او را هزار هزار عالم
 میکنند بلی و خود او را اینها از ابا ن خود فرار دادند و سفارش فرموده بگو که او را از بیفت
 چو او را کشند از اهل خدا و غضبت و زمین بلرز و در آمد نا این که اینجا عذاب هلاکشدند
 پس مثل سید الشهدا علیه السلام که هر صفی از صفات انبی بوزان ابا ن الهی هر سه پیش عزیز بود
 در پیش خدا و هزاران نافر صالح اگر او را بپیرم نفعی نمیکنند یا باز کنند تحمل او را
 فرزند عزیزش را که هر پیش مقابل صد هزاران پیغمبر نافر صالح بوزان یا باز نمایند یا نسا
 که زمین بلرز و گوهرها سر نگویند و در همه عالم از خواب کند با آنکه نافر صالح را با و کاری نکردند
 ظلمی نموند با آنکه که خدا حق شریف او را فرار کرد و بکشتن الهی انداختند حق او را و نکند باشند
 پس او را بی کردند و اما حسین علیه السلام را حق شریف که از برای همه کس بوزان اوضح نمودند و او را شرف
 و کبر سبب کردند بدانش را با بار و بار و فطعه فطعه نمودند با جای این بگو که جبرئیل امین را چنانکه
 در کشتن نافر صالح صبر زد و فریاد برکشید بخو بکه که شهادت ایا نمود و هر مرد نذر کشتن خود
 خو حسین علیه السلام ناله کشید و ناله که عالم را بر و بر کردند و فبا اسماء جرت هز الا و
 مثل الحسین بود که موری ای اسما این ظلمها و ستمها جا و نیند بر حسین حسین علیه السلام

[illegible]

حق ایاں قبلیں غلط نام و اولاد باطنی خدایاں ان کو لخصہ قبیلہ وان کہوں

17/11/20

الملك
يقول في ربه يظن انك عرفت
ما اراه و الله اعلم الخ
من فضلك يا رب المظن فاحكم
اباها شاكر فاما قيت ذوقها
من امر ولا يعلل بغير احد
ادها فذوقها اقول انا
ولعل بيض من لا يفسد
شرف السواد بالنهاية
يعقل ان الله لا يغير قبل
هذا الخ الامام في القرآن
التيان المقاتل انضيد فوما
قبل انضيدهم فقال لهما
فوقوا الخ وكم فاذلواكم
فوقوا الخ وكم فاذلواكم
فوقوا الخ وكم فاذلواكم

بآلب تشنه کشند و اهل بیت را سپردند بر تزلزل و اضطراب دلی و عالم را سزاگون تنگ
 و آنست با آن صبر بعد و طعنا و با جبال علی و جبرائیل سپرد و فواید من بعد از حسین
 با بخت پاره یار و شوی ای کوهها با بخت پاره شوی از تزلزل و اضطراب با بخت بر
 جای خوف و آوازه باطن سینه الحوض منجیه عطش و خست فغان من بعد و طوری ادا
 فرزند ساقی کوثر و سقای دوزخ و ارباب خشکید و جگر فغان شهید کردند پس چرا ارباب
 چشمها خشک نشد چرا در پاهای فروخت چرا ابرو را بر روی جنت مهر زد با خیل من
 بعد الحسین فلان شدت علیک سر و جالعا و بعد از افتادن سر جنل شیخا عان حاله شد
 مبارزان بی دم از اسب خالی شدن خانه زین از بطن سواران معرکه شجاعت و بگریزان
 معرکه مبارز و چرا اسبها را زین و جام می بندند امید و آدم که سواری سواران بر اسبهای نا
 مبارک و میهن بود باشد این الرسول عن الشیل الحسین و قد افسی بر ارا لفظ طعنا و بیاف
 ابا کجا بود پیغمبر خدا که بر بید فرزند عزیز خود که او را در میانان تنها انداختند و کسی را
 زناوت نمیکرد و نیز او را در گنجهها پدید آمد در جنت با حصر او جانوران کوه و بیابان این الرسول
 و جثمان الحسین بری کحرف قد بری فی الارض میجو کجا بود رسول خدا که مرا خطه نماید
 بدن شریف حسین خود را که مانند ورق مصحف زین افتاد که بعضی سطرها زخمی گشته
 و خنجر در کتاف بکشد بر صفحه ان بدن شریف را در کفر و او را بمثل فرزند که در دست کفار
 باشد منور و میجو گذارده اند این الرسول عن الراش الکرم علی رأس الساجد کجا
 در بخور کجا بود حبیب خدا که نظر نماید سرفرزند را در بند خود که همیشه بسینه میچسبید
 که از او نیز زده ماند و مانند ماه تابان بر دوزان و در اهر طرف میگردانیدند آه آه این
 الرسول و نفر کان بر شفعه نذر یقین حبیب کف بخور کجا بود رسول خدا و شافع و سیرات
 بر بید ان لب و دندانی که همیشه از اسب سید و میبکشد پیر معویه شراب خوار باد شمشیر
 چوب بران میزد و مادر دم بعدای لب و دندانت با البعد الله االب و دندانت تقصیر باشد
 مگر آنکه بوسه گاه پیغمبر خدا همیشه مشغول بدن و خداوند کبر و این الرسول و مهر السید
 بعد کسیر علی لفظ طعنا مکور این الرسول عن الکنام تندبه مثل النجوم عن النور
 الحلال پیر ابا کجا بود پیغمبر خدا که بر بید سید صاحب فرزندش را که بازین شکسته و روی
 بخون غشیه طرف میزد و فرزند میباید خیمه مرگ صاحب خود را بپوشاش میباید ابا کجا بود

[illegible]

من
وغيره
الكل
عنه
بشاعتها
فقد
فصلها
ونخلها
فقيم فيها
اموالها
اهلها
السوداني

الى جني
كانوا يفتلون ما بين
الافجار الطامع
مستبصرين
في اسوأ افهامهم
كانوا يضربوا
نساءهم بجلد
الله عليهم
أخذ
ذلك الخلد
عن ذى انتقام
الله يا ابا جون
عبد الو

والله اعلم
بما في
القلوب
والنوايا
والله اعلم
بما في
القلوب
والنوايا
والله اعلم
بما في
القلوب
والنوايا

[illegible]

شنبه بوده مثل شمع معبد در آتش و غبار ایشان و لکن مخالف است با اخبار کثیره و ادله بانگه گار
روز جمعه بوده و باین قائل شده اند پس ای ارعنا رضوان الله علیهم بلی هلاکت بیخاعت اولی و
اما خدا عذاب نفر و بیخاعت را بواسطه عین خود که در میان خلق بود یعنی و کولاشم من مطلق
شخص و کان سهل لای لاخون و لم یدر فک کلا و لا سکت ارض بل اضطرب ارض هلا
سگوا بلی اگر نبود از رکت فتنه های فتنه عین طهارت و ماهی ارج هدایت امامت اولاد
فاطمه سالوسا لکان سنان پیش رو کار و اشهاد هر این هر که زاناب طلوع و غروب نکرد
کوشش می نمود و من فراموشی است سهل جلیل و طریقی که دید و لم یدر ربنا اظهار حجه ضلیه
ما استقام الدھر و لم یکن از این بگو خدا میخواست اظهار نماید جهت خود را و بیرون آورد
خلفاء خود را از صلب طاهر هر این زمان و روزگار باستقامت بنماید ما عطل الکون
کانت فلا تد و نه هذاه علی فعل التقریر و عالم سرگون نشد و بن عطل نکرد و باین
انکه هرهای مضربه و جوهرهای بنفشه اولاد طاهر و اولاد روزگار و نظام لیل و نهار
بودند که بواسطه تنوع و مناسب بر عیان خدا مفضولان اجماع حاصل میگردد فلیند
لجماع اهل بیت و کذا فلیعظم الخصب و فلیکبر الخیر پس سر او راست که عجل بزرگی نوحه
وندید نمایند و اهل خود و باید عظم شود مصیبت خلق میرسد و محنتها و بلاهای مردم و کف
لا وری الشادان من بتر احسن شود علیها اعبیدین چگونه چنین نباشد حال آنکه بنیم
روزگار و سادات خلق را بزرگی بنمایند و ایشان را از خلق و خلافتان بیدگان کند بد
شعفی والله ما جرحوا الظالمین علی آبائنا و احمد الامم فیروا اعفی الاولاد عصبوا میراد
جدا و رسول الله و الحنن مجاهد هم حرات ندان این را در ازل باطل اهل بیت و
جامعه که غصب کردند از او و داد رسول الله را که او ظلم کردند و بواسطه امر خدا صبر نمودند
و دیگران بران جرات نوند هم استو و شاد و امینه از احقاد هم ظهیر فی الطغ و الضیع
ایشان اساس ظلم چندند بنیان این بنا را نهادند بنی امیه و قویب کردند و با تمام رسانند
نادر زمین کربلا نفسی فلا نفوس فی سائر الا علی الضیاع اجسادها اللدن روح
جان من فلا جان نفوس قد سبوا و اواح زکمه باده که در زمین کربلا نفوسها ایشان از شمشیر خالفا
مبارک گردید خید هاست که او افعال و نیرها دادند نفوس اشرف خلق شو من یوم سادت
شاعر بیت الله و الکن اذو هذا احسبنا و هو یقین اهلنا بطریق قلبه البدر

[illegible]

الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام

فقل رب اغفر لي
يا ابا الحسن بن علي
كل ذنب قسا
عشيت ان
اصيب
ان
فقدت
من
غفر الله
ولا اله الا الله
شكرا لله
والله باسما
وفدا

الشيخ

مستند

مفتی محمد رفیع

الشيخ الفاضل

بر

27

مجلس

وہ

الشيخ

卷之六

ابو ابا ابا

وَحَفَافَاتُ الْوَلَدِ

وہاں

مجلس

21

۴- در روز عاشورا و بخت آن و فتنه جبرائیل که در پیشانی محمد و بنودکی و رفع شد و محمد دید مانند برین حال گشتند و مانند نم چرا از دبدبهای و سناش خون نمیزد و چو را که گشتند و کباب بشو مگر آنکه این دبدبهای سخن تر از سنگ با کلوخت با آنکه مامل نمیکند از این مامل نمیکند هم چنانکه از حکمهای واجب است آسمان و زمین بر پا باشد نا عرض از ایجاد اهل ابد هم چنین از اینجهت باید که چنان در نظر ها ننهد و در نظر ها نباشد نکند که خلق از اینجهت باز مانند و الا چه معنی داشت که همی زن خلق و واسطه نزول آنها و بر کها و قبضهای خدا از خلق را شهید کند و تا محاسبه که این کل ایشان بخود و لا یت سرشته شده و بشه باقی آنست و خطای و مصلحتها و مصیبتش به فرار نباشد و خوردند ایشانند اسرار کنند آه او چه میگوید است لیکه و این مصیبت نشود و چه در روز رحلت باشد که در این بلیه اشک حسرت نریزد و یقیناً عاشورا و این لها فی وجهه الجحیم جرحا غیر منتهی اعی داد از مصیبتی که وقوع شد هرگز منتهی نخواهد شد سر هم نخواهد آورد و در این اهل مجد بود که گشتند و از اذلیل شوند مصیبه بکنایه السبع الشداد لها دم و در عظیم جرح منتهی مصیبتی که آسمانهای اشک آب خون باریدند بلیه عظیم است که فاجعه آن نمیتوان و در اینها که عاف امکنی لا کفن سوی السوائی و لا کفن و لا غسل ایست و بماند و به مظلوم که بدن شریفش را بر زمین انداختند او را بیجا کفن و گذاشتند تا آنکه غبار بیکه از بدن با دها و نشست بجای کفن بر بدنش ماند متر بیا لحد را می التجر منعقر الجبین بحر قیظ ظلم الی التو آه آه انصوت شریفش که بوسه گاه جذر کوارش بر بخاک مالیدند و او را مثل شرف را به محروک و پیشانی اش که در این در سجده مجبور و خاک آورد نمودند و آن بحر فیض و مکرمات با لب تشنه شهید کردند و اقولک زنبیلا لکبری قد سفرنت عن منظر و الدل شتمل حسرتی و آرمه نری و مقلتها عیروا نفسا حرری من الککل آه از آنجا که خواه از مظلوم و ذنب خوانون از خیمه برین آمد بود و حال آنکه لباس مذلت و خوار و جامه مصیبت سوگوار و در غل بر او در پوشید با اشکهای بر زبان و چشم خون فشان و نفس سوزان گفتگو الی حد هافضل الله بهم مبد مع قوی و صلی الخ منمهل با الخال مصیبت مال شکایت ملل و الی حد بر کوار رسول و احوال مکرر و میبکفت با حد قد منک فینا علوج بنی امیه و یقا با عابدی و لا یبکرهای بنی امیه و یقوت بر ستاد و کین گاه بودند تا بعد از نوسه گاه ما دها و در و طرغ نمودند با حد هل جاتک لتاخی یقتل اخی و هل رفقت بالاقبت من و هل ایمنی بر کوار

[illegible]

فلما تجلس يوم العطس وأخذوا زوالاً يوم غوف
أمنك الله الكتاب قال مالك الحسين
عليه السلام فليأوا اسهل يومها من ذنوب
بما سأل

۱۰

من جفان في الأختيان
 العبد عبد الله بن عبد الله
 عشرين على أرباب فقالوا ما
 ذكره فقالوا لا في هذا
 لعدم فقالوا عالم انما
 تمنع فقالوا في هذا
 فليس في هذا في هذا
 وقد استأجرك والاعطاء
 ايجدا لا يجمل التلخا من
 فكان ذلك تبدد في قومك
 وضح فمهم علم لا امارك
 فاشبهه في قلبه في قومك
 فامون

ساکن باشند و در بلبایش اشک حشر از دین ببارند بجلال الخالق نیست مگر او کی میفرماید
 ایشان را و غفلت فرم و رفتن در شهوات فکر بنیاد و کرمینا و هم و غم دنیا و الاچر معنی از نصرت
 انچه شد بر انحضرت توان کرد و خود را ضبط توان نمودن بشنید آید که و آرد شدن است از ابو بصیر
 گفت و در حدیث صفای علیه السلام بود که در آغوش بر انحضرت یکی از فرزندان انحضرت
 چون چشم انحضرت بر او افتاد او را در بغل کشیدند و بوسیدند و فرمودند خدا حقیر نماید
 کبیرا که شمارا احقر نموده و انتقام کند از کسانیکه پدران شمارا کشند و خدا و اکدا را کسب
 که شمارا و اکدا داشت و لغت کند حاجتبر که شمارا کشند خدا را و حافظ و ناصر شمارا داد
 بدستبنکه طول کشید که بر نوزان و کرب و انبیا و صد بفرین ملک و شهید و شهادت بر انحضرت بفرین
 در آمدند و فرمودند ای ابی صبر از انظر الی ولد الحسین انانی مالا املککم یا اخی الی
 ایتم و الهم هر که نظر میکنی از او که در حسین علیه السلام مباحثه حالتی مرا عارض میشود که خود
 ضبط نمیتوانم بخود بجهت ظلم و ستمی که پدید بر زکوار ایشان کرده شد و در حدیث دیگر وارد
 شده است که نبود روزی که مذکور شود حسین علیه السلام در نزد حضرت صفای علیه السلام مگر انکه
 انحضرت فرمودند که در روز و در ان شب که انحضرت فرمودند و خندان نمیداد که خواهی محلی از
 مظلومی انحضرت باشند با شیعیان مسموع باشی بین که چگونه انحضرت از وطن خود دور کردند و او را در
 غربت مبتلا ساختند و دستش از حق او کوتاه کردند و او را از حرم جد بر زکوارش برین نمودند
 و چگونه عرصه را بر او بر زکوار تنگ کردند که دلش از زندگی دنیا سپرد و انچه برین کرد بد
 شیعیان مفید شد جلیل القدر سید بن طاووس این شهر آشوب غیر انچه از علما اعلام و اجاد و اولاد
 مقام رضوان الله علیهم حکایت جانشین برین و غن انشد نام و کوشا و ملک اعلام و از آمدن
 این شهر مباد که فریب یافته و فرموده اند که بعد از آنکه فار و ان این امت معونه بر این سفتا
 با سفل در زکوار و انحال یافت و صفی و زکوار انگاه مجود پدیدش را کرد بد و قطع حرام او
 و فرزند و پاکش فرید بر سلطنتان بد که اسفند یافت از انجا که شیعه ملعونه شقاوت شمر
 جز که طعنه ای نه قطع خبیثه طم و عدوان را جریم از وی اثری نباشد از انجا که هر چه
 دو مقابل او باطلی است و هر موسی در مقابل فرعون است که او را از انبیا مباد انشقاف
 از در صد انبیا ظلم مثل چکر کوشه پیغمبر نباده و حید صفی بر آمد تا به پیغمبر و خولید برین
 و بر او با صلوات و تحش عین بر این مینا نوشت که باید بعین عمل از حسین بر علیه السلام بنده بر عین

[illegible]

هذا هو
الامر الذي
وعلمنا
جسمي
واخذت
وجعلت
والروح
وجعلت
والذي
فقال

الفصل في بيان ما في قوله تعالى
 يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله
 وأطيعوا الله وأطيعوا
 رسول الله وأنصروا
 الدين الحق وأعلموا
 أن الله هو العزيز
 الحكيم

وینچہ فقیر کا نام ہے
ہا میں اچھ ان
وینچہ عزیز
یہاں فالو
نصرت
واضح
انہا
من
اج
نور
ضر

کتاب
 بنام خداوند
 فاعلم ان من
 احاط بالعلم
 و هو الذي
 لا يعلم ما
 لا يعلم الله
 فاعلم ان من
 احاط بالعلم
 و هو الذي
 لا يعلم ما
 لا يعلم الله

بَلَدُ الدَّارِ وَلَا تَحْجَفْ بِالْجَالِ وَشُعُوبِ الْجِبَالِ وَكَرْتِ وَانْتِ بِلَدِ بِلَدِ دَسْتِ
 بَرْدِ لَاشْتَدَّ وَبُسُوبِ بَانِهَاو كُوهِهَاو دَرْدِهَاو شَعْبِ كُوهِهَاو بِنِهَانِ بَاشِ نَهَارِ بَارِضِ
 عَرَفِ مَرُوحِ وَخُودِ بِلَدِ مَرُوبِ كُوْتِهَاو مَفْكَرِ خَضِرِ فَرُوقِهَاو أَخِي اللَّهِ لَوْ مَكُنْ فِي الدُّنْيَا
 مَلِكًا وَلَا مَأْمُومًا بَاعَتْ بِيَدِي بِنِ مَعُوبَةٍ بَرَادِ لَدِكُورِ دَسْتِهَاو بِنِهَانِ بِنِهَانِ مَوَالِي نَه
 بِنِهَانِ دَرِ بِنِهَانِهَاو كُوهِهَاو بِنِهَانِهَاو نَوَامِ زَبِيبِ نَوَامِ بِنِهَانِهَاو بِنِهَانِهَاو بِنِهَانِهَاو
 كَرِيمِ دَسْتِهَاو دَرِ خَضِرِ بِنِهَانِهَاو دَرِ مَدِ وَشِخِ الشَّيْخَانِ قَطْعِ شَدِيدِ بِنِهَانِهَاو دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ
 نَامِ نَوُشْتِ بَرَادِ خُودِ دَرِ نَامِ بِنِهَانِهَاو نَامِ نَوُشْتِ بِنِهَانِهَاو نَامِ نَوُشْتِ بِنِهَانِهَاو
 خَوَاهِدِ شَدِيدِ وَهَرِ كَرِخَلَفِ كُنْدِ لَدِكُورِ دَسْتِهَاو دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ
 بِنِهَانِهَاو دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ
 خَلْفِ بِنِهَانِهَاو دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ
 انْقِدِ وَنَامِ بِنِهَانِهَاو دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ
 اَزْهَرِ جَانِبِ وَشِخِ الشَّيْخَانِ قَطْعِ شَدِيدِ بِنِهَانِهَاو دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ
 وَصَدَائِ كَرِخَلَفِ كُنْدِ لَدِكُورِ دَسْتِهَاو دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ
 النُّعُوسِ بِلَدِ وَنَامِ بِنِهَانِهَاو دَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ
 اَحْجَاو اَزْهَرِ جَانِبِ وَشِخِ الشَّيْخَانِ قَطْعِ شَدِيدِ بِنِهَانِهَاو دَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ
 دَرِ خَضِرِ دَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ
 الْاَمْرُ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا رَجَعْنَا مِنْهُمُ اِلَّا بِمَا نَزَّلْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ
 فِي تَابِ اِظْهَارِ مَكِيدِ سُلَاكِ مَعْصِيَةِ خَلَاو رَسُولِ اسْلُو لِمَا نَزَّلْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ
 وَبِمَا نَزَّلْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ دَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ Dَرِ خَضِرِ
 عِنْدَ نَاكِبِ مَاتِ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلَى فَاطِمَةَ وَرَفِئَةَ وَزَيْنَبَ اُمِّ كَلْبُومِ اَوْ مَجْدُوفِ اَوْ جُونِ
 كَرِيمِ وَنُوْحِ نَبِيِّنِهَاو كَرِيمِ نُوْحِ كَرِيمِ اَمْرُ وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ
 وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ
 وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ
 اَحْجَاو اَزْهَرِ جَانِبِ وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ
 كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ بَرَادِ اَزْهَرِ جَانِبِ وَنَشِ دَرِ زَبِيبِ كَرِيمِ

واصل صاحب
 احاط بالعلم
 و هو الذي
 لا يعلم ما
 لا يعلم الله
 فاعلم ان من
 احاط بالعلم
 و هو الذي
 لا يعلم ما
 لا يعلم الله
 فاعلم ان من
 احاط بالعلم
 و هو الذي
 لا يعلم ما
 لا يعلم الله

كتاب
 بنام خداوند
 فاعلم ان من
 احاط بالعلم
 و هو الذي
 لا يعلم ما
 لا يعلم الله

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ

وہابیہ کی تفسیر

يوم الفتن
الافتراق

شبابنا
شبابنا
شبابنا

فنادوا يا ربنا

هذه هي الكتب التي كانت في دار
الملك في سنة ١٠٠٠ هـ

فقط من اجل من خلفه

三

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فما أوتينا وكبارهم من بين الغايبين عسى أن ينزلوا بأمرنا فنظفهم إذا أنزلناهم وفضلناهم على ما كانوا يعملون وما أوتيناهم من قبلنا ففضلناهم على ما كانوا يعملون

[illegible]

عليه ما ينبغي الحق فقال أقنصا على عليا أبة فقال الربانة كرم إلى الجنة والمنايا النجس انتم لسرحون هانقا بعد فقال عبدو أبة ثم اسقطوا رأسه فودع وفن الظير وضع

[illegible]

اشرف الامم و اجملهم
فامر بسبغها و ثقله مناعه
تحو الى القبر فاطمه
وفاة المولى
ان الله افق لا تعجب ان
يحبك اليه
الاربع

الكوفة آخر جنة
فإنما تبارك رسول
معه فليس
بالكوفة بيت
ويعلمون أن
وفاهم في بلاد
والسبب في
أنهم في
كلما إلى
كسبهم
المعنى فالأول
بالأول

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

باشد زیرا که فاطمه سست بنده است و در خدا ام این عرض نمود بار رسول الله خبر ده مرا که کی تو اسباب گرد
و کی جو که کواره حسین علیه السلام میباید و کی بویسمه مبارک و حضرت بنتم فرموده و اسباب
کنند جبرئیل علیه السلام کند اسرار و کواره جبرئیل علیه السلام مبارک و در حدیث دیگر وارد
شد است که روزی جبرئیل علیه السلام بر من آمد یافت که خواتون قیامت در خواب منت حسین
علیه السلام در کواره من مبارک بر جبرئیل علیه السلام علیه السلام آمد و بنزدیک کواره انحضرت نشست
و از او میباید و بروش نهاد که طفل انجواب میکند جبرئیل علیه السلام و وارد شد که این
شعرها را میخواند **اِنَّ فِي الْحَجَةِ هَضْمًا لِّبَنِي اَعْلَى وَحُسَيْنٍ وَحُجَيْنٍ كُلٌّ مِّنْ كُنَانٍ حَبِيبٍ** و در حدیث دیگر
آنحضرت فرمود که پیوسته میخواند و او را آشتی میداد تا آنکه فاطمه سلام الله علیها بیدار شد و در حدیث
شعر جبرئیل علیه السلام اینست که خدا خلق فرمود در هشت نهار از نهمین عید حضرت علی علیه السلام و فرمود
هر که چنگ زد در این نهار چنان شد که پیش از آن چنگ خواهد شد و زینب کان پادشاه شریف
بود چو فاطمه علیه السلام بیدار شد گفت که بخت را خدمت یزد که در کواره عرض شد و فرمود که فاطمه این حدیث
بود که نشانی میداد حسین نورانی است عیار که بر حسین علیه السلام و ملائکه در کواره نخواستند بچینند
ا یا چه خواهند حال کرده که ناله های مظلومی او را میشنیدند اشکهای خوشی او را میدیدند
و اهلش را میفرمود و او را میشنیدند که اسب خانه میکنند لا رجم لوجه الله و رجمنا الا و ف بنا راج
بواسپنا ایا رحم کند نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید یا با قیود لی نیست که بچینه امید بقضا
جدا ما بوما و اساءه نماید یا جبرئیل که خدمتگارش بود و در کواره اش نشانی میداد که بگو که در پناه
مخدوم خود بکوشد و بیک صحره راهالک کند و زمین را بر نکلون نماید که چه مامون بنوع عذاب
انجامت بقضا من نال احب ما دلش و مصیبت محضش و سببش و مفرج و بواسان
خوشی از دهنش و ازان و و احسن کیان جز آن بوم که نشیند حدیثی که این قول مبارک حضرت
صداق علیه السلام و ثابت گرد است که چون حسین مظلوم شهید کردند و در کواره بکبر او بداند که
فریاد مینمزد و میفریاد شد گفتند بوزیر سپید بفرمایند عرضی گفت چگونه فریاد و حال آنکه می بینم
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده کاه نظر بر زمین میکند و کاه نظر بر بسماء میکند و می بینم
که نفرین کند اهل قریه هم هلاک شوند و من نیز هلاک گردم بچینه جوشش پای غضب میکند بگو که گفتند
این دیوانه است بچینه منمید شد ندا بخواند چه کردیم یا خود گفتیم بچینه فریادش از آزار و محنت
جوانان اهل جهنم را و او می گفت عرض کردم فلان بشویم فریاد کند کی بفرموده ما و نه الا جبرئیل

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

میرزا محمد علی خان
خان احمد خان
خان احمد خان
خان احمد خان
خان احمد خان

[illegible]

[illegible]

الزوى ذلك قال
على ما يروى من
ذلك جزم
في ما رواه
الزوى من
الزوى من
الزوى من
الزوى من

[illegible]

موجودان و قطب بره است سرگشته اند شمع جلال که بر تابست بلند و استقام الحاحی الله
والله و وصفه صفات و مدح کند کان قدام الله اکبر منهم فتم ابر من دونه اکل التیر و ما
لعمرا الا و هم اولکنا فتم یغیر من انک کل یغیر پس اگر چه مسلمانان خدا را اهل ستاوردند
عذاب کند ایامی که قبل از فضا باشد و اینست که خواهد کرد و با کشتن او بان خود که
کثیر بان خود کشته اند چه قدر و عظیم خواهد بود که عجب است که حضرت صفای علیه السلام
بفرموده بر زار بن احبن که بر زار آسمان چهل صیاح کردی بر حسین علی علیه السلام بخون
و من چهل صیاح کردی بسیار و افتاب چهل روز گشت یکسو و سرخی و کوهها یار زار
شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش آمدند و ملائکه چهل روز گشتند اخضبت
و منا امرأة و لا ادهنت و لا رجت و لا اکتلت حتی اتانا راس عبد الله بن زبیر ذی از
میسله ما خضاب کرد و روغن غالی در سرش کشید و خود را تا سینه زد تا سر پیر نادان از چشمت
اوردند و ما زلفی غیرت و من این است که بهین شفق دمای فاشه باشد بلکه و بعد
از این صیبت همیشه در کبر ناله میباشم بدم هرگاه یاد میکرد او را میکرست نند و در پیش
ملک و از این بدش میگردید هر کس که میخواست او را میبندید و او دلش میسوخت ز کبر او بگریه
آمد بدست که ملائکه کرد و نزد قیامت او هستند و صیبت و چنان میگردید که هر چه در آسمان
و هوا میباشند ملائکه او را کبر ایشان بگریه میبندید ای الله عجب نیست که پس استاوردن
و افتاب ماهتاب بل عجب است چرا آسمان باز و زلزلند و زمین سرگون نگردد و عالم خراب
ایا هنو افتاب طلوع و غروب میکند تا روشن میبندد ستارگان نور میدهند با جها و یا
است محال آنکه با جها نیاید و لکن همین و استاد رخا و خون غلطان و کشتن عصا
در موج با غری نمودند و در وقت کشته شدن کشته شدن فاک ما منک از ظلم جفا
منکسف نمودند بدرفاک عصمت از ضرب تیغ سنان در خاک خود مخفی کردند و ندیدند غری خدا
و رسول از دلیل کردند و پرورده سپهر نور از در خاک هلا انداختند و با و بوسه علی
مرغی از یاد آوردند و سکوف چرخ از غیبه بر سر نمودند سر خبابان هل ای از ازار جفا
قطع نمودند و بدست عباد اگشتند فای مؤمنان را شهید کردند بنه دو مانده کارای بنه
کداشتند با از ضرب و بی با جها زلزلی و شقی به صلح لا شغب از من چرا ای فای
و فرادوی آخری بر شور و زلزل شوای کوهها پاره پاره شوند منزل شوی با عجب جفا

[illegible]

*فانقطع
الانوار الوردية
المسقية
في فناء الجنة
فاطحة خضراء
التي فيها*

والله اعلم بالصواب
والله اعلم بالصواب

فرمود بگفتی آنک تَقُولُ الشَّعْرُ فِي الْحُسَيْنِ وَتَجْعَلُهُ شَيْئًا مِمَّا كُنْتُ شَعْرًا مَرْتَبَةً جَدِّمِ حَسَنِ عَلَيْهِ
سَلَامٌ مَبْكُونِي وَمَبْكُونِي مَبْكُونِي عَرَضَ كَرْدِيْلَ خَدَايَ نَوْشُومَ حَضْرَتِ فَرَمُو بَنُوحَانِ شَعْرِي چندان را شروع کرد
بخواندن آن و آنحضرت نقد و کوبست که ایاز دبد های مباحش بر محاسن شریفش جاری بر روی
ایشان جاری شد و محاسن شریفش فرود پس فرمود با جَعْفَرُ وَاللّٰهُ لَعَدَّ شَهْدَتُكَ مَلَكًا لِّكَ لَقَرُ
هَبْنَهَا لَيْسَ مَعَا قَوْلًا فِي الْحُسَيْنِ بَدَلًا فَمِمَّا كُنْتُ مَلَكًا مَقْبَرِي فِي دَرِیْجَاتِ اَنْزِلَ اِيْنَكَ
بَشُوْنَد مَرْتَبَةً زُاَوْحِيْنَ جَلِيْلُ السَّلَامُ وَبِحَقِّقُ كَرْدِيْلَ هَمَّ چنانکه ما کَرْدِيْسْتِم وَزِنَادَه اَز ما کَرْدِيْسْتِم
که خدا واجب گردانید بر تو بَشُوْنَد و دَافِئُ السَّاعَةِ ثَوْرًا مَرْدِيْسْتِم فَرَمُو با جَعْفَرُ اَلَا اَنْزِلُ اَبَا زَادَ
با کُومَ عَرَضَ كَرْدِيْلَ اِيْسَدَمِنْ فَرَمُو بَشُوْنَد کِه شَعْرُ بَنُوحَانِ مَرْتَبَةً جَدِّمِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْسَ بَكْرِيْ بَكْرِيْ
مَكُو کَر و اِجْرَ کَر نَد خَدَا بَشُوْنَد اَز اِيْرَایِ او و بِیَا مَرْدِ او را اِيْنَ فَوَلُوْهَ اَز اِيْدِ هَرُوْنِ مَكُوفُوْیِ و اِيْپَ کَر
اَنْ حَضْرَتِ صَافِی عَلَیْهِمُ دَر حِدِّشْ طَوْبِلِ کَفْتِ کِسْکِه مَذْکُوْر شُود دَر زَاوِ حَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِيْسَ
بِیْرُ نَابِلَ اَز چِشْمِشْ اَشْکِ بَقْدُ بِالْ مَسْکِيْ ثَوَابِ او اَبُو زَادَ اسْتِ و لَمْ يَرْضَ لَهْ بَدُوْ اَلْجَنَّةَ وَ هَبْرَ جَنَّتِ
شُود بَحْرُ بَكْرَ اَز اِيْرَایِ او و بِالْجَلِ ثَوَابِ مُصِیْبَتِ اَسْبَلْ کَا شَشْ عَظَمَ وَ مَرْدِ اِيْشَانِ جَلِيْلُ اسْتِ اِيْسَ اَكْرِيْ
اَمِيْدِ ثَوَابِ اَز خَدَا دَارِيْ رِیْلِيْ اَو لِبَایِ او بَرِ اَشْکِ خُودِ رَا و اَكْرَدِ عَوِيْ حُبَّتِ اِيْشَانِ اَز اَدَمِيْ رِیْلِيْ
مُحْبُوْبِ خُودِ بِنَالِ وَاَهْ اَز دَلِ بَر اَز جَدِّ اَسُو کُنْدِ کِه اَكْر شُودِ مَرْدِيْ کِه مَسْلَمُ اِنْبَایِجِرِ مَوکَاهْ اَز و طَنِ زَنَ
هُودِ دُوْر کَر دِه اَنْد و دَر بِیَا نَابِيْ بِيْ اَبِ عِلْفِ اسْبَرُ کَر دَنَ اَلْبَنَدِ طَالِشْ مَسْئُوْر و جَو کَر هَاشِمِ مَسْکَر
اِيْسَ چَکُوْنَه مَبْشُوْ کِه اِيْضَا لَانْ رَا کِه جَلِيْ اَز مَفْصَلِ اسْتِ نَسْبِ بَکْرِ کُوشَهْ فَاطِمَه زَهْرَه عَلَیْهَا السَّلَامُ شُود
و اَز سَاکَتِ شُودَن اَكْر خَوَاحِيْ کِه جَلِيْ اَز وَاَبِ اَنْحَضَرُ اَكْر خَالِيْ اَز اَعْرَافِ و کَر اَفِ و دَر و عْ بُوْدَه بَا
بَشُوِيْ بَشُوْنَا مَ اَلْخَطَهْ نَابِيْ کِه بَر اَوِچِرِ دَوِيْ دَاد و بِیَا بِيْ کِه چَکُوْنَه کَارِ بَر اَوْنِکِ کُوشَنَدِ اِيْرَا اَز
مَرَمِ خَدَا و رِصُوْلِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بَرُوْنِ کُرْدِنْد و بَا خَبْتِا بَنُو اِنْجِرَ وَاَفَعْ شُد بَر اِيْشَانِ شَعْرِ مَقْبَدِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
رَا رِشَادِ خُودِ کُرْمُوْد کِه سَبَدِ اَتَهْمَدِ عَلَیْهِ السَّلَامُ چُوْ اَز دِنِ بِنِجَرِ مِکِه بَرُوْنِ قَتِ رُوْزِ تَمِ شَعْبَانِ
و دُو کَر دَر مَکِه مَعْظَلُ کُرْدِنْد اَهْلِ مَکِه و دِکُرَانِ کِه دَر مَکِه بُوْنْد بِنَزْدِ اَنْحَضَرُ رُوْزِ دِ مَبْکُوْر دِنِ عَیْدِ
بَرُوْنِ بِنِزْدِ مَکِه بُوْنْد بِنَزْدِ اَنْحَضَرُ رُوْزِ دِ مَبْکُوْر لَکِنِ بَقْدِلِ اَز هَمَّ خَلْفِ بَر اَو اَنْحَضَرُ بُوْزِ بَر اَكْر مَبْدِ اسْتِ
نَا اَلْاَنْحَضَرُ دَر مَکِه اسْتِ کِسِيْ بَا و سَعْبِ مَبْکُنْد چُوْنِ حَکَا بَلْ مَنَاعِ اَنْحَضَرُ و دِرْ زَبَرِ اِنْجِرِ بِنِزْدِ
عَوِيْ و فَرَا اِيْشَانِ دَر خَانَهْ سَلْکَا مَصْرُ خَر اِيْجِ کِه اَز اَكَا بَرُوْنِ هَادِ و دُومَایِ کُوفَرِ ثَوَابِ اِجْتِمَاعِ کُرْدِنْد هَلَا
عَوِيْرَ زَادَ کُرْدِنْد جَدِّ کُرْدِنْد خَدَا رَا اِيْسَ سَلْمَانِ کَفْتِ کِه مَجْوُودِ اَز وَاَصْلِ شَد حَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِيْجِ

[illegible]

بأخبرنا كلامنا دفع عن الناس الأذى المودد ولا الحزننا ولكن صبابنا ارضينا وما مغيبنا فان تغلبنا فهدوا موقدا فان ظفر من سبيلنا المودد بامان

الشيخ
الشيخ
الشيخ

کتابخانه علم و ادب

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَخْضَعْنَ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ فَقَالِي

سبحان ربّي فطورا

الحسين بن علي

وقف علي بن ابي طالب

وینے علیہ السلام
وینے النضر علیہ السلام
وینے لقمان علیہ السلام

فلفنار
ابو طاهر
قال

آنحضرت را آنجا رفت و آنحضرت را آفرید و از او داشتند تا قبل از آنکه علی بن ابی طالب را از آنجا بفرستند و او را
 رسیدند و اگر با بنی صوب نشین بودند و لشکرهای نو میآوردند و از آنجا میآمدند و از آنجا میآمدند و از آنجا میآمدند
 اگر از این اشخاص که این نامه را نوشته اند، کسی بود که در کربلا یا آن اطراف جنگ میکرد و او را
 با این نامه از جای خود کند و از آنجا میآمدند و از آنجا میآمدند و از آنجا میآمدند و از آنجا میآمدند
 بچرخ رفتند و این اشخاص که نوشته اند که حضرت هاشم بن عبدالمطلب و او را میفرستادند و او را میفرستادند
 لزوم توأم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پیر سعد بودند یکی از آنها عمرو بن حجاج بودند و او را
 بخت در روز عاشورا پیر سعد او را در مینه لشکر خود قرار داد و بود و بر او پستان شمشیر
 او با اعوان اسلحه سر کرده چهار هزار نفر بودند که سراب فرات هوکل بودند که اصحاب سید
 شهید علیه السلام از این منع میفرمودند و در وقتیکه حضرت عباس علیه السلام بطلب آب رفت دور او را
 گرفتند و او را شهید کردند و در وقتیکه سید الشهدا علیه السلام میدان رفتند و بجانب فرات
 میآمدند با آنحضرت معانله میفرمودند و همین عروقه بن فیس بود که در روز عاشورا سر کرده
 پیر سعد بود و همین شب است که بعضی سر کرده پیدا کرد که با آنحضرت جنگ میکردند و او را نیز از
 و سنگ بآوردن میفرمودند و این پیرها و نیزه و شمشیرها همه آنها بود که رسیدند بود که هر را بخت
 انصریب و خیز بودند با آتیه بکشتن هلاک آنها آتی قتل اهلدارت هلاک ای بدترین اینها
 که کشید پیش او هلاک کند خود را با یکی راه نماند نمود شمارا با بنعل پیش از آنکه
 فی الحاله و بدیهه یوم الطغیان کافرا که بد پیغمبر خود را و بد جزا داد بد فرزند
 او را در زمین کربلا شیخ معبد علیه السلام میفرمودند که اگر فاسد ها هانی بن هانی سعید بن
 عبدالله بودند که حضرت را نوشتند ایشان داد با بنی فز که هانی و سعید نام داشتند او را
 و آخر سوادن شما بودند بختی که با فتنه مضبوط شما را که میگویند که امامی هادی نداریم
 اینک من زاده درویشم و محل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را بگویند میفرستم
 اگر او مرا اعلام نمود با جماع شما و اتفاق از راه صاحب عقل افضل از شما و اینچنین نامه ای شما بان
 ناطق میباشد پس من عفریب بگویند شما خواهم آمد السلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبید
 و تکلیف سفر کو فرمود و او را با فتنه مضبوط میفرستاد و میفرستاد و میفرستاد و میفرستاد و میفرستاد
 از دیوانه کو فرمود و نامه با عبا که نوشته بودند ایشان را بنص خود تکلیف فرمود و چون در مکه
 مؤلف فرمود این که در هشتم ذی الحجه در روز زواریه که برین فرمود و او را که در آنجا

لعنه الله الذي
 المحسن الذي
 الدين الذي
 علي ما
 لو لم يكن
 عن من رسول الله
 بن يافق
 فقال فقال
 اجمع الله
 الرسول
 ففعل
 وانفذ
 مهاجر
 لم يرب
 الكوفة
 الزعماء
 الا اختار
 ففعل
 فاصلا
 واسه
 ابنت
 قلوب
 بن يافق
 الحسين

فقدت في ذلك اليوم ما كان لي من المال
فقلت في نفسي اني قد اصبحت فقيرا
فقلت في نفسي اني قد اصبحت فقيرا
فقلت في نفسي اني قد اصبحت فقيرا

السلامة

سَمَاءُ دَالِ وَالْأَمَةِ
الْأَمَةِ

کتابخانه

عن الصادق عليه السلام

مجلس

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

مكتبة

2345

مفتی محمد رفیع الرحمن

فصل فی بیان

مجلس شورای ملی

۱۰۰

السلامة العامة

خطب الناز

卷之六

بنوید باحضرت نامه که مشتمل بر امان ایشان و تنگی ایشان بود باشد قبول گوید نام او را که در تاریخ
سعد بن صیف بن سالا ذکر او را بنام او کرده و در هر چون بعد از آن حضرت پدید آمد و عمره را بان
حضرت دادند و اصرار در یاد و مبالغه بسیار بزرگ آن حضرت را چنان ایشان کردند که حضرت فرمودند
ما امری کرد و خواب دیدم که ای فرموده و نام عرض کرد که در خواب چپیت فرمود یکی گفتند که خواب
ناخدار اما فایده نامی چون ایشان ما بوس شدند عبد الله پسر های خود را امر کرد که با ایشان
احضرت بروید با دستها و او چنانچه سعادتمند بود و در بدند پس حضرت تشریف برد
تا منظری که از آنجای که رفتند از آنجا که حج کرد بداند عراف تشریف بردند بشری غالب دیدند که از
عراف میآمد پرسید چه خبر از آن حال عراف گفت لها یا بنی شمشیر یا بنی امیه فرمودند که
میگویند ان الله بفعل ما بنا و حکم ما و یذکرنا انما ذکره و انما یغیبه سبحانه فریب بظهور هو اکرم
بوسه میآورد اندر خواب و چون بداند شد فرمود در خواب بدیدم هالهایی میگفتند انم نترعون انما
نترع بکم الی الجنة شما عرف میباید و طی منازل و مرید و عقب شما بر عرجا بد نامتار ابدال
جنت برساند از نزد آن حضرت علی اکبر گفت یا ابا الحسن ایا ما بر حق بنیسم و راه حق سلو
میکنیم حضرت فرمود بلی و میباید که باز گشت هر با او است عرض کرد فاذن لا یبالی بالو نه پس مالک
مریدند و هم چون از روال دنیای و ننداریم شما را از مرید باکی نبود و بظنون آن حضرت خاتم
میشا فید اما دخی بر دل دوستا خود کار کنید که هر کس بر طرف میگرداند لا اری حرمکم فی الدنیا
بلی وان ظالم مصیبت و اندک شما هر کس فراموش نشود و هاست شما از بنی شما هر کس
میباشد اگر چه زمان طول بکشد فامض الی الله فی عقیبتکم لا الحیوی فی ذلک الذم فی
بحق که روزگار گذشت بعد از این نیز روزگارها بگذرد و در هاله از غم شما از ام بکرم و اشد
از دیدن ها باز نماند لولا رسول الله یحیی بعدکم فقد ایلوم علیکم للعزاء اگر دوست خدا
زنده میشد بعد از شما در مجلس عزای منبشت حضرت شریف را اینجا ماندند چون صبح مردی از اهل
کوفه که او را ابوهره اسب میبگفتند آمدند نزد حضرت سلام کرده عرض کرد یا بنی رسول الله الله
انرجاک عن حرم الله و حرم جدک محمد صلی الله علیه و آله چه باعث شد که از حرم خدا و رسول خدا
صلی الله علیه و آله برین استحضرت فرمود و یحیی یا ابوهره ان بنی امیه اخذوا مالی و قصبوا شفقوا
عزضه فصبوا و طلبوا و دخی ضربت ای ابوهره بنی امیه ما را زکشتند و سهم را خالی کردند و سر کردیم
و عرض ما را بر زمین نهادند و ما را در دام دادند و صیبت کردند با و دست از من برنداشتند خواستند

[illegible][illegible]

(الملكوت)
 فمن خصهم يوم القيمة فيه
 جنة ثم قال من الله فاعلموا
 ناعونوا ويجعلنا ويجعلنا
 ينفصل حدود الله كثر دار
 وقل ناصح ثم حمل سلوا الله
 عليه السلام على صلته صف
 العاين الفصل من اهل
 بنو قال ولما داي الحسين
 مصاحح ثمانية واثنين عن حم
 لقاه العوم بمجند وناضى
 هل من ذاب يذبح عن حم وول
 الله هل من موطننا في
 فيا هل من مغيب اهل الله
 اهل من مغيب اهل
 اهل من مغيب اهل من مغيب

يا عاقبة
 عن الله في الدنيا
 اصوات النساء
 الى باب الجنة
 قال لبيك
 فاعنه واروي
 مولد من كاهل
 بهم فوضع
 لرب خدي
 فلما امارك
 السحابة
 ان عينا
 الدم فطر
 الاروي واشتد
 طلبة السهم
 والعين
 يد يد فاعرض
 فخرج من
 ليهم فاقبته
 فانس صلوات
 وبسط يد
 في اسرار
 دونه

[illegible]

عَلَّمَ قَلْبَهُ فَقَالَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وفاك الله

بسم الله الرحمن الرحيم

من راه

باب فضله ووقفه

عن كذا

سید علی محمد

مكتبة جامعة القاهرة

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل في

卷之四

دوست مصلحت داشت تا این پنهان بدارد داشت و اهل بیت و از ائمه میباید در انحصار نظر اطلبید
و دست محبت بر سر دوا و او کشیدند و با او ملاطفت میفرمودند انظفل عرض کرد باین سؤال
یا من ملاطفی میفرمائی که مناسب حال بیتمانست مگر باینکه شهادت کرده اند حضرت طاقت تحمل
نیاورده بی اختیار کمران شد سیلا با شک از دهنش نیش فرو ریخت فرمودم بخور
که من بجای پدر تو میباشم خواهرم یکجا مادر تو دختر نام یکجا خواهر تو زن نام بجای برادر
انظفل بی اختیار ناله افتاد از سپهر برآورده اشک از دهنش ریخت آبگاشکی نخت نهاد و ناله
نا ایزمان زد دست پدر و زان دوی آبگاشکی شناخته خوابگاه او ناسر چه خاک بودم او
نهادی از کبریه انظفل صدای گریه بر رخ زان سر بریده عصمت بره نشنان سرافق طهارت بلند
شد شبون و شورشی و مبارزان و دختران بلند شد که حاضران همه در آمدند و دیدند
مسلم عمامه از سر برداشته و ناله و اباه و امماه گویا باوج فک مبرسانند و هر یک گویا
چنین میبکشد بدل داغی عجب دارم مبدل نام که چون کردم دلا خون شو که ما بر خاک خود بل
خطه خون کردم ثم پر زخم محنت سپیدم پر داغی ببار که از زخم پیرن گاه از زخم درو زدم
و بر و این طلاس و خبر مسلم در زباله با انحضرت سپید از اینجا کوچ کرد که فرزند فاشع
بخش من انحضرت سپید عرض کرد باین سؤال الله کیف و کن الی اهل کوفه و هم الذین قتلوا
ابن حاتم مسلم بن عقیل چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه و حال نکد ایشان کنند پس عمر نو
مسلم را و یا پدرت ان کو دند که مرا خود را از خلا مطلبید و یا برادر تو سوغاتی کردی حضرت
اشک از دهنش ریخت فرمود رحم الله مسلما خدا رحمت کند مسلما را که روح او بر
اطه و اصل شد الله قضی ما علیه و یقینی ما علینا انحر او بر و بیجا آورد و باقیست انحر بر ما است پس
چند شعر میخواندند که دلالت بر ما امید و پاس از دنیا بی میبشود و بر و این شعر میبندید
درد زباله جعفر بن عبد الله بن بقره را با انحضرت رسانیدند انحضرت خطاب همه را ها را اطلبید فرمود
چرخش از قتل مسلم و هانی بن عوف و عبد الله بقره را سپید معلومست که شما ما دوستان
پلوی ما بوداشند و ما و یاری نمیکند من شما را انحر کردم هر که خواهد از شما بر کرد و بر شما
خرج نیست چو دنیای پرست که بخدا منت نفعی عالم امن بودند یا در بین راه بخدا منت انحضرت می
بودند بطعم این که انحضرت در کوفه امیر خواهد بود و با انحضرت بنای ایشان میبشود چو دند که
بحر کا می چرخ نیست تعز از کشته شدن و اهدی ریش نیست معافان عالم ایاز جان او نظر

[illegible]

فذلك
الطاهر
الصالح
من غلامه
جسمه
ثم ان
المؤمنين
مستغفرين
عنه
عليهم السلام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عنه وروى
الساجدة
فدجاءهم فخلوا
الغمام والعدا
ولا اخرج على
الارض فها هي
عظمه فها هي
عبره فها هي
في السجدة فها هي
قال الراوي
فها هي فها هي
فها هي فها هي

کار

[illegible]

واخذ عمارا وقيل جارا
عليه النقص وقيل جارا
نزل الادي منهم
الله فاعلم بها
فصا
واخذ ناسا
من خالدا لعنه الله
واخذ ابا عبد الجبار
ابن
الكبير و قطع
اصبعه على الساق
مع النائم وهذا
احد الخصال
في دور عليه
ونزل في شيوخه
في دوره من ذلك
واخذ فاعلم بها

كانت من خرفليس بن ناشت
واخذ درع الزبرج عشرين سدا
عشر فاعلموا ان هذا سيف جميع بن
انطلق الى اودي ويقال رجل
من بني تميم يقال له الاثوثين
وقد وازا ابنه سيف بن
سيفه القادس النشلي
وزاد محبين وكرم راه
بعد ذلك الى بنت جين بن
يدبل وهذا المني هو
ليس يدعى الصفا فاني
كان مدخورا وصفا مع قنا
الشو والامامه وقد
ثنا

[illegible]

حلفان بآيات
 حواس مستبان
 فيها النوار
 الخيم واستعلا
 ثم اخرج الشمن
 الرحيم قال الود
 وزجها وودها
 رسول الله فاعلا
 وابل السلبان
 وقال قال بركي
 واذا في الفسلف
 اخذت سلفا
 وهو يلوطن
 عليا ورضا طعن
 عليا طعن الحبي

[illegible]

[illegible][illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

[illegible]

الشمس تروى
الغنى والافاد
بغير نوم واليوم
بها الكون والافاد
عالمنا من هذا
وعرفنا من هذا
وعلمنا من هذا
ذو الجود والافاد
بالحام والافاد
من افاد والافاد
والمر بوش والافاد

[illegible]

منى وان راو
 مفاتيح اعظمين
 الراوي كان مع
 الشافعي في
 مكة المكرمة
 في سنة ١٢٠٠
 من الهجرة
 في سنة ١٢٠٠
 من الهجرة

بالجراح وذو صفة كتاب
المصابيح من الحسن الخليل
قل من يجمع بين العلم
والصالح يومئذ غنى
فاضدها الى اسانيد
الكوفة وطلاة
وغيره من الحسن
فصل من الحسن
يكون في
نور من اجلا
نظر الى

الحسین بن علی و یحیی بن زکریا و جهم منزلی هست که کرمی چرخ کاخی او است و غنیمت شود مگر بکنش سپهر
علیه السلام و یحیی بن زکریا و جهم منزلی هست که کرمی چرخ کاخی او است و غنیمت شود مگر بکنش سپهر
و الا در حق ما شفعوا و ابراهیم را از امانت من بر ایشان خروج میکند و اگر جمیع اهل ایمانها و زمین بخوانند
بکی انباشت او شفاعت نماید شفاعت ایشان قبول نخواهد کرد پس ایشان غلغل در آتش خواهند
بود بلی که کرمی نکند و اندک معصیتی را مرکب نشاندند اهل ایمان و زمین را سوخند و چشم اهل
عالم را بر آن نمودند و پیغمبر خدا را مصیبت زده نمودند دل علی مرتضی را بدو داد و در اندیشه انکه اینجلی
شیخ را مرکب شوند و طهارت را کما بر کردند و بعد از انکه مرکب شد انکه در کان دین پیغمبر صلی الله علیه
خواب کردند آن قوم بودند خود از حضرت باقر علیه السلام و ابی مبین که هرگاه حسین علیه السلام بن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میباید و از ایشان خود میبکشد و بعد از امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود او را بکشد
پس خود را بر وی او میباید و کلاوی او را میبوسید و اشک از دهنش میچکید حسین علیه السلام را و میگفت
یا ابا عبد الله یزید ای پدر چرا که میبکشی انحضرت میفرمود اقبل موضع السوف و نک و ابی الجان پدر
محل شمشیر شمشیر را میبوسم و میبکرم عرض کرد یا ابا عبد الله اقبل ای پدر در آخر مرا میبکشد فرمود ای الله
ابو له و اخو له و انت بلی بخل پدر و برادرش و خود را کشته میشود عرض کرد یا ابا عبد الله قصار عذباتی
فرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود و فرمود علی عرض کرد پس کی زبانه خواهد نمود و فرهای ما را فرمود
لا یزورونی و یزوروا باک و اخاک انت الا الصدیقون من ائمتهم مراد پدر و برادرش و از انکه میبکشد مگر
صدیقها از امانت من شیخ یحیی بن زکریا و جهم منزلی است و ابی مبین که هرگاه حسین علیه السلام بن حضرت
خدا صلی الله علیه و آله شدت یافت و نزد یکشد و غایت فقر کاپیتان در حالیکه نود یک بود که رجوع نمود
و بدین منقوش جدا کرد و حسین علیه السلام بنسبت مبارک چسبایدند و عرفی جبین مبارکش بود و کلاوی
میرنجید و میفرمود ما لی و لیزید باک لا بارک الله فیما اللهم لعن یزید مراد چکار را سبنا یزید بر او مبارک
کشتن عزت ندانم خداوند لعنت کند یزید را پس همان طویلی غش کرد و چون جوش آمد نود و یک
خود را میبوسید و میفرمود اما لان لی و لولایک مقام ما بین بدی الله عز و جل مرا یا فانی و مومنان
هست و نود و یک که با او محاصره نام بود و بعضی از کتب معتبره و از شدت از ابن عباس که گفت اخلاص
و رسول خدا صلی الله علیه و آله را و حسن علیه السلام را و در ش داشت حسین علیه السلام را و از نو و ابی مبین
و هر یک خدا را و دست را که ایشان را در دست داد و در شمر از کسب که ایشان از شمر در دست
فرمود یا بن عباس کاشی به خدا خضبت شبنه من بعد بدعو فلا یجای و یبصر فلا یبصر کواهی علیهم

الاستعداد
 يومئذ ولدت خضر
 منها كما نفع من سائر
 المؤمنين على ابي اسحق
 وفلادونا لاني كنت
 فاريدنا الاناس كنت
 الاجراس ثم قال انجيلي الصلوة
 على ابي مجد والارطوبيا
 اما ابي اهل الكوفة اهل
 النخل والقدركوبوا وانا
 الدمع
 منكم
 من بعد ذلك انقضت
 ايامها وانا كانا نخلون
 الا الصفا الظاهر
 او كرمي عادم من الانا
 ملوكة الاسماء
 ان عظم الله عليه
 انتم
 اي والله فابو كبريا
 قبلوا فلقد رجعوا
 وشاهدوا

[illegible]

فوالله لقد طاب لنا
هذا يومك

[illegible][illegible]

ام يا رسول الله
 اني قد اذنت
 منك وايقضت
 اية يدك فاستأذن
 عليك اذ قد دون
 لفتة الفصح التي
 ظلمتها الى
 يوم القيامة
 في العبد يا
 بعض خذوا
 بعضكم ماس
 عجل اليه

[illegible]

وکیلتر و قاکم
دولت دشتکامی
وزیر علی احمد
سفر کوی هاوتی
کلیه اصنامها
وای صلیبها
وای اموات
وای زخمیها

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

عن أبي عبد الله عليه السلام قال من دخل بيته من غير أن يقول بسم الله الرحمن الرحيم فليكن من الخلق كمن دخل بيته من غير أن يقول بسم الله الرحمن الرحيم

فقال ابن زياد والله
منها من عاتها
موتها والحق
اذ هو باء في يده
عنف ففعل
علم في يده
باب في يده
لم يفسد احد
فان كن من
عاشق في يده
مع فقل
فمنه

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

کتاب

كتاب
فقال بن بشار واذا جاءك
وليلى انا صديقى به فضل
بدر سيفه وبقول افعى
صان عليك موردي
عن بشار قال لاوى فاذا
ومصدرى قال لاوى فاذا
مخاضا حقن ثم حمل فاذا
زاد فقال له اجد الله عفيف
انك فقال له اجد الله عفيف
باعد الله واما اخرا فقال
لوفى عن بشار فقال بن
موردي ومصدرى
زاد باعد الله فقال بن
عنان بن عفان فقال بن
عنان بن عفان فقال بن
انك

او بن حسن واصلام اسد الله
 ثبوتك وفضلك على خلقه
 بينهم ومن عظماء العبد المذنب
 ولكن سلفي
 علي بن ابي طالب
 وبياتك لشكر
 مخالف الجحيم اما
 مظلوم عايد
 بن زباد والله لا سال الله عن
 عبيد الله
 شفي اولاد وفا لمون فقال
 عبد الله بن عفيف احمد الله
 ورايها لمن مالني فقلت
 اسال الله وبياتي برفيع
 الشهادة من قبل ان ملك
 امك سال الله ان يجبل
 على يد لعن خلقه واضمهم
 اليه فلكاف بعد بركت
 عن الشهادة والان فالحمد لله
 الذي رزقنيها بعد ما
 منها وعرفني لا انا فمفتن
 فديهم دعا

شروع کرد بسلطه مال نمودن و انقوم و بنا برست بدین که چنین مشاهده نمودند سنان لغت
 خود بالمره شنیدند طریقه یوسف و فاطمه و ملک یحییائی که سبب منتهی ایشان بوسالو نمود و بقلیل از
 عطاهای شوم انباشتند و هر یک چند و بنا بری چند و هر یک چند و هر یک چند و هر یک چند و هر یک چند
 بودا شدند بپو با و رسو بخدا و بیکر بلا نهادند فاول من خرج یمن من ذی الجوشن ابغیر
 الا فی اول کسب که پیش رفت شهر ملعون بود که با چهار هزار نامزد روانه کربلا کرد بدین لشکر
 پسر سعد نه هزار نفر شد ند زبوا که چهار هزار با خودش بودند و هزار نفر با خودش بودند و جمع
 هزار سوار کرد بدین پس بریدن رکاب کلبی و هزار کافر روانه کربلا کرد بدین پس حصین سوار
 با چهار هزار اشتر روانه کربلا کرد بدین پس حصین فلان باد و هزار و یک بکر از فیله ماران
 نام هزار نفر از ان کفار روانه کربلا کرد بدین پس بریدن رکاب کلبی و هزار کافر روانه کربلا کرد بدین پس حصین سوار
 نیز با هزار سوار و محمد بن اشعث بن فلان با هزار سوار و شیب بن بعلی با هزار سوار و روانه
 بربا و یک بکر شیب با چهار هزار نامزد روانه نمود محمد بن اسطالبه و سو که یکی از علای نقاشی بود
 آثار آل برسل الیه بالهنا که حتی تکامل عند تلون الفامایین فارس و ارجل بیاض عساکر
 شقاوت اثر اجتماع نمودند تا سه هزار سواره و پیاده جمع شدند و ان بقول مشهور و موافق پس از
 میباشند و بر او اینست و هزار نفر بودند و محمد بن اسمعیل بخارا که امام اهل سنت است سوار
 چهل هزار نفر بودند و سید بن طاووس که از اعظم علمای شیعیه است سوار و هزار نفر بودند
 و ابو مخنف بن یحیی از دی صد بیست و هزار نفر که گردانده ششاد هزار سواره و سچل و
 هزار پیاده و هزار نفر از کربلا بودند و هزار نفر از خوارج هشت هزار نفر و شش هزار بودند و
 فعل بیتا میگردند و نیز و شمشیر میخونند بصد کشن سید مولای عالمیان بیرون شدند
 فوج فوج میآمدند و در برابر او فریاد میبردند و در صف میبکشدند و دلهای مفیدشان بیک
 و خوف شوشن میبازد و بنا بر او اینست که در روز پنجشنبه در محرم بود
 انحضرت وارد زمین کربلا شدند و در روز سیم محرم عمر بن سعد وارد کرد بدین لشکر بیانی
 نداشتیم محرم جمع ایشان جمع شد بود و سپه سالار عمر سعد بنو و حفص پسرش و زبیر بن عوف و
 دو منصب داشت یکی انکه سر کرده پیادگان بود یکی انکه نفرین میکرد و سنان بن انس نخعی لشکر
 بود و خول اصحی سر طه بن کاهل حله از بنو و ابو یوسف و سر کربلا از ان بنو و هین ملعون بود
 نیز حلقه منور سید الشهداء علیه السلام زد و محمد اشعث که خواهرزاده ابوبکر بنو وید و رش شریک

ابن ماجه وصلى عليه وسلم قال لا يؤمن بالله واليوم الآخر الا من يحب اخاه المسلم
ابن ماجة وصلى عليه وسلم قال لا يؤمن بالله واليوم الآخر الا من يحب اخاه المسلم

امير المؤمنين علي بن ابي طالب
عليه السلام

سنن المصنف في هاتين المادتين

ماذا يقولون اذا قِيلَ لَهُمْ

عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن اهل بيته بعد وفاته
عن اهل بيته واهل بيته
عن اهل بيته واهل بيته

از بعضی کتب از خطای

در خون امیر المؤمنین علیه السلام و خواهر ملعونش اسماء زهرا با نام حسن علیه السلام خوش نبردگشتن
سید الشهداء علیه السلام امده بود و سر کرده نبرد از آن بود و همین ملعون بود که بجهت شکرانه گشتن
سید الشهداء علیه السلام در کوفه ساخت که از مساجد رعبه ملعونه میباشد و عمر بن عبدالمطلب
سر کرده سنگ اندازان بود و منفذ بن مرثیه یک کافال علی اکبر و ماصدق بود اینها همه جنایات
از برای کشتن جگر گوشه فاطمه زهرا و نوایه علی مرتضی جانهای همه شیعیان بقدای مظلومین
ای ابیجد الله چون عساکر کفر شفاوت جمع شد نداین یار دیر بعد نوشانی از لعل
لَا تَحْزَنْ فِي كَثْرَةِ الْفَجَاءِ وَالْجَمَالِ فَانْظُرْ لَا أَصْبَحُ وَلَا أَمْسِي وَلَا أُخْبِرُكَ عَيْنِي عَدُوٌّ وَعَيْشِيَّةُ
مِنْ عَدُوٍّ فِي ثَنَائِي نَكَدَاشْتَمِ دَرِپَسَای لشکر بن باید در فکر و نظر باشی هیچ شام نباید
خبرت نبرد من نباید شیخ مهید علیه السلام مفر باید در عقب این نامه نامه رسید به پسر سعد که حل
بَيْنَ الْحَسَنِ وَاصْحَابِهِ بَيْنَ الْمَاءِ وَلَا تَدْعُهُمْ بِدُفْوَانِهِ فُطْرَةً كَمَا جُنِحَ بِالْبَيْتِ الَّذِي عَثَمَانُ بْنُ
عُفَّانٍ حَامِلٌ وَمَانِعٌ شُوِبِدَ حَسْبُ وَاصْحَابِ اُورَا اُزَا اِبْ مَكْدَارِ دِكْ فُطْرُ اِبْ نَنَاولِ غَايِدْ هَمْ خِيَا
بعثمان چنین کردند و در همانوقت عمر بن حجاج با پای قصد سوار بر سر شریع فرستاد که موکل باشند
که کسی از اصحاب آنحضرت اب بر ندارد و اینست و در قبیل از شهادت آنحضرت بود در آنوقت عبدالله بن
ازدی ملعون را زد که ابی الحسن را باغی بدینی که اب فرات چگونه ضا و منلا لا میباشد بنظر افشید
نخواه چشید نانشه هلاک شود با آنحضرت و از این بن کرد و فرمود اللهم ائْتِنَا عِطْشًا وَلَا تَغْفِرْ لِمَنْ
خدا با او را از تشنگی بکش و از زهر کز بنام زنجیر بن مسلم میگوید بنظر افشید که او را دیدیم اب میخورد
انفد که شکش بالا میآمد و میبرد و باز فریاد میرد العطش العطش و باز اب میخورد انفد که میبرد
و چنین بود که از کثرت بخوردن شکش پاره شد و بجهنم واصل گردید و بر و اینی چون تشنگی بر آن
مظلومان روز آورد آنحضرت بنشسته طلب کردند و پشت چنم شریف چند غلغله بجان بنشاند و در آنشد
زمین را کند ناد چشمه ای پیدا شد همگی خوردند و بر و آنشد چشمه ای ناپید بد شد خبر بدین را بد
پسر سعد نوشت که شنیدم که حسین علیه السلام چاه میبکند و اب میخورد باید کار را بر ایشان ننگ
بگری ننگداری که ایشان چاه بکنند و باید همه نشسته هلاک شوند پس آنملوک کار و امانت گرفت
در کمال شدت و چون تشنگی بر ایشان شدت کرد و از خود عباس را با ساسی اسب سوار بنشاند
سوار فرستادند و در دل شب از برای آوردن اب چون نزدیک فرات رسیدند عمر بن حجاج گفت بن
هلال بن فاضل محلی گفت از تو میگویم بنشسته امده ام اب میخورد گفت این شر بنشیند بخورد و تو کار با هلا

بئس ما كان
 اللب بكم اصل المذ
 ابها الفاعلون
 بنادي انشروا العدا
 جهلا وحسبيا
 والتمك كل اهل السماء
 يدعو عليهم من رجب
 وقيل فدا لعنم على كان
 ابن داود وامان يدين معون
 الانجيل وامان يدين معون
 فلما وصلكم ارجع اليكم
 فلما وقف عليه غدا
 بنادي وقفت عليه غدا
 البها من عجل راجع
 وروى من فضل راجع
 اغشا الرضا مع وجل
 وعياله
 حاكم حضر
 ورضا حضر
 عبا عليه السلام
 بجمنا ورون
 ابن زبادي عمن نجاد
 العادى قلم الالادى
 والاشادى والاشادى
 شارهم عمن نجاد

فأعلا
وطا
اللام
بجمل
بالبن
قال
فنه
حل
ابن
احل
بني
الشام

[illegible]

941

[illegible]

نموده خود را داخل در جزای الله نموده تراهم که همتی است نسبت پلای برون و خود را در این طریق مقیم
 نمود تا بحال فخر و بر سر نهاد خود را شرفیابی این شرف کردن اگر همتی باشد شمشیر و نیزه و شمشیر زان
 و شمشیر پیکان و دمار و روزگار و کفار و اشرار و برادر و خود را در زمره علمای ابرار داخل و آثار و
 شمار و سعادت باقی و اگر از این نیز محروم و محض ثناء و پادشاهی کنایه صراحت این اهل را بدست و با و ارد
 کن که کاش نه من با و از این اهل بودم و سر را در راه دوست میدادم تا از این نعمت عظمی عطفه
 کرمی محروم بنوعم که با همین ارز و با ایشان در ثواب شریک خواهی بود چنانچه حضرت امام و صل
 علیه السلام بر زبان بن شیبی میفرمودند باین تشبیه این سر که آن بگویند لکن التواب قبل ما یستحق
 مع الحسن فعل مبی ما ذکرناه بالیقینی کنت معهم فاقود خود اعظم اگر میخواهی از ثواب باشد
 مثل ثواب کسانیکه با حسین علیه السلام شهید شدند پس هر کجا پادشاهی انحضرت را بگو که کاش من با
 بودم و جان خود را نثار فدایش میکردم و بر ستمکار عظمی فرمیدم و در حدیثی دیگر از پیغمبر خدا
 علیه السلام فرموده که کسی که از ضرر و آزار و ماعا عا بر باشد پس در غنا خوشت بر شمشیر تا ما بد خدا او را
 او را هیچ ملائکه که از ثواب ناعرش میباشد سپرسانند و ایشان مساعدت نمایند و او را در لیس
 پس مضاعف میگردانند لکن او را میگویند اللهم صل علی عبدک هذا القدید ما فی سعة و لو
 قدر علی اکثر من هذا لفعل خداوند اصل او و رحمت فرست بر این بندگان که آنچه در وسع
 تو بیجا آورد و اگر بنا بر قدرت داشت بیجا میبرد پس خدا از جانب طاعت میبرد که عا شمشیر از اندام
 و مستجاب کردم و رحمت خود را بر او فرستادم و او را از بزرگان و بنیکوکاران گردانیدم بدانکه
 اول کسی که در این اهل پیغمبر خدا بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین است و است زان دل جان و مال
 در راه خدا بجهاد کرد و از قوم خود آنها کشید و از آنها محفل شد با بجهاد طلبای بجهاد کرد ند که با جهاد
 نکردند چنانچه در حدیث است که ما اودی بنی قریظ ما اودی بنی قریظ و طلبه که بن کردند هیچ پیغمبر نکردند
 هر صبر کردند این که در همه مقامات و همه محاکم سبقت گرفت بعد از ان اهل بی بیست علیه السلام بود
 که خود را صرف جان و نفسانی نموده و با بیع اعتبار و دمار و روزگار و کفار و اشرار و در خون جوشان را بشعله
 شمشیر خونریز باشت زده و زانها اهل کفر و عداوت را و در بر نشسته ستره مرانکی اصل بیج شر و کفر را
 از روزگار کند اگر شمشیر بنوع عا سلام نصیب نکرد پس اگر حضرت با او بنیو لوی ایمان بر پایش میبرد
 ان فرزند مظلومش امام حسن علیه السلام بود که قدم در راه مرانیکه گذاشت و لوی حضرت را بر فراشت بیجا
 و مال مجاهد نموده و با شمشیر اهل کفر و منافقان سازگار میفرمود تا که میدانست که اگر با حال مجاهد

عن النبي صلى الله عليه وسلم
وما لنا وطلب ما لنا
فمن الأجل لك ونفوتنا
وأنزل على رسول الله
من سفك دماءهم
من حشر في عثرهم
شكرهم وبك شفيعهم
ولا تخشون أن يفتلوا
أما بل أحياهم الله
ويحييكم الله على الدوام
الطالين بآياتهم
والصدور من نور
قلنا وسعظكم
استنركم في كل
مصر والصدور من نور
فالجيش كل الجيش
البحر أغبر الشيطان
هذه الآية تظن من

وما ربي فذهب بدار الأجل إلى ما مضى من الدنيا ومضى معها الجدار ولن أبقوا في هذا العزل وفضلت هذا العزل أنزلني منها الحزن الطاهر نحو سوادك والافواه نحل من فمك

[illegible][illegible]

مع مولایا الشوقی بر من
 علیما ما احسنوا و انما
 فادود من اولاد النبی
 سیدک و مولای و ولی
 طفل الایمان و زود
 اللؤلؤ و عسل بفسان
 جلیله و اذکر حاجتنا
 الالهیه و قال الحزین
 اعزها من اخرج من
 فقال زید بن اسفند
 لا ادرک اعظم کلامه

از ایشان از کار و بحال بهر مومنین که امام حسن علیه السلام بودند و بعضی از ایشان زنده
 المومنین علیه السلام در جهای با کفار و اشرار حاضر بودند بلکه مردانیکها از ایشان بطور پند و از
 اشخاصی بودند که بطبع مال جاه دست از بار و فرزندان پیغمبر گناه نمائید بسیار و بحقیقت شناختند
 و از قابل اختیار و رضای خداوندانند طای ایشان معلوم بود از محبت امیر المومنین علیه السلام و
 شیرینی بنیاد و در محبت ایشان طبع میداشتند و راحت بنیاد بنویسای مولای خود غنیمت
 مگر نشاء که معویه ملعون بعد از شهادت امیر المومنین علیه السلام خواست انحصار از دست
 بگرداند هر کس را هدیه میفرستاد و هر کس را تحفه میداد که بوسیله هدایا و تحفه با و قابل شوند
 برای بوالا سود دلی انواع حلوها و فرستاد و در میانها میفرستاد و چون او را خبر بوالا میدادند
 او را در خبر که بچین شش ساله و بدو پاره افتند و ایدست گرفت و در دهان گذارد و بوالا
 گفت بخور که این زهر است و طفل گفت اید و شهد فرغ چون زهر میباید گفت اید بخور
 که این زهر است و فرستاد که ما را از محبت امیر المومنین علیه السلام برگرداندان خبر از آنها شد و الحاق
 از و من بدیداخت گفت یا اعیال المصطفی بن هدی بپیچ طلب ایما ناودینا معاد الله کسین کون
 هذا و مولی امیر المومنین ابایر هندی بفرستادن شهد میخواهد ما را از دین و ایمان برگرداند
 معاد الله غلط با فتنه این هر که میخواهد شد که ما دست از مولای خود برداریم بدین و شایعین
 اند و این کل ایشان بولایت اهل بیت سرشته شد و لهذا اصحاب سپیدان شهد علیه السلام بولایت
 و مال و فرزندان و عیال کردند دست زجاء و مال دینار داشتند و دست از بار انحصار برند
 بلکه از و میگردیدند که کاش ما را هزار مرتبه میکشند و زند میگردند تا جانها را بار نثار قدم ان
 بزرگوار میگردد بگویند و از دل خلعت را بپا کنند ایشان برید و بودند و این ثم سعادت بنام ایشان
 نوشته بودند چنانکه روایت شد که اصحاب امیر المومنین علیه السلام اصحاب انحصار ایشان شدند
 که کسی در شرف سعادت فایز خواهد شد بلکه ایشان نیز خود میداشتند و انحصار ایشان را بفرستاد
 چنانچه از حضرت صفای علیه السلام روایت شد که سید الشهدا علیه السلام فرمود اصحاب خود بعد
 نماز صبح روز عاشورا شهدا نه قدا زن فی قتلکم باقوم شهادت میدهم که مقتد شده است کشتن
 شما پس از خدا برسد و صبر کنید بلکه پیش از وفایع میداشتند و منظر ان بودند چنانچه شیخ گفته اند
 روایت کرد از فضل بن بکر که گفت هشتم نماز که از اصحاب چهار و بیور اسیر سوار و بومرغ که با و بخور
 جبنت مظهر علیه السلام بیکدیگر رسیدند در جایی که جمع نشده بودند پس نوفف کرده با یکدیگر

ذلک من ایداد ما
 الحسان و من عیال ما
 طهارا ما احسنوا و انما
 عند صفای ما انا اعظم
 فیستفقال علیه السلام
 امام الکفره
 زید بن اسفند
 حکایت خبری
 و مولای خود
 منظر ان غنیمت
 و نظر در آنها و فضا
 ذلک و از و من عیال
 و بنار خاف ما از ان
 علیه السلام و فرستاد
 انما من ابایر هندی
 اصحاب و کما بنی
 ملاقاتی میشد
 با جلیب
 فاما
 و اسلحین علیه السلام
 مع جسدش

کان علی الشافعی
 و در و شافعی
 و کما بنی
 و کما بنی
 و کما بنی

قال صلى الله عليه وسلم
خرج الى الجحشاني في
الحسين عليه السلام فاستمع
الحسين عليه السلام ففعلوا
بنو من عليه فلم يفرغ
الرسول عليه السلام ففعلوا
ابواب من عليه ثم افصلوا
قالا كراوى ثم افصلوا
طالبين المدينة قال الحسين
فلما فرغنا منها نزل على الحسين
عليه السلام فطرحه من فوق
وازلنا ثم قال الحسين
يا ابن عبد الله
عليه السلام
انك لثقل فقل يا ابن رسول الله
واهدى عبد الله على الداء
قال الحسين كذا في
حتى فقلنا المدينة فقلنا
النبي صلى الله عليه وسلم
والنساء قول يا اهل
لا فقلنا فقلنا فقلنا
فادعى عدوا راى الحسين
مضج والرسول عليه
زار قال

کار

[illegible]

عالمها در جهان او بدیدند و آنحضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود هَذَا مِثْرُكَ يَا قُلُوبُ ابْنِ رُو
که شوقی ندان سپهر بر نیزه میگرداند و و بختی بر مهر فشد تا زود تر بمقام خود برسد و ای و سنا چنان
کشیدند در دوازده دوست و شرف ایشان و جان دادن و در راه محبوب خود غایت مقصود ایشان
در مقام دوستی اش گویند لَوْ كُنْتُ نَجْمًا لَمَّا بَضَّ مَا أَرَدْتُ إِلَّا حُبَّكَ دَانَسْتُمْ كَمَا بِمَقَامِ قَرِيبٍ مِمَّنْ
الایکد شدن از مال و عیال و منظور نظر رحمت و رضوان نمیشوند الا بکن شدن از جان چهار دوست
دست برداشتند و زندگی جای بد را خریدند از آنکه الله اشتری من الدنیا بِنَفْسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَا نَبِيَّ
بِحَسَنَةِ بَلَاكِهِ ابْنِ وفاداران چنانچه از این بخت شرفی بخیران مستعدا میشود جان دادن ایشان از نیکو
بمان و قسط مجرب بود بطبع رضوان و امیدور و علان بلکه وضای جان و خشو که پیغمبر صلوات الله علیه
چنانچه استند نیزه را چنانچه در وضه چنانچه ابْنِ الْحَسَنِ شَوْقٌ مَعَنَا وَلَا لِلدُّنْيَا سَبِيلٌ إِلَّا لَنَا لَا تَكُنْ
فَلَيْسَ إِلَّا التَّوْبَةُ بَابُهَا شَوْقٌ بِنَفْسِ أَتَشَاءُ نَدَارُهُ مَا دَاوَدَ نَفْسٌ مَكْرُخْشُودِي
فَدَاوُدُ نَفْسٌ رِضْوَانٌ مِنْ اللَّهِ أَكْبَرُ كِي بود که مثل ایشان قدم در عزمه محبت نهند و کجا بگو کسی که
ایشان بهر عجز محبت نوشد که و آله از خود دست بردارد مگر نشیند که طالب بن شهب که یکی از آن
سعادت مندان بود و چون بمیدان رفت چون شجاع عاشق میشود و بیع بن بنیم آورد ایشان گفت کوی
بجنگل و فرود که من او را بمشاسم شیر شران و شجاع شجاعا ناست مردم نوسیدند و کسی چون رفت
تکلیف ایشان دادند و بدند کسی بجز او و نمایند فریاد الا زَجَلُ الا زَجَلُ ابنا مرضی نیست این سعد گفت
یا دانش که چون این را بدید دست زده و زره را از بر کند خود را از سر داشت چنان برهنه خود را بر
چندین هزار نفر زد و خود را در میان چندین هزار نیزه و شمشیر انداخت

گرفتند و او را از پاد او بردند تا وی بگوید سر او را در دم در دست جمع و با هم نزاع داشتند بن
من او را کشتم و آن میگفت من او را کشتم تا او فند نزد پسر سعدان ملعون گفت ایوای که نفر نکشند کسی را
حداین نبود که او را بکشند و را با جان بدست کشند بدنی از دماغ بخیزد فکما فی قلبه عود من از جان و در
السُّوفَ وَصَوْتُ رَفْعَ حَبْدِهِ هَا عَرَسًا جَلْبَابًا عَلَيَّ خَوَانِي نيزهای شمنان را بسینه میزد و میگویند که کوا
و چنانی بگو که بد پادشان او رده بودند و شمشیرهای مخالفان را میزدند و میخواست این بردند که کوا
بر روی میزدند و کوا بر شمشیر ایشان شمع چراغی که بوی عروسی میزد و او از دغغه سلاح ساز
و نواز بسینه میزد عروسی ایشان میزدند و کوشش کردند و جان فشانی کردند تا ساعزل اجل نوشیدند و در
خود خط طبعند و بر نیز افتادند که او را کفر ابا در حق و باطله و اجساد در ملا با لذت شاه و کمر میزدند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل التذكير بالآيات والبرهان على ما بين أيديها

[illegible]

6/11/68

والله اعلم بالصواب

علی السلام گفت شیعیان هفتاد و دو زبان چندی بود که از پیش خفه صدای کره می شنیدم و از
 آنکه مباد که مطلع شوند خواهان و سایر زبانان که مطلع باشند هیچ نگویم پس از خفه بیرون آمدم
 و دم گواهی جز بمبدأ دود و زام پا و زام خود میزد و میافزاد و میگویند اسم چون بیرون رفتم
 دیدم پدرم نشسته و اصحابش در دور او می ایستاد پس شنیدم که پدرم می گفت تا ایشان
 که شما آمدید با من چه میانه که چنان می دانستند که من بشو جانم میروم که با من بیعت کنی اند
 بدل و زبان حال می دانند که شیطا بر ایشان غالب شد و خدا را فراموش کردند الان
 لم یکن لهم مقصد سوى قتلی و قتل من یجاءه یمن بدی و یجی حری بعد سلیم حال بد
 که ایشان مقصد نیست مگر کشتن من و اسیر کردن زنان من و عارت کردن ایشان و من میترسم
 که شما ندانید یا دانید و شرم کنید و مگر و خدا عدو زود ما اهل بیت حرامست پس هر کس کاره باشد
 در باری عاوی کرد و در دوا نشین بود که شب برونه ایست کسی بگوید نیست که با باری کند بجای
 خود با ملوک بود و در رجات عالمه جنان و تحقیق که جد و زکوارم خبر داد که و الله اعلم
 قتل یطوف کرا لا یغیب او و چه دعا عطا نا من نضره فقد نضره و تصرفه القایم فرزندم حسین
 دو میان کر بلا کشنده خواهد شد عرب بیکس و نشند پس بیکس که او را باری کند تحقیق یا کرده
 مرا و فرزندش قائم منظر را باری کرد و او کسی و زانش را باری کند در حزب ملوک خواهد بود در دنیا
 سکنه خواتون میگوید و الله ما اتم کلا لاله و یفرق القوم و یجو عیشره و عیشره یجمل فیه که
 هنوز که از آن مختصر تمام شد که جامع از بیوفایان که بطبع نبیند پس در هر دو سر الهی داشتند
 حلیه بیوفایان پیش گرفته و در دوی ضلالت منساک شدند و در سر شدند و ان بیوفایان منفر
 شدند و کسی از تنزیه بیوفایان را می اندازد مانند مکرر و فیل که زباد و هفت و گز هشتاد
 بود و نه پدر و زکوار و در دنیا به چه انداخته و حزن و اندوه بود چون بنزد پدرم که برادر کلیم
 بکر کرد و مرا حفظ کردم و در و یا سخنان کردم اللهم انهم کانوا و خان لهم خدا تا ایشان مرا بک
 نکره پس توانی از و گذارد عای ایشان را احاطت من و او و زمین از برای ایشان سکا و رید و
 زایشن مسلط کن و ان شاء الله را دعا انتم و نصیب کردن سکنه میگوید که گویند بجهنم
 و شر از پدرش هر چه خاتم کلام من در دنیا گفت و چه استود شخص را و بوش شر من و چه
 بنر شنیدند و آنچه و است و احب و وفایه را و در و می گفت می دانم چگونه و دست میزد
 خلاصی خواهم شد که ایشان را نصیب نمیشد نه که رضی تو از دم مرا شالار کنند و زمان یا ناله و کریم

فألقى الواو في
فما مضى الشا ما لم يزل
عليه وانكسار في وخلقوا
وأنار في لربهم ما يوجب فالبعد
وخرج اخوان السعد وولاهم في
من كانا يجمع في من الداء في
أكلنا لا خنا في فاشقوا في
مكفون ومنهم لا يصدقوا في
أبغضت لنا ما انهم في
السوء وادفع عنهم في
واشفي غلظ من اهلنا في
عنهم ساء العذر في هذا
أذا فاقض في تلك الحوائز
الواجب في عباد الله في
التسليم واهل الحنفية في
من اهل وعضوا في تلك
الجزر التي فاد من اهل
الزاد الاجام وعضوا في
أولئك الاجام وعضوا في
ضيقها غلظ من اهلنا في
فقد من الصلوة في
فقد من الصلوة في

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

۱۳۰۲

فَقَالَ اللَّهُ حَقُّهُ
فَقَالَ اللَّهُ حَقُّهُ

وَصَلَّى قَائِمًا وَفِيهِ

من در موضع عنبر فیه
اما از آن

ان فضیل خدائی

[illegible]

وَأَمْرٌ مِنْ رَبِّكَ

عن النضر بن شاذان عن عبد الله بن مسعود

[illegible][illegible][illegible]

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

کتابخانه

غلامانہ بی بی

عَلَيْهِمَا فُزِدَا صَلَواتُكَ يَا خَلِيقُ

وَجِئْنَا بِكَ كَاتِبًا

كان مضمون ان ان شاء الله

امام مفضل و اولاد ان كان

ان لا يفرحوا على النسي

طبيب النفس
و الجان

و جلالت مخفف می نور شد لا اشرقت الشمس يوم صارت في غلبه شمس ال و سوله الله في كبر
خدا روشنی نهاده افتاب روزی را که در صبح افناهای خدا و غلبه جلاله و ضرورتش
حق لغات بر زمین افنا و منکشف می شود کرد بدست اساجد بن و اهل اسلام مبعوث باد و انچه عرض
بر من مسئول بود عمام زینب خانوم بر پرستاری من مشغول بود و پدرم دو چشمه دیگر بود
انچه عرض بود خلاصی از فاد کرد های ابو ز و انحضرت شش خود را در دست داشت و انا اصلا
مفتی بود و مقام پاس نامه ای که از بنای غلاد و لغای شوق پروردگار در بعضی این اشعار اینچنان
باد هر افرای که بن خلیل کرک بال انحراف والاحسب من صاحب طایفه و الله انفع
بالله و الله بالامر الی الخلیل و کل حی سالک سبیل فی ابر و زکار ناپا و انا و ان و نوب
که هرگز و فاند کردی هیچ دوست نبار چه پنا صاحب باد در هر شهر و دیار که خیر او و من از هیچ کس بد
را چه نشدی باز گشت هم بسوی خداوند جلجل است همزی حیاتی که از دست سلو لعل می که من
از سلو که به نام و از او مرز به با سر مرز به نکر او تا با فقم مرادان بر دو کواجر با فقم که بعضی کرده
بمیر خود و از نند کانی نه با ما بوس شد پس که بر من زور او شد و کلیم که کرد و لکن خود را
نکراد و مبرکرم که مباد از ن و دختران بی ثانی کند و لکن دانستم که با ن از ن شد اما هم زینب
خواهون این باشند و چون زنا و ارج و اضطراب می باشد بیتاب شد و بر جست پای و هنه از
اضطراب جامه روز من می کشید و با چمن اقام مظلوم سپید شون بر او رد و گفت و انکه اکت
الموت اعدت لجهوده انت احم فاحوا و احم علی و احم الحسن با حلیفه الما حیر و شمال البدی
برادر گشای مرز و ن و اچان از نونمیدم بد و و مادر و برادرم از دینار و ای باد کاز و نکر
و پشت پیاده باز ماند کان انحضرت نظریه کرد و پدر های جو پیش بر او اشک شد و گفت با خدا
لا بدی هین حلمات الشطان انخواه من ان اخرج و بر داری را پیش کن و شیطا و او خود را مذکور
از خصا حلم و صبر بر ن کند و در وادی جرج و اضطراب نند از انخواه بود که انقطاع کنایه او کر
میکنند شنید خود را به ملک عبا فکندم زینب خواست که انحضرت نفا انحضرت با فدا لک ارحم لعلک
و اشک علی نفسی با بحر لغدی باین بار امضا شده و ام چاره از نونقطع شده و بعضی رت
نا کواد مرگ را بدینوقت این بر من سخن بود و انچه بیشتر جرج می کرد اند پس طایفه بر وی خود
و مغنغان سر کشید جامه صبر را چال زد و بهوش روز من افنا انحضرت بر سر بالین از دلو خنود
الم اهل اب و رخص او زده و شامد گفت با اهل انفس الله و نفی بقر الله و اهل انفس

و الله
 يا ليهو حنن
 على السلام
 انقل امرؤا
 وكافا
 او شج
 كها
 ان انكم
 ان انكم
 وانتم
 فاذما
 و الله
 طهر
 في
 بقر
 اظنا
 سلام
 مودود
 يار
 علي
 الصعد

فقد سار الى طلبة السلام من الافاضلين كان دواول بدار فرار من هلاك الدنيا وافي رحمن ورحمته ولكن فتنه فتنه من نار

عاصمك رزيب الزرع العظيم صاحب الجليل ما اعجب الله عاها اصحابها الكرام والحمد لله رب العالمين

[illegible]

[illegible]

فان لم يوفق
للموكل بالبلاد
فوقها فاما في
دارا فان لم يوفق
وكان على سبيل
من قبله على سبيل
ولا يضر النماء
لاننا لم نلبس
وتمنعنا على اللب
المستور وكان
المستور على سبيل
الحسن والبر

النبي وهو مقام بعدي بسم الله تعالى وذكر النبي صلى الله عليه وآله وسلم

الحمد لله رب العالمين

فقال الحسين بن علي
اصحح

تذکرہ عالمگیری

بجوف معقود الملقون و
ابن العنبر و في اليه

انا لله وانا اليه راجعون

ولما فيها ما يستعمل عن الأولاد

فقال الحسين عليهما السلام

الحكماء
ومر
ن

[illegible]

مثل الخ : عفت على التمسك بالدين والاسم
 الا لم يمتد دعواهم الى الامور
 اول ما يمتد وكان الامر على
 قال ابو مخنف وكان ابو عبد الله
 جبا ابو عبد الله عليه السلام
 بال ابا عبد الله عليه السلام
 مع الناس فقال معي اني لكم
 لله ان قال اني اتعلم مني
 غايه فاخذوا به حتى خرج
 بياض ارضه بعينه ولا يسمع
 سلوات الله عليه كانه من
 قائما على قدميه قال ابن الزبير
 انت انظروا في الناس الذين
 لقد اجمع عليك وعلى ما
 مني جربا طويلا ثم قام من
 عنده ثم اواحد في امامته
 وانظروا الى منزهه وامامته
 عليه السلام عليه السلام
 خالف شري واهلها فاستحق
 على شئها اذ قال الاربعة
 وعين ان الخنزير
 ما فيم هذو
 الذنوب

الحسن بن محمد
وابن فضل
اذا كان هذا
عليه العنة
فما كان من
يقول الغيبة
عليه السلام
باب الحسين
والعالمين
عليه السلام
ان يكون لي
والله ما احب
وعلم

[illegible][illegible]

انما خلقنا الناس على ايمانهم
لنرى منكم من اهل الحق ولا اهل الباطل

وَمِنْ بَدَاؤِ الْبَابِ وَالْقَرْصِ لِرَوِّ
الْإِمْلَاءِ

بہشت کے لئے
پہنچاؤ اور انسان کے
سیدنا محمدؐ اور ان کے
فلاح کے لئے

من اراد ان لا يصافى في حامي

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

افضل الحسين الداروقد الاسفل في الدول قوه الدروب ان يكون عليه السلام في العاقل وبعاده فذلك الحسبي علي السلام زكوة العا صو الذي من سلبه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

او میباشند پس بگویند چه در نظر دارید بپادشاهان کهند و بخواهم ایشان را از بنو امیه بریم کهند یا نمیکند
 ایشان را که در کردند بجای خود و ای پادشاه ای اهل کوفه را با فراموش کردید نوشتههای خود را و عهدها
 که با ایشان کردید که ایشان را باری کنید و جان خود را در راه ایشان در بیاورید تا ایشان را بسوی
 بلاد خود بکشانید بپای چون بسوئنا آمدند دست از باری ایشان برداشتند و بخواهند این را
 برایشان مسلط گردانند ایشان را از این مع کردید قَبَسًا اخْلَفْتُمْ بَيْنَكُمْ فِي دِينِهِمْ شَمَارًا چه میشود
 خلا شما را در روز نشانی سبزه را نکرده اند جمعی در جواب او گفتند باهاها نمیم چهره میگوئی بر
 گفت حمد خدا بر او اگر بصیرت را بداده شمان یاد کرد پس نفرین کرد ایشان را پس او را مبرایان کردند
 بر او بغضب برکشت پس حضرت طلبید اسب خود را و ان سب سول الله بود که از افراس فرج
 مینامیدند بران سوار شد و در بعضی از کتب علماء مذکور است که عامه پیغمبر را بر سر دین و داعی
 الفخر را پوشید و شمشیر از خا بل کرد و بر اسب حضرت سوار شد و در برابر لشکر بنی امیه
 شریف را بلند کرد برای انعام بخت صاحب فضا به گوید لشکر مخالف اطراف حضرت گرفتند مانند
 حضرت فرمود کوش کنید تا او را موعظه کنم ایشان کوشیدند حضرت فرمود بیکم ما لکم ان
 نَصْرُوا اِلَيْ فَنَنْصُرْكُمْ قَوْلِي وَ اِيْمَا اَدْعُوْكُمْ اِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ و ای پادشاهان چه میدانید که سخن مرا گو
 نمیدیدید و کلام مرا نمیشنیدید و من شما را بخوانم بوی شد و هلاکت هر کس اطاعت کند مرا از هلاکت شما
 خواهد بود و هر کس مخالفت کند هلاک خواهد شد و شما هم که عصیان بودید بدین سخن مرا گوش نمیکند
 وَ بَلَّغْهُمُ الْاَنْصُرُونَ لَا اَنْصُرُونَ پس ان سفیایان بگریز نش کردند که کوشش نمیدیدید و بیندایم چه میکند
 پس آنحضرت شروع بسخن گفتن کردند شیخ معبد صفر را بدید که آنحضرت بعد از این بدید فرمود یا اهل العراق
 و اکثر ایشان میشنیدند و شروع کردند بکلام فصیح بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوة بر پیغمبر و اهل کفر و انبیاء
 علیه السلام فرستاد فَاَمْسَحْ عَنْكُمْ عَنْ قَبْلَةِ وَلَا بَعْدَ اَبْلَغْ مِنْهُ فِي عَطْفٍ وَ تَمَكُّنٍ ضَمِيرٍ وَ بَلِغْ زَوْدَ بَدَنُكُمْ
 نه صلوات بر بعد پس فرمود یا اهل العراق ای اهل عراق نسبت را پیشناسید و به بیندایم من یکسم فَاَنْظُرُوا
 اهل بصلح لکم قَبْلَتِي وَ اَنْتُمْ اِلَی حَرَمَتِي وَ اَنْتُمْ قِي وَ اَنْظُرُوا مَنْ اَنَا نَسَبِ بِلَا بگویند و بشناسید و به بیندایم
 یکسم پس نظر بسوئنا نفرین خود کردند و فکر تمام کردند که اما جان را است شما را کشتن من و هلاک حرمت با من
 در شید پیغمبر شما انستم یا فرزند حق پرستم و بنیم یا حرم سید الشهدا عیم نیست یا بنما رسیده قول
 دعوای من و بیاوردم حسن جلاله اسلام هَذَا سَيِّدُ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اکر شما مرا تصدیق نمیکند حال آنکه
 چه میگویم حقست بخدا قسم که هر که دروغ نگوید و اگر بگویند نه هست و من شما کسی که شما را خبر

[illegible]

من الوضوء الحق المصدق بالصدق
 فافهموا ما بين يديكم من هذا
 اني طابعت مع امثالكم على هذا
 عن طريقه واشتدوا على هذا
 ما نالوا من غير من وجوه هذا
 فانادوا فاعلموا ان الله عليه
 السلام فاعلموا ان الله عليه
 السلام فاعلموا ان الله عليه

بالخير مكموم يوم سبلان جابر بن عبد الله وابي سعيد خديجي وسعد بن سهل ساجد وزيد بن ارم وانهن
 مالك النخري همد شمارا كرسيد نديان را ان پيچيد و خون و برادر من اما ابن كنان مكنك در منع
 كشتن من پس فرمود اگر دواين شك داريد بخدا قسم در ميان مشرق و مغرب پيچان من كي فرزند
 پيچيد بخت و بختكم اطلبوني تبين لي منكم قتله او يماي اسمك الله او يقيض من من جراحه ام خلا
 سته غيرتها ام شرب يدي لها و ايوشما اباد و مرا كفت ابد بجهنم انكه كي نابا خا كشتام كه بخا ابد
 بعوض ان مرا بكشد با مالم از كي خورده ام كه دست از من بر نميداريد با انكه خوني رنجيدم بر
 بكي زده ام كه بعوض ان بخور ابد خون مرا بر زيد فضل سته غيرتها ام شرب يدي وهل كنه دي ال
 مبدل انا است پيچيد يا شير دام با شير لب و لا تبديل كردم اهلك ما قد حرم الظهور الحمد احوث
 ما قد كان قبل الحلال انا حلال كردم حرام پيچيد صلى الله عليه و اله با حرام كردم حلال او را كه پيچيد
 مرا بكشد و بر و اب سبلان طلوس جمع كفت يا حسين اينچه مكمومي را ست است پس انحضرت فرمود
 فم استخون دمي كي لدا يدي عن التوضيد و دعه و جالا كما يذود البعير الصادق اما پس پيچيد
 خون مرا حلال دانست ابد و اب خرازا از من و عيال من منع كرده ابد و پيچيد و در قيامت بر سر حوض كوثر
 دشمنانش را از ان مبرند و لوي ابي حمد در قيامت بدست پيچيد و ميا شد و دوا انشا عداي تان طفا
 بشون و فانه بلند شد كه دياب شدند و از كنان خلاصه موجودات بيقرار شدند و طبا پيچيد بر صو
 زدن و صدا را بلند به بلند كردند فبا لبتا و تانا و لم نماري و با لبتا لم تخني جهات و مكنك
 كاش مرده بودم و نميد پيچيد مظلومي بيكي نو با كاش بد بنا نهادم بودم و اين روز را بعد پيچيد
 چون و از خوش و كيزان بيكسان بكوشان امام عالميان رسيد حالش منبر شد و كفت لا حول ولا
 قوة الا بالله العلي العظيم پس بخدا و حضرت عباس عليه ابرو فرمود سكا هن قلعي اليك كثر بكاهن
 اين را نوا ساك كشد فم بخان خودم كه بعد از اين كره پيا خواهند كرد حال در كره تعبد كنند و نما
 ما را ايمان ت بنا و رند چون پيغام او را با ايشان رسانند ساك شدند و ما را منو جعفر قوم شد
 فرمودند بگذا ريد بحرم جدم بر كردم و در خزان پيچيد نما را او استخانت دم و بگذا ريد بر سراب و م
 كه جرم او نشنيك كباب شد و بر و اب شيخ مفيد اجماع نابكار ساك شدند و جبري در جاني كفتند
 ان امام مظلوم بنا كود ما شيت بن رجي با حجاز بن بحر اقبس بن اسعث با بندي بن الحارثا با شام بن شيت
 كه حو سب شد و موه و ها رسيد شد و لستكرها از براي نو ميه شده فليس بن اسعث كفت فبدا نم چي
 در حكم بن عثمان زل سوا ايشان نور عايت خواهند كرد و حضرت فرمود لا اله الا الله اعطاكم الله الملك

من الوضوء الحق المصدق بالصدق
 فافهموا ما بين يديكم من هذا
 اني طابعت مع امثالكم على هذا
 عن طريقه واشتدوا على هذا
 ما نالوا من غير من وجوه هذا
 فانادوا فاعلموا ان الله عليه
 السلام فاعلموا ان الله عليه
 السلام فاعلموا ان الله عليه

من الوضوء الحق المصدق بالصدق
 فافهموا ما بين يديكم من هذا
 اني طابعت مع امثالكم على هذا
 عن طريقه واشتدوا على هذا
 ما نالوا من غير من وجوه هذا
 فانادوا فاعلموا ان الله عليه
 السلام فاعلموا ان الله عليه
 السلام فاعلموا ان الله عليه

قضيت ما عليك يا غافل
الح مخفف
مثل ذلك

اهل الكوفة

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

و اخلت اكله

البرق

فَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بجی

١١١

رحمن رحيم

في الفتنه

الحمد لله الذي جعلنا من هذه الأمة أمةً واحدةً

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

يا خروبا وياكم من دم الامير
 قلبس هونك وطلبك فانه
 علم الثمان من اعلا القصر فهو
 نيلنا من الحسن جليل السلام
 قد سبق الخواكي فقامس من رقاد
 لعلنا القابلين من حيرة رقاد
 فثمان حصن دار من صيف
 مصر من قال الداعي بالاناس
 الصلوة جامة فنادى فاني
 خلق من قصور الامم خطبا فاني
 ابعث الناس من غنى فاني
 ومنهم من غنى فاني فاني
 يا خروبا وياكم من دم الامير
 قلبس هونك وطلبك فانه
 علم الثمان من اعلا القصر فهو
 نيلنا من الحسن جليل السلام
 قد سبق الخواكي فقامس من رقاد
 لعلنا القابلين من حيرة رقاد
 فثمان حصن دار من صيف
 مصر من قال الداعي بالاناس
 الصلوة جامة فنادى فاني
 خلق من قصور الامم خطبا فاني
 ابعث الناس من غنى فاني
 ومنهم من غنى فاني فاني

جعلوا فيهم
نظم فيهم
والتوا لانا
والله اعلم
بما في
الغيب

بسم الله الرحمن الرحيم

في دار الدنيا... الى الجحيم... في دار الدنيا... الى الجحيم...

ولشكر محمد صلى الله عليه وسلم... ولشكر محمد صلى الله عليه وسلم... ولشكر محمد صلى الله عليه وسلم...

الحمد لله... الحمد لله... الحمد لله...

الحمد لله... الحمد لله... الحمد لله...

[illegible]

[illegible]

فوقه
بارك الله عليه
جالت له
كمي ورايه
وفضله
البيان
على غيره
في كل
المقامات

[illegible]

[illegible]

عشر على الله
فألا شئدند
فضلهم
فأقبل لهم
رجل ملحق
ربنا ربهم
أصبحت
فألا شئدند
منه فغداوا
بها

مسلم أبو بكر
اليماني
عقوب بن هذيل
أبو سلمة
علي بن سليمان
ابن زياد
خفاف بن خازم
بالأمازيغ
وأغالب
الحسين بن علي
أبو عبد الله
فخر الدين
فخر الدين

[illegible]

فِي الْمَوَاقِفِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْإِصْلَاحِ وَالْمُنَاقَاةِ وَالْمُتَعَلِّقَاتِ بِهَا
وَالْمُتَعَلِّقَاتِ بِهَا وَالْمُتَعَلِّقَاتِ بِهَا وَالْمُتَعَلِّقَاتِ بِهَا

ایک طرف

ربنا انا

10

المجلس

عالم فناء
بنا و بلى الفناء
دون

مردم

مستطاب

ذلك من

الحمد لله رب العالمين

وَقَالُوا لَا تَنْتَظِرُوا

شیخ و مسلمانان
شروع

من علیہم
مواخذہ

م

ای شوهر ترا بخدا قسم میدهم هر مردی که در مصیبت خود گرفتار و ممکن ندارد که سخن او را گوش دهد
برگردد و معاذ کند و در برابر فرزند پیغمبر ناجیه بزرگوار و فرزند اوستافت کند پس عیب نازد و عیب نهد
اَللّٰهُمَّ لَكَ اَتَمُّ وَهَبُو بِالطَّعْنِ فِيهِ نَارَةٌ وَالْفَرْقِ ضَرْبُ عِلَامٍ مُّؤَيَّدٌ بِالْوَقْرِ حَقٌّ يُّبَيِّنُ الْعُذْرَ
اَكْرَمُ بَدَلِ اِسْتَعْتَمَدَ بَارِ خُودِ بَارِ اَنْفُومِ زِدْ وَ دُرِّ پَایِ حَرْبِ عَوْنِ وَ رَشْدِ نَا اَنَكْهُ نُوَزْدَه سَوَا
سَوَا وَ دَوَانِ دَه پِیَادَه اِلْحَاكْ هَلَا اَنَا اَنَا اَخْبَرُ بَعْضَهُ دَا اَنَكْهُ نَا اَنَكْهُ دَسْتِ هَا اَوْرَا اَز بَدَشِ جَدِ اَكْهُ
و دَر اِلْحَاكْ زَنْشِ عَوْنِ یُ دَسْتِ كَرَفَنَه وَ جَانِبِ وَ رَوَانَه شَدَه وَ مِیَكُنْتِ قَدَا اَبِی وَ اَحْمَدِ فَا لَدُو اَلطَّيِّبِ
حَرَمِ سَوَلِ اللّٰهِ بِلِی وَ مَادُومِ فَدَا یُ تَوْشُونَ كُوشَنِ كُنْ مَعَا لَه مَادُومِ زِدْ حَرَمِ سَوَلِ اللّٰهِ وَ حَا نِ یَا زَنْ
بِجَهْ نَزْدَه بِیَغْخِزَا وَ هَبِ بَشِ اَمْدِ كِه اَوْرَا بَر كُشْدَا اَبُو خَمِهَا اَز نِیَا اَلطَّبِیْعَتِ دَا مَنِ اَوْرَا كُشْتِ كَشْتِ
كُوشَنِ كَرَمِ نَا نَا نُو كَشْتِ شَوْمِ سَبَدَا اَلشَّهَادَ عَلَیْهِ السَّلَامُ خَلَا شَمَا اَز اَهْلِ بَیْتِ حَرَا یُ خَمِزْ هَا اَز نِیَا بَر كُشْدَا
خَلَا نُو رَا حَمْتِ كُنْدِ پَسِ اِسْتَعْتَمَدَ مَعَا لَه كَر دَا اَنَكْهُ كَشْتِ شَدِ زَنْ دُو بَدِ بَر سَرِ كَشْتِ اَو وَ خُونِ زَنْ دُو شَبِ
یَا اَمْبَكُوشْ مَعَا اَوْرَا دَبِ اَفْزَا مِ خُودِ كَشْتِ عَوْنِ یُ بَر سَرِ زَنْ دَكْ سَرِ اَشْكَافِ اَوْرَا كَشْتِ وَ اَبِی
اَوْرَا نِیَا بُو دَكَا اَز لَشْ كَر سَبَدَا اَلشَّهَادَ عَلَیْهِ السَّلَامُ كَشْتِ شَدِ صَا حِبِ اَلْحَا وَ مِیَكُوشِ دَبِ دَمِ وَ اَبِی كَرَمِ
چهار پِیَادَه وَ دَوَانِ دَه سَوَا و رَا كَشْتِ اَخْرَا اَمْرَا وَا اَمْبَكُوشْ كَر دَه نَزْدِ پَر سَعْدِ بَر دَنَا مَعَا اَمْرَا كُشْدَا
كَر دَا وَا زَنْ دَنْدِ وَ سَرِشِ اَبُو لَشْ كَر اَبِی سَعْدَا دَا حَتِ ثَبَكْ نَفَرِ بَا زَنْ كَشْتِ پَسِ اَز نِیَا عَوْنِ خَمِزْ اَوْرَا
وَ اَبِی اَعْتِ حَمَلِ كَر دُو وَ نَفَرِ بَا نِ عَوْنِ كَشْتِ حَضَرِ فَوْ مَوْرَا جَعِی اَمْرَا وَ هَبِ اَبِی اَنْبَا مَعِ سَوَلِ اللّٰهِ
فَا نِ اَلْجَهَادَ مَرُ فَوْعِ عَنِ اَلِشَّاءِ اَعْمَادُ وَ هَبِ بَر كُشْدَا كِه جَهَادِ بَر زَنْ نَا نِ نَهَسْتِ فَوْ مَوْ فَرِ نَدَنْدِ بَارِ سَوَلِ
خَلَا مِیَا شَبَدِ پَسِ اَو بَر كُشْدَا وَ مِیَكُنْتِ خَلَا بَا اَمْبَكُوشْ اَطْعَمَ مَكْنِ حَضَرِ فَوْ مَوْ خَلَا اَطْعَمَ كُنْدَا اَمْبَكُوشْ اَوْرَا
مَادُومِ وَ هَبِ بَعْدَا زَا عَوْنِ یُ خَالِدَا رَدِی مِیْمَانِ وَ رَفْتِ بَدِ جَهْرِ فَبَعَثَ شَهَادَتِ فَا بَر كُشْدَا بَعْدَا زَنْ شَهَادَتِ
اَو لَشْ رَشِ خَالِدِ بِنِ عَمْرِو فَمَدِ دَر عَصْرِ مِیْمَانِ كَلَا رَدَه وَ جَزِی خَوَانَدِ وَ خُودِ بَا اَلشِ حَرَبِ نَا اَلْخَمِزْ مَعَا
كُوشَنِ شَهَادَتِ بَعْدَا زَنْ سَعِيدِ بِنِ حُظْلَه شَمِی فَمَدِ دَر عَصْرِ كَلَا نِ بَا زَنْ كَشْتِ وَ جَزِی جَمِیْدِ خَوَانَدِ
وَ خُودِ اَبِرَا نَفُومِ شُومِ زَدَه وَ قَتَا اَعْلَمِ كَر دَا اَخْرَا اَمْرَا خَلْعَتِ شَهَادَتِ پُوشِیدِ وَ سَا عَزَا جِلِ نَزْشِیدِ
بَعْدَا زَنْ عَمْرِو بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ مَرَحْمَتِ وَ بَكَارِ اَز كُوشَدَه مَادُومِ اَز وَ رَا كَشْتِ اَبِی اَوْرَا اَخْرَا بَضْرِبِ مِصْرَبِ
وَ عَمِلَا اللّٰهِ جَلِ بَیْرِی جَا وَ بَدِ شَا فِتِ بَعْدَا زَنْ مِصْرَبِ اَبِی اَسْمَدِ رَوَانَه مِیْمَانِ كُوشِدِ وَ اَوْرَا وَ زَنْ كَشْتِ
لَشْ كَر سَبَدَا اَلشَّهَادَ عَلَیْهِ السَّلَامُ بُو دَا زَنْ شَمَا عَا نَا مِلَا رَا وَ شَمَا بَر زَنْ كُوشِدِ وَ اَز اَصْحَابِ اَمْلَا اَبِی اَمْرَا
عَلِی السَّلَامُ بُو دَا وَ دَر خَلْعَتِ اَخْرَا جَمْعِ كُوشِدِ وَ دَر خَلْعَتِ اَخْرَا جَمْعِ كُوشِدِ وَ دَر خَلْعَتِ اَخْرَا جَمْعِ كُوشِدِ

[illegible]

عنه المفضل
عنه ابن زبدة
المسلمان
ولكن الدعي
ممن انشأ
عليه الامارة
كما طالبين
صاحبها
اجل علي
ان اصابني
فقالوا والله
عليه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سما بين يدينا
وهدانا لهذا الذي كنا
في غمظ من الغمظين
وهدانا لهذا الذي كنا
في غمظ من الغمظين
وهدانا لهذا الذي كنا
في غمظ من الغمظين

بالولدى لعل لعل الوفا الوفا
فبادوا البنا فاضن
المكافاة

خلقا

وما زلت مفلحة

صلوات الله

ادب و فلسفہ

وَقَدْ كُنَّا مِنْ أَشْقَى الْخَلَائِقِ

الحمد لله الذي جعل

مجلس فیضان القرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمَا يَأْتِيكَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا خَبْرًا

هو اعلى كرامه

وَاللَّهُ خَالِدٌ
عَلِيمٌ

فَقَالَ لَهُ

منه

[illegible][illegible][illegible]

فما بلغ القادسية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فان لا يظنوا

ابن الکناز

فصل في الحروف

عليه السلام

۱۰۰

عليه السلام

الملك وانا

روسیہ کی

وہابیہ

طاب قلبه

من حلال

۴۳۵

ساطع بود و واپس سید بن طاووس پس عمر بن خالد الصیدری بخندست گفت ای عالمیایا امد عرض کرد
 یا ابا عبد الله قد همتنا ان نحقق احضار و کرهنا ان نخطف و اراک وجهک من اهلیک قبل ان یجوزکم
 ساعی هم کلان نوشیدند نوشتم و جامه شهادت در پوشتم و ملحق شوم با صاحب خود و بفهمم که زند
 باشم و بر بدم شهادتی نور با اینکه جان داشتند باشم و بر بدم کشته و حاضر فرمودند مقدم و نا لا احمون ان
 من ساعی پیش از آن که ما هم بین صاحب خود ملحق میشوم پس روی عیدان کارزار نهاد و بعد از آن رفت
 پس جان خود داد و راه افتد از راه و فوایه چید و کار در باخت و بجزای جاوید شادان و ذکر
 کرده است سید بن طاووس که خطه ابن سعد شامی امد در پیش روی آن پیشرو سالکان طریقی جان
 باوی استاده هر نیزه و نیزه یکجا بنیان امام اخبار و مباد بصوت و سبته خود بخرد و ند کرد با قوم
 اخی آخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل قوم نوح و عاد و قنود ناخرابه صاحب صائب میگوید
 که آنحضرت فرمودند باین سعد خدای رحمت کند و ایشانی مستحق شدند عدل بر او کرد و کردند دعوت را
 و بعضی آن دشنام دادند و بر نیزه و تودند و چگونه مستحق نیاستند و حال آنکه کشند صاحب را عرض
 کرد راست فرمودی مثل نوشتم ایا نمیر ویم بسوی خدایند و با صاحب خود ملحق میشوم حضرت فرمود و بسوی
 چنین بکه از برای تو بهتر است از دنیا و ما میای پس و بسوی میای که او را اهل میشوم گفت السلام علیک
 یا بن رسول الله صلی الله علیه و علی اهل بیتک و جمع بیننا فی جگه و سلام و صلوات بر تو و اهل
 بیت تو خدای جمیع کند میباید و بود و دود رحمت خود حضرت فرمودند پس یا امد میدان مرا نانی نهاد
 خدای عظمی کرد و پس از آنکه تا انوار از کثرت جراحات زاری میامد بسیار شهادت علی کرد بد و بر
 سید طاووس پس سید عمر و زین العابدین اطاع که از بر دکان و صندل و سکه دارند و پس تا ثابت قدم بود
 میدان شد و مثل شیر خشان خود از هر طرف میزد و چنان احسن در طرف حمل میکرد عاقبت انقدر زخم
 بودن شریفش زدند که میدان خدایند و دود کشکان محسوس شد و حق و حوک بر او نماند کسی او را نخواست
 و چون رمقی و جانش باقی ماند بود بعد از آنکه جوش امده و کوش داد یکی میگوید قیس نحسین گفت
 پس حرکت کردی کرد و چه داشت و ایمن آورد و با انوار انوار کرد و بعد از آن نمودن و خدای کرد و او
 بد و جگر و شهادت و ساینده پس چند نفر از انستاد متندان است و سید بن طاووس پس مشرف نمودن
 حضرت پیش امد و زمین ادب و اوسید و بعد از آن حضرت بر جوان میدان سید بن طاووس پس مشرف نمودن
 نیز بد و جگر و شهادت و ساینده پس از حضرت چنانچه پیش امد و زمین ادب و اوسید و بعد از آن حضرت
 علیه السلام بود و با صاحب حضرت ملحق بود و نعم کشند و انوار خورشید و نور ساطع بود

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

این مختص

فصل اول در بیان سوره الفاتحه

فصل دوم در بیان سوره البقره

فصل سوم در بیان سوره آل عمران

فصل چهارم در بیان سوره المائد

فصل پنجم در بیان سوره الانعام

فصل ششم در بیان سوره الانفال

اطلاعه کرده اند و بتوانیم بفرماییم و دفع این اشعار و از قوما هم حضرت فرمود بجهت اند و چه که
بر حال من بارید و خداوند اجر این خبر دهد بران در بزرگواران زنده اخبار و انام ابدا و ذی کعبه و اهل
دین و دله اشکار و زنده میدان کار و زو شدند و داد مردمی و مرزبانکی دادند تا انکه بر کتاف خود را
درواه رجا و رسول الله در باخند و سرعت بر اوج سحاب کشیدند پس حضرت را غلامی زکی بوضوح
و شوق فاری قرآن عازم جان باخت شد و در بعضی از کتب که گفته که چون جارا خواست حضرت فرمود
بزرگواران بن علی السلام بپسند آمد از اوذن و رخصت یکم بجهت من بزرگواران عرض کرد که چه حاجت
بخدمت پدر و من فرمودم و اخبر من باشا است بخوانم از دهنی نا جان خود و انشا بد و بزرگواران
کنیم حضرت فرمود من را از اکر دم خود اخبار خود داری ان غلام بخدمت من انام هم نام عم آمد که بپدر عرض کرد
مرخص شد بد و بپدر عرض کرد امده که با شما این بچا را از عزت و کرامت بخدمت من بیاورم اگر نصیحت کرد با من
مرا حلال کنید و در دستان مرا از موش بکشد و زکند کوی ان غلام اهل حرم بگوید و راند و انشا از او داغ
کرده و زنده میدان شد و در جوی چند خواند سید الشاهد بن علی السلام فرمود دامن خیمه را بر چشید تا بدین
چگونگی و در میان ان شگاف من خود را بر افروم بپای و سب از ده جوی با حلال هلاک انداخت و انحر
او را بر زمین انداخت سید الشاهد علی السلام بر او لبش حاضر شد چون از باطل بد بگوید و آمد و رو
مبارکش را بر پیش گذاشت ان غلام چشم را گشود سید الشاهد علی السلام زاده بد بستی کرد و در وحش بر باضری
پرواز کرد پس بر بدن شاه تمیلان ناخست مشت نبرد داشت هر نبری که میباید ناخست حضرت میگفت خدای
بهرش را بنشاند اشنان و بعضی از هشت با و عطا کن و با ان بزرگواران غنا فغان بچشم رستاخوار
حمله کرد و بچهره شهادت رسانیدند پس او بر وحشی که از همد و عباد و فاربان روان بود عید
رفت و خود را بر انغانان زد و بهر طریقی که در و میگردید ایشا را در هم میشکافت و بعد ز قتل ایشا را
و بعد من ان امام اخبار مباد و میگفت ایشا هدایت از شد نلتی اخدا فی جنة الفردوس قال
صوالا شارت با و که هلاکت باقی و بر شد سیدی و ملاقات خواهد کرد بپسند خدای الله علیه
و الداد و بخت هر دوس و در درجات بلند بخت بالانوار هر دین الامر مدبر که او را حاکم بن
میگفت او را شهید کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد و فرمود بد و سید فی التراب زری و انی فی
عراض الطیف قد املوا چه پند از ماههای فدا عتق و جلالت که بر زمین افتادند و چه ستاره
درخشان که در زمین که از وجود بزرگواران غروب کردند و گویو و کذب و بی حیاها حرا نتر
و هیه التبری الدلی چه پند از روهایی بودالی که بر مرده کرد بپسند حرا و شافت بی حرا و نتر
و هیه التبری الدلی

فصل هفتم در بیان سوره التوبه
فصل هشتم در بیان سوره النور
فصل نهم در بیان سوره الممتحنه
فصل دهم در بیان سوره الشعراء
فصل یازدهم در بیان سوره الزمر
فصل بیستم در بیان سوره الاحزاب
فصل سی و دوم در بیان سوره المده
فصل سی و سوم در بیان سوره الفجر
فصل سی و چهارم در بیان سوره الشرح
فصل سی و پنجم در بیان سوره التين
فصل سی و ششم در بیان سوره الانسان
فصل سی و هفتم در بیان سوره المرسلات
فصل سی و هشتم در بیان سوره النازعات
فصل سی و نهم در بیان سوره الفلق
فصل سی و دهم در بیان سوره الناس

فصل سی و یازدهم در بیان سوره الزمر
فصل سی و دوم در بیان سوره المده
فصل سی و سوم در بیان سوره الفجر
فصل سی و چهارم در بیان سوره الشرح
فصل سی و پنجم در بیان سوره التين
فصل سی و ششم در بیان سوره الانسان
فصل سی و هفتم در بیان سوره المرسلات
فصل سی و هشتم در بیان سوره النازعات
فصل سی و نهم در بیان سوره الفلق
فصل سی و دهم در بیان سوره الناس

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه

[illegible]

ام ارجح
حبزون عني ولو
فان لم ينجني ولو
الذي في عينه
وان لا العيشي ولو
يعتصم كذا في الظلم الا انما
المناجعة جمل
وما ظن بالاع
الوجوبين
ولو ان الله
خالق خذ فاد
وتعدا بين صفة

مقتل

قاله نوروزی بنیادین قاضی
المرکز سعد و اجنه بدین
فانقذوا من غیر من غیره و اول
له اصل الحسن علی السلام
قاله ما الذي في بيان الحسن
عليه السلام في هذا
فنادى فقال الحسن علي السلام
احسن من هذا الرجل فقال هذا
رجل فبني على الحسن علي السلام
المؤمنه الفقيه فقال الحسن علي
المرکز سعد و اجنه بدین قاضی

فانقذوا من غیر من غیره و اول
له اصل الحسن علی السلام
قاله ما الذي في بيان الحسن
عليه السلام في هذا
فنادى فقال الحسن علي السلام
احسن من هذا الرجل فقال هذا
رجل فبني على الحسن علي السلام
المؤمنه الفقيه فقال الحسن علي
المرکز سعد و اجنه بدین قاضی

کونایم نکرند و کسانیکه در خدمت ایشان بودند احسان ایشان این بود که بدست زبان مثال
با ایشان احسان کند و در او امر و نواهی ایشان را متابعت کند و خواه احسان کافی کرد آنکه جانشان
خود را فدای ایشان کردند و بواسطه احسان ایشان خلاص شدند و چنان مرید ایشان
بالا برد که محسوس عالیهان شدند و احاطه علم او و مؤمنین بابی است و ایشان خطاب میکنند اما
نسبت با مثال ما که دست ما از دامنشان کوتاه و زمانه ما را از بغض خدمت ایشان محروم کرد
احسان ما نسبت با ایشان چیست الا محبت ایشان و ذکر منافات ایشان و زیارت عبودیت و تضرع
و کبر کردن بر ایشان پس اگر کبر بر ایشان و زیارت ایشان اولی که کنیم چه احسان با ایشان کردیم محبت
خدا را و سفارش پیغمبر را در کجا بعمل آورده ایم پس میتوان حکم کرد بوجوب قائم تضرع بر کبر بر ایشان و زیارت
ایشان از باب لزوم زیارت احسان با ایشان که ثابت است عقلا و نقلا و حصول آن در ضمن این امور مذکور
پس هر یک از این امور افراد مجزیه میباشد و شکی نیست که هر یک از افراد واجب مجزیه منصفه و جوب
میباشد فی الجمله اما آنکه کبر بر ایشان است واضح است در اخبار و نصوص نصیر به این شد چنانچه
ابن قولوبه پسند معبر و این کرده است از زبانه بن عیین که حضرت صفای علیه السلام فرمودند و در حدیث
طویل که ما من عینی احب الی الله ولا عیبه من عینی بکث و دعت علیها یعنی چندی و در حدیثی دیگر
دیدم در نزد خدا و من نهی از اینجایی که کبر و بر زبانه چشم خود را در مصیبت حدم و ما من باله
بیکه الا قد وصل فاطمه واسعد ها و وصل رسول الله وادی جفنا یعنی که کبر نیست که بر او کبر
مکمل آنکه شکی کرد است بحد ام فاطمه علیها السلام و بادی کرد است او را در مصیبت فرزندش و بیکه کرده است
بر پیغمبر صلی الله علیه و اله و او را کرده است حق ما اهل بیت و ما من عبد یحشر الا و عیبه با کبر الا الباکر
علی حد یعنی بدست نیست که محسوس و در مکرانده بدست او که با کبر میباشند مکر که بر کند کان بر حد که محسوس
میشوند با دین روشن زیارت با و میرساند جانب خداوند عالیهان و آثار هر سرور و خوشحالی بر او
ظاهر میباشد الخلق فی الفرج و هم امنون و الخلق لهم جنون و هم حلال الحب تحت ظل العرش و ظل
العرش لا یخافون سوء الحسابی و زواره در روز قیامت مردم در جرح و فرع میباشد ایشان از
فرع قیامت هستند خلاق و مقام حساب مقام عرض الهی میرسد ایشان در ساپا عرش الهی با احسن
هم محبت میباشد و خوفی از حساب ندارند با ایشان میگویند داخل جنت شود با ایشان ایا میکنند جنت
حسین علیه السلام را اختیار میکنند حورالعین و غلمان جنت با ایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق
شما میباشیم تعجب کنید با ایشان سر بالا نمیکند که پیغام ایشان را بشنوند و بسپارند و مورد بکر از عجا است

قاله نوروزی بنیادین قاضی
المرکز سعد و اجنه بدین
فانقذوا من غیر من غیره و اول
له اصل الحسن علی السلام
قاله ما الذي في بيان الحسن
عليه السلام في هذا
فنادى فقال الحسن علي السلام
احسن من هذا الرجل فقال هذا
رجل فبني على الحسن علي السلام
المؤمنه الفقيه فقال الحسن علي
المرکز سعد و اجنه بدین قاضی

ایک مختصر
تاریخ

مجلس
تاج فی کل لیلہ و شب
سبامات ناموں

فادافاٹ کا جی

من شرب الماء

هو النصاي وهو شيخنا
وعلى اهل بيتنا

الكتاب جاجججج وعقد لول

فارس و عامر ان بنين

مجلس

از نجاست شخصیت دادند پس از هر پند نام کن و برین که مختص بر حقایق عظیم و توفیق و برهان علم عالم
دارد از انجمله آنکه از بخت جلد و بد و او و برادرش خدای جلیل و اهدایت کرد بدین اسلام نامیدن از انجمله
حرام کرد و عذاب بد بر او از تو بود داشت پاشاهی سرمد بر انبیا تمام کرد و تعلیم کردند معرفت خدا شنا
و طریقه عیونیت و بندگی را و کیفیت سلوک خلد و سیر را و را اشنا کردند با خداوند توفیق و معنی توانا
هر دو مانند کی و در طریقه که او را بخوانی و از اجابت همد و او خند و با علوم و ادب و معارف را که برین تعلیم
و معرفت نمیدان از هر چیز بالا تر باشد حضرت پیغمبر عالمی که حق را فاعل صبر کنی عبد الله که کسب کمال
حرف تعلیم کنند علم ایند خود کرد است با تو میخیزد این مراب از علوم و معارف را بنده خود نکردند اگر
بنده ایشان میباشند اینست حق بندگی که فایده را داشت کین شهید کنند و سرش را بر سر نیزه کنند
و عیالش را اسیر کنند و مالش را تاراج کنند با انهم را از سپید رنگی و ناله بلند نیکه و اشک از دیده
زری و خاک غمی سر نیکه و طپانچه ای بر و زنی افریجهی کف تلند الکری و جفونکم تلکحل
بر فاد اف باد چشم مرا چون خوابی است بر د بالذات خواب و حال آنکه سادات موالی من از زینس
دشمنان چشمهای ایشان بخواب نهفت افریجهی لزل لال شری و قلوبکم بطی الخیر صواد افتاد
قلب مرا که ابعای خوشگوار بنوشند و حال آنکه موالیان من از شدن تشکی جگرها و احشای پشیمان
خند شده بود افریجهی کف ضناه الوطی و جیوه م ما و طیش میاد اف تلر این بدن بیداد
که چگونه کوار است بر و خاییدن بر فرش نیکه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای متورم سادات ملو
زمین انداختند یابی و اخی طاهریا یا لای قد هیت بالعتد و الاصفاد بدو و مدارم بقدای
از زبان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح شده بود بر بدن ربمان و مبد و دشمنان بر سر این علی
المطاحر شعثا بغیر و علی الاعواد ایشان را پر کرده و افزوده بر شمشیر سوار کرده بودند و
کردا بیدند ترنوا الحی ناسر الحی و تشکی ما ناها من عشر الاعواد اخی عبد الله عز و جبرنا
فصر و نایند و مدی الا بار اه شکایت خود را و ظالم را از اید بریده برادر خود کشیدند که ای داد
عبد الله بان عزنها یک بود ما را همچنان ذلیل کردند بعد از تو که باوری نیست ما را و فریاد رسمی شبانه
ما را اخی بار و جی روح مری و جی افرای محلی و داری قم و انظر الی اولاد فی ذل الشی
و اسب الازاد و الاعداد ای برادر ایچان و روح درون من وای لحزن و شادی من بر خیزد برین طغیان
بهشت و اولاد بیکت که کجی در دلت ایبر مثلا و کجا جلد و بد را پشیمانان را میگویند هل نظره
با و اخی اطیر بها ما اشکک من اخی الاعداد ای که انهم عز نایند و که که خضر برین کنی و افش سوزان

من شرب
وعقله را بشط الفنا
امعان بن علما شطر الفاضل
ونبع كنج من شرب اليا
فتر الاجماع على
عليه السلام ذلك المبدأ الصالح
نظر الى العوم وادام قد وفتوا
البعدا على المبدأ را طهر وفتوا
وذكر اوابد الى العوم وفتاى
بالج صوره ايجا الناس انضوا
مضتو فخر الله شطر طهر وكر اليا
علا افعليه و البصا طهر
قال ايجا الناس السوف من
كم وقا الى انفسهم هل اجل
ابن صفة اول ابن بيت نبكم
المصلو باهتو من و
جاه من علما الفنا
سيد الشهدا في وجع
في جنه في و فليدكم و
لو لا انا الحسن نينا اعليه
هذا ز و لى اعليه
نينا اهو نينا

[illegible]

[illegible][illegible]

الحمد لله

مجلس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وفاقیہ

سید کاظم

منه

مجلس

الشيخ محمد بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

سید

مجلس

۱۰۰

و جان مرا میزاید و حال آنکه من امدم که شمار آنچرا و از آن حق جهم و در عوض آن جان خود را بدم و بخواهم
خریدم پیش و من خریدار شمام در درون او چگونه میخواهد شما سبقت کرد و جان مرا بخرید و بخواهید
دشمنان هزار جان شهبانان بقدای میهر برانند ای ای عبدالله کاش همه شهبانان بقدای بگوئیم و بگوئیم
شهبانان بلکه عالم را ما بلیت این نبود که خاری بپای تو بود و بجهت این نشان ای این امر خداوند
حکیم میدانند با اینکه ثمر آن چند بر این امر ضرب میباشد که احصا نوانگر و دخل امر بیجهت و افزای فرمود
که بآن منبرسد مگر بکنش نشدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت عثمان که بعد از آنکه
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بام سلمه خرداد و حکایت کنش نشدن او را ام سلمه صلی الله علیه و آله عرض کرد که
گو که خدا این بلاد را از او دفع نماید حضرت فرمودند و قد ضلک غاوی الله الحق ان که در دگر لایبها
احادیث از مخلوقین و ان که شیعه کثیفون و یففعون و ان که لمدی من فایده یعنی من ایند خارا
کردم خدا و می فرستاد که او را در جهات که احادیث از مخلوقین و او نمیرسد و این بجهت شهبانان و ملت
و یکی دیگر اینکه مهدی امت از اولاد او میباشد حقیقت امر اینست که انجمن از جان شریف خود را فدای
شریف جد بزرگوار خود کرد و فدای امر خدا کرد و امر می و فرمودند طاعت کرد و سر پیچید چنانچه شیخ
القدس حسین بن عصفور بحر کتاب فواح از کتاب فی الناف زجا بر عبد الله و او اینست که
چون حسین علیه السلام خادم عراف شد و در نزد او عرض کرد تو فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
پس از دشمنان مصالح کنی چنانچه را و او چندان صلح کرد بدست بنده بر او و دست و پا حاکم شد و فرمودند
حضرت فرمود با جابر قد فعل ذلک انی ما لله و رسول و انا ايضا اقل بر امر الله و رسول و پیغمبر را
کرد با خدا و رسول بود و منم آنچه میکنم با خدا و رسول میکنم با پیغمبر آنچه که درم رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود به بینی که نبوی گویند که آنچه را میکنم بکنم بکنم بکنم بکنم بکنم
پر بدم درهای آسمان کشا و شد فاکاه و بدم رسول خدا و علی مرتضی حسن مجتبی سید الشهداء
که فرمود آمدند ما بر من قرار گرفت پس از جابو حرم جابو حرم و و الله شام زکاء رسول خدا
روین کرد فرمود اقل ذلک امر الحسن قبل الحسن با من بکنم بنو و جبرئیل بکنم بنو و جبرئیل
پیش از حسن لا تون مؤمنان لا تون لا تون لا تون لا تون لا تون لا تون لا تون لا تون لا تون
نکته ای که خود را و داده اعراض بر ایشان مسدود نکنی با پیغمبر بپند جابگاه فرزندم حسن جابگاه
معبود را و جابگاه فرزندم حسن و جابگاه بر بد ملعون را بکنم علی با رسول الله پس را بی بر زمین و زمین
زمین شکافند شد و در باقی ظاهر شد اشاره کرد در با شکافند شد و هفت در بار و انش جنت را

[illegible]

فمن بعدوا بالصالح المند
احد اخيكم عن سبط الله
بما فعله في الدنيا
وانشأ يقول
عجبت فتمتله الرجال من
القد عليه
الجبل للام
روح الامساك
فان فضهم اليه
سعدا وفاضة
فقال الجبلين

فمن النسل
وهو يابك
والعظم على
دعرك كالفنق
على علكه
الغزة فضة
مع سيف
فلقد سيف
زجالة وحل
على الصفي

ابن خنف

ابن خنف

ابن خنف

ابن خنف

ابن خنف

ابن خنف

ابن خنف

ابن خنف

بجمله طلب خون برادر دهم در میدان گذاشت و از غیر قهر بود احوال امر از ضرب شمشیر پنهان و پنهان او را از
پادشاه و در و لباس شهادت با و پوشانیدند پس جعفر عقیل پادشاه را گفت که داشت عرصه بنزد و بنور
خود روشن گردانید و چندی خواند و شب خود را بیان کرده و بعضی از علایح سیدالشهدا علیه السلام
بیان کرده و بعضی از علایح سیدالشهدا علیه السلام را بیان کرد و خود را بر امانت افتاد و در بازو ده کاغذ
بلند اصبر سنانید از پیشتر سواد همدانی و بر و ابوی عریض بن عبد الله خنفری و شاهسید کرد بعد از آن و اد
او عبد الرحمن بن عقیل را از من هت بر مکر مدتی در میدان نهاد و میگفت ای عقیل قاتل خود امکا پی
چون هاشم و هاشم را خواهی کوهی حدیثی ساد و الاقران هذا حبیب شاخ النبیان و سید الشیب
مع الثبانی پس خود را بران ظالمان زد و هفت سوار را بر زمین زد پس عثمان بن خالد جعفری و شاهسید
کرد و بر و ابی الفرج اصغر عبد الله بن عقیل نیز بود او و عثمان بن خالد کشت و عبد الله الاکبر بن عقیل
و محمد بن ابی محمد بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل را نیز زد و کرده است که در او زد و کشته شدند و در کمال علما
و زبانت سیدان و ذناب اولاد عقیل و در نفر از اولاد مسلمند بلحاظ علم از هر امیکوید در روایت
کشته سوار اولاد عقیل را زد و کشته شدند و بعد از آن اولاد جعفر قدم در کار زد و کذا زد و اولاد
بلا واسطه او کپی نواز اولاد عبد الله بن جعفر و نفر بر و ابی سمر نفر و مادر ایشان زینب خوانو علیه السلام
الله بود و در فتنه سیدالشهدا علیه السلام از مکی بر نامد بقیع بخر و اتمام دور که انفر کرد حشر قبول
نفر پس فرزندان خود را با انحر فرستاد که در خدمت انحر باشند و او را باری کند و خود را جفت
کرد و و جهان در دست معلوم نیست لیه عید بود او را و الا و اجل از این بود که از پاشا ان امام زمان
کوناه کند تا روی ابتدا محقق پیش آمد و از خال برز کوادر است خاص حاصل کرده و بعد از آن کارزار نهاد و چو
چند خوانده بر طلب کز زده ده نفر را بخاک هلاک انداخت احوال امر غامز بنفش و پنهان او را پادشاه
بد رجبه شهادت رسید پس عون بردار و میباید آمد بنا بر ظاهر باری شهادت اول او قدم در عرصه جانی
گذازد و میگفت ان تکبر و فانی جعفر شهید صدق فی الجنايات و هر بطریقها انحر اخبر کف
طیلا کفر فی الحشر اگر عشتا سپید مر ای منم فرزندان جعفر طیار که از روی صدق و صفات شهید شد و بدو
بال سعاد در بهشت طیاران بنامید و همین خبر را که کشت رجبه انحر پس خود را برانکر و بعد از او در
حرب غوطه ور کرد بداند که سوار و عهد پیاده و انجا که انداختن اخر ملعونی که او را عبد الله بن بطر هلاک
میگفتند خبری زد که از آن روح عفتش شایع سار طوی فراد یافت و با شهید ملحق گردید و بر و ابی
ابو الفرج عبد الله بن عبد الله بن جعفر نیز در او افتاد شهادت یافت بعد از آن نوبت با و داد امام حسن

شهادت عقیل

رضی الله عنهما

عقید

عقید

عقید

عقید

عقید

عقید

عقید

عقید

عقید

[illegible]

3

برای حفظ

[illegible]

ایشان بشماره ماهها است بعد و ایشان بعد و مبنای موسی است پس انحضرت ابن ابر و اخواند که و انشاء
 ذات البروج پس فرمود پس بر عین پا با خدا هم خورده با همان ذات البروج و این سامان و بروج را پیچید
 گفتند یا رسول الله پس چه چیز را خواستند فرمود اما همان زمین و اما بروج اتم بعد از من میباشد که اقل
 ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر ایشان مهد علیها السلام مؤلف گوید و جبر و تعین اثرش و نشان ابد
 که زمانه مصلح معاش خلق و جمیع عالم منوط بان مرتب و بان میباشد بلکه با خدا مشغول عالم منعم و مشغول
 عبادت از ازل و نهار که هر یک در وقت اعتدال و اوزده ساعت میباشد و ماه و سال که عبادت
 از سر و فرشتگان باشد هر یک را دوازده برجست که در این طرف مدت طی میباشد و سال که مشتمل بر جمیع
 و جمیع حکمتهای مانی که مدخلیت در نظام عالم دارد دوازده ماه است هر چنین اتم درین و خلقت است
 المرسلین که نظام عالم درین و ایمان با ایشان است ایشانند اساس اسلام و خدا درین نبرد و از میباشد
 پس مقصود از بیان شماره شهر که اجزاء سال است با وضوح این بیان حد شود و عالم ایمان و تنبیه بر نقص
 عالم ایمان بلکه انضام آن با خدا و کمال ایشان و این بخشها بعضی از میباشد و بر همین معنی با و میدهد
 حرف الا لا اله الا الله محمد رسول الله هر یک از اینها میباشد و هر یک از دوازده حرف میباشد اینجا
 لا اله الا الله تمام میشود و لا اله الا الله عشر و هر چنین شهادت و تائید در این مرتبه است و در
 یکی بر او باب بصیرت ظاهر میباشد و هم چنین علماء ذکر کرده اند که با حاکم کرد و عالم میباشد که نظام و
 فساد بان میباشد و باستادن آن طی بحر بر مشهور و واسطه وصول ثمرات و ظهور کائنات میگرد و دوازده
 میباشد چهارده و هوا و چهارده و عالم و چهارده نفس بدن انسانی و لطیف ذکر کرده اند که قوام بدن بشر
 و اصل عرف و امهات است که قوام بدن بان میباشد و دوازده عرف است که از هر یک حرف منشعب میگردد
 و هم چنین قوام بدن اسلام و ایمان نیز دوازده امام است که از هر یک صد هزار و با هر یک شصت
 میگرد و چهارده بدنه بصیرت کامل و بدیل صافی اند بر کمال ابواب معارف و هر یک گفته کرد و کمال است
 و خلق السموات و الارض علمای حب نوشته اند که در هر یک و اصل شرافت شهادت و بزرگی نصیر بر کائنات
 و وجد اعلائی پیغمبر است و از او منفرع میشود شرف بزرگی و شکی نیست که رسول الله بمنزله مرکز و شرف
 و بزرگست که با و ختم میشود کالات و او است منبع همه فضایل و بنوع هر خاند و محاسن پس در خطی که
 از این مرکز خدای میشود علو و هو طایب با هم مساوی باشند و خطی که صغیر میباشد دوازده سانی میباشد
 باین سانی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هاشم بر عید منافق بن فقیه بر کلاب بن مره بن کنان غالب بن
 مالک بن النضر بن خطیط بن زینب باشد باری ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم را

لا ارضى
 بالبحر وهو الكوب
 برقي حديد وهو كاي فهو يسبح
 ثم حمل على القوم ولم يزل ينادي
 على قتل من القوم وبعضهم ينادي
 ثم استشهدا فامم الحسن بن علي
 واسمه قردوا بل على عسكر الاسلام
 فاخذوا قارور من يد المنيون
 المادون بين فاصات البربر
 الذي قتله فقتله جدي اللعنة
 وبرز من بعد الطراح وفتك
 وانما الجندة الامانيك وبقول
 ان طراح شديدا انتوب
 وقد وثقت بالارباب اذا
 فضحت من المساج غشيه خشي
 في يوم الفان على قردكم
 فقتل جدي على الطغاة
 لو بدنا صلبه فان شمل القوم
 وما ابل قال في قتل القوم
 فارأوا كما به جود فانه
 الارض صرعا فاطن باب
 القوم فاجترأوا حرم
 فزروا من حرم

[illegible]

۱. محمد علی
 ۲. علی محمد
 ۳. محمد علی
 ۴. علی محمد
 ۵. محمد علی
 ۶. علی محمد
 ۷. محمد علی
 ۸. علی محمد
 ۹. محمد علی
 ۱۰. علی محمد

کے مختلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيُفَضِّلُ الْفَعْلَ عَلَى الْفِعْلِ

فَقَالَ فُلَانٌ فُلَانًا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے ایک نیا

الإمام المسلم

[illegible]

پہلے پڑھائی اور پھر لکھی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشوایان مسلم و غیر مسلم

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

وَعَمَّا جَاءَ

عليه وسلم

روى عن الفقيه

الكتاب في فضل وفهم

الفضاء
سوى على

وَأَمَّا بَعْدُ فَمِنْ قَبْلِ

وضع في

الحمد لله

بہارِ باغِ افسانہ

١٠٠

اشکاف و برزد که حقیر اندام حقیر قد بکنه دما ارجاها آئین و انحضرت و الشهب حبیبکم
اشک چشم در مصیبت کسب کرد و اطراف سمان و کوهها بخون بر او کردند قل البکاء علی ذل و یقل
له شق النجوب و عطا القلب العطب که بر کردن کافی نیست در مصیبتی که در بدن جامه بلکه شکاف
دل بلکه هلاک نمودن خود را دران ظلم است کیف الفراء و جفان النحسین علیاً و مضاعف عرج
بالتی و تربت چگونه از ام میگردند شبهان و حال آنکه بدن مطهر حسین علیه السلام برهنه بران
و یاره یاره کردند و بر وی خاک و بر پیکهای کرم انداختند و الا سق فی دایم متبایل بطافیه و یفرج
السن منه شامیت طرب سر نورش را بر نیزه بلند زدند و در اطراف بلاد گردانیدند و چون در بلاد
او که بوسه که پیغمبر خدا بودند با شمانت و خوشحالی و اهل بیب رسول الله فی نصیب اسری النولیب
فدا سرام النصب اه زان و در خان رسول الله در هکت هلاکت اسیر کرده نواصب میباشند و از
صبح تا شب ایشان را بر آه میزند و الناس لا جازع فیهم ولا و جع ولا حزن ولا مشرجه کتب اینها همه بد
تو که با اینها لاف میزدی و ایشان حرج و فرج میکند و نه کوی دلش بدردم مباد و نه کسی محزون و دلگیر
میباشد و نه کسی میگوید انا لله و انا الیه راجعون فلین عین رسول الله فاطره ما جاری بعد از
مصرف نگویا کاش پیغمبر خدا بود و میدید که بعد از او امت بصرن و چه کردند که من خطوب بعد خطب
تو کان شاهد ما اکثر الخطب اندی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود کسی را جرئت نبود که با اهل بیت
ندید و حیانت نظر کنند و اگر علی رضی علیه السلام بود کسی جرئت نبود و حداین نبود که بفردند مظلوم
جفا نماید چه بسیار اعدایان میکرد پیغمبر خدا نمود بد خود را هفت روز و شب دامن سپهر خوی نمود
و هفت روز و شب و پیوسته با کرجا میرفت و در بر میبخت مضطرب میشد شبح صدق و طهارت
دما را می خورد و وایت کرد از لب بن سلیم که گفت حضرت امیر المومنین فاطمه حسین علیه السلام آمدند
بنبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و هرب میبخت انا احب الی رسول الله پیغمبر صرا مراد دست ز میبندارد
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را دید و خود را ایند فرمود اتم فی و انا منکم و از بد عین
الحسین علیه السلام و ایشانند که از بدن خود را خصر امیر المومنین علیه السلام وایت کرده اند که مردی
آمد و عرض کرد یا رسول الله انی اخلو لک لایک دمایان خلقی که را دوست میدارم و مردی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله بر او فرمودند هذا و ایناه و آنچه ما این مرد را و در فرستادن را و او را در ایشان اند
سند و من از ایشانم و ایشان بامن در هشت هم چنین اند و انکشت را با هم ضم کرد و در حدیث کبریت
کرد و انحضرت بر رخا فاطمه علیه السلام گذشت صدای که مر حسین علیه السلام را شنید فرمود فاطمه

[illegible][illegible]

مفت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

الحمد لله

موم وصال پاپ

سُورَةُ الْاَنْعَامِ

يوم يدبر وحيث غاب
عنك ما فضلنا شيئا

وَجَعَلَ مِنْكُمْ تَحَابُّنَ

وَمَا لَكُمْ لِمَا كُفِّرَتْ عَنْكُمْ
فِي لِقَاءِ رَبِّكُمْ أَنْ تَكُونَ
مِنْ الْخَائِبِينَ

وَأَمَّا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْحَدُ الْمَسْبُورُ

[illegible]

گشتند من و دانشش مشغول بگشتن قبول ایشان بودم و حال از تبحر ایشان فارغ شد ام
سلیه میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هراسان خواستم و رفتم بسوا نشسته ناگاه دیدم
که انبیه بر از خون بود و آن رتبه بخون مبدل گردید من دانستم که حسین علیه السلام گشته شد
و بر آن صاحب محمدریغ نمیکند از پیغمبر روغ نشند بودم پس فریاد بر او دردم و میگفت
و ابناؤه و اقرباءه و احبائه و اضیعائه بعد که با اباعبدالله مردم بد و رجعت شدند که
خبر شد که نوحه میکنی او کیفیت را ایشان گفت و ناله و اسباده و مظلوماه از خلق بلند شد
و از و در آنایح گذاشتند چون خبر رسید معلوم شد که در همان روز آنحضرت بدینجه شهادت رسانید
چون وقت عصر شد اهل مدینه صدای نوحه چنان داشتند که کبریا نهند مظلوم نوحه میکردند
چند اشیدند که این شعر را میخواند الا با عین فاضل محمد بن یحیی علی انشد الله تعالی
قوم تقودهم المطايا الى ميكر في الملك محمد ايجتم كوشن كن راشك برزی و گردین بر فوکی
موت ایشانرا کشید بسوی منکبرین که اگر نوکر بنکر برانظلمو مایک برایشان خواهد که بیست
چند دیگر در جواب این شعر را میگفت سبحان الله جنة فله ربوب في الخلد و ابواه من عليا
فبرئ و جد و خبر الجود و پیغمبر را چنین انشید راضع میکرد میبوسید و باینچهم چشید
درخشد و نورانی بود پدر و مادر او از بلند مرتبهای فرشتند و جدا و هیزن جداهاست
عليه بالين شاشا ليريدوا لو فود قتلوه طما و بلهم سكتوا به نار الخلود بدترین خلقی دور او را کردند
بانها و شمشیرها و اخوا را از روی ظلم و ستم شهید کردند و ای برایشان چون اهل مدینه این را
شنیدند خاک بر سر میخند و فریاد و احسبناه برکشیدند و رفتند بر سر مریباك پیغمبر را و آنحضرت
غریب میگفتند شش روز در ماتم و نوحه مشغول بودند ام سلیه میگوید چون شب شد از اندر
غم خواب رفتم و در فکر و جرب بودم ناگاه شنیدم یکی این شعر را میخواند ان لا مع الاواراد و صلات
دون الحسین قتال التبريد ككتمنايك باين يند محمد قتلوه جهرا عايد بن رسو بدست
کبرها بشک سینه ایشان رو بسو حسین علیه السلام میامد و بریدن ناز بنش میزند فوجا ان الله
اننى طمعى على المنبر و الحجاب امناه الكعبة و الكتاب فلعلى بنوع عليهم لسان الصلوات و
نبى ما ذكرا الخلو و بينكم الصلوة و الصيام و التمس و الاحكام و كذا جلى الخوهم و اراهم
ادهم موثر و درینجی لوری بستمون فلا تبصرون و بستمون فلا تبصرون و بستمون فلا تبصرون
نكم من نذر و اجدله و ابناؤه و اخواه قد على ارض كبريا و كرم قنوس منكسفة بدو و محمد

الغني والفقير
الغني والفقير
الغني والفقير

نافع ویا بره
و یا عین مطاع و یا اسل
و یا عین عین و یا عین
و یا عین عین و یا عین

هو مجتهد اورد بن الطبري
ايضا مال الى ناس

فوجنا بر حسین
علی السلام

وَعَلَىٰ رَأْسِهِ تَبَشُّرٌ بِحُبِّ ابْنِ أَبِي هَشِيمٍ

فمن ذلك ما قاله في الاستمارة
على وجهه

الرسول الطاهر الطاهر الطاهر
الرسول الطاهر الطاهر الطاهر

عن زكريا بن عوف عن ابي الحسن
نصره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اللَّهُمَّ إِنَّا الْبُدَّاءُ بِكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ
 وَنَعُوذُ بِكَ مِنْكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ
 وَنَعُوذُ بِكَ مِنْكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ

ملفوظات مولانا

عليه السلام

ادفان

الحامد والحمد لله

عالمی

قال تعالى

الغدير

لا تخف
لأساس الشفيع فشتي
فنا لا

البيضاء

عن ابن عباس
عن ابن عباس

فقال لا

طفت بجنينك
ناوشر

فأخذ الكافور

هذا الى زوايا

رضوانه العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لما وافى السرايا

سلاو حه واقه

استاذ

١١١

وہو

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

انا انتم الربك
فقال حسن
عليه السلام
فانفق فقالوا
لما انا بالانت
الحسن عليه السلام
وامكن فانه الزم
عبد الله المصطفى
عبد الله

الحمد لله

عن المبرور بن عبد بن معمر
عن أبيه عن الحسن بن علي

وَقَالَ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الصَّابِرِينَ
صَفَاءُ عَجَبِي رَسُولُ اللَّهِ
الْمُصُونُونَ

جانبه الملقب وقاله الأئمة
جانبه الملقب وقاله الأئمة

اذا كان كسلا يدور

وَاللَّهُ مَا تَدْرُونَ

فَقَالَ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ

بسم الله الرحمن الرحيم

هرگاه مرگ و آواز آن ظاهر و بلند شود و در غمگردانم ناخودآورد میان ششهای برهنه اتان
و پوشیده شوم از ششها مرا یلک نیست جانم فدای حسین علیه السلام که نفس محمد مصطفی صلی الله
علیه السلام است مرا عباس سفاک میکند که باکی از شر دشمن ندارد و در روز جنگ پیران هر پیشه
شجاعت خود را برانفوس بیعت و کثیری از ایشان را بر زمین انداخت و ایشان را متفرق کرد و انکس
انبوه را در دم شکافت ناخودآبرو سرخ را ز سبانه فرو داد و مشک خود را آب کرد و کفی از آن
برداشت که بسیار شد و اندک تشنگی را فروشانند و او با داملاز تشنگی برادرش حسین علیه السلام
ابوابی گفت و الله ما اذوق و سیدی الحسین عشنا تا بخلافم که این خواهم چشید و حال آنکه
افاهم حسین نشسته باشد با نفس هوینی فالحسین معطس و بویه و الحرم المظهر اجمع ای نفس
باش و بخیل میکنی در خوردن آب که برادرش تشنه استاده و زنان اطفال و همه تشنه میباشند
و الله ما اشر به من الماء و طرأ و اخی حسین فی العراء مصبغ بجلالهم که طرأ از این خواهم چشید
و حال آنکه برادرم حسین علیه السلام در بلاد عراق ضایع و هلاک و بسیار دپس مشک زاید و شر زاست
انداخت و بواسطه او شد از شر بهر و برآمد و روانه بیخو چها کرد بلکه ناکاه انکس و نواصیه و آن
بزرگوار را گرفتند و فاخذوا باللباس من کل جانب حتی صار ذرعاً کافراً من کثر التهام از هر
اوازه باز آن کردند انقدر دیر بر آن بزرگوار زدند که از کثرن بری که بر آن زد نشسته بود مانند
خود پست کرد بدو و او با اینحال جنگ میکرد و بر ایشان حمله میکرد که در این اثناء زید بن و روانه
در پشت نخلی که بر در آمد و بعضی ابروش بر نهان او پنهان کردند و حکیم بن طهیل او را اعانست که ناکاه آن
ضربتی زد بر دست راستش که دستش بر نفس از بدش جدا شد و بدست چپ گرفت و مصکف الله
ان فطمتهم بمیمنی لای احمای ابله که می بینی و عن ابراهیم صادی الیقین بحال النبی الطاهر الایمنی اگر
پیر دست راست بر میداد اما اینرا که در دست و غمیدم و جماعت میگویند بر خود او برادر خود را گرفتند
طاهر بن زید را بدست چپ انداختند و میگویند که خسته شد و ضعف او را گرفت ناکاه حکیم بن
در پشت نخلی که بر در آمد و بعضی ابروش بر نهان او پنهان کردند و حکیم بن طهیل او را اعانست که ناکاه آن
ضربتی زد بر دست راستش که دستش بر نفس از بدش جدا شد و بدست چپ گرفت و مصکف الله
ان فطمتهم بمیمنی لای احمای ابله که می بینی و عن ابراهیم صادی الیقین بحال النبی الطاهر الایمنی اگر
پیر دست راست بر میداد اما اینرا که در دست و غمیدم و جماعت میگویند بر خود او برادر خود را گرفتند
طاهر بن زید را بدست چپ انداختند و میگویند که خسته شد و ضعف او را گرفت ناکاه حکیم بن

اياك يا رب
 خذ بيديك ابوك فقل
 له سالك لا تظلم اليك مال
 على انك لا تظلمه فانه هو من
 فكشف له عن قناعه فانه هو من
 اعور لم يور كيون الكلا في
 كثر الخضر فقال الامام عليه السلام
 صدف جدي رسول الله فقال
 له اني انشدته وما فاجله
 قال روي عنه سمعته يقول لا يور
 عليا اظلم لنا ولنا عبد الوهي
 اعور لم يور كيون الكلا في
 كثر الخضر فقال الامام عليه السلام
 يعني جدي الكلا في
 والله لا يجعل من القليل
 لما شئني جدي كيون الكلا في
 وجعل يور وجهه بالبقع
 يقول ان الله انزلني
 من فضله عليا في البصر
 معني ان اباه من بين
 عبد الله المصطفى اعظم الناس
 اليوم وسوف نام وان
 كثر الخضر فقال الامام عليه السلام

رانيله واخلتانه واخرناه وعجلناه واحسننا حمله واجاله وابناه ناله واجراه قطع من عضوا ادم فالله كما ولا اولادك فاعلنا ريفضه افين دسل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله العليم الخبير الذي ليس له شهاب ولا ذرير ولا كسوف ولا نظير والصلوة والسلام على النبي
الذي برئ من جميع البصير في جميع السموات والارض وعلى خلائقه واصحابه المصابين في الدين
وامر الوجود والتوحيد في جميع الاقوال والادب خصوصاً على شبيه الطلوع والامام ولا نصير
ونجلي شهيد الوحيد لا يسر يا ايها الملك والحايز مفرج كل مضطر خفي ومجاو كل مأهول كير مقهور
الاحياء من السيف والسيان والماجرى مفرج الضلال من الاحجار والزناير من مبدى العبال

هذه هي من شدة القوة بالطف ان حبسني على جمل و يظلمني كرهه فقل بعبد الله وقف على الامام وقل له

مکتبہ اسلامیہ

مكتبة

والسبيل إلى

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

وَقَدْ كَانُوا يَكْفُرُونَ

منه

طالب

تاریخ

بسم الله الرحمن الرحيم

خلفاء
فلسطین

مجلس

منه

مجلس

١٢٠

五

الغالب منه وبالأموال مقبول الأعراس من الصبي الكبير مقطوع الكلام من العبد الصغير ضعيف
الكلام والعبد يرى الشبه بخصيخ الجسد المطرحة كالوغير والخجل للبلبل من العجوز العجوز العجوز
المقتل بلا جرى من السبق لا يثر مرقوا العقبان والشور والعصافير الذي يتقوا أطفا كرو
هتوا عبالة فتعلم على الأكابر يدا إلى القسطنطين العجوز الكفور الشير فبا عجاية بنات بني سفيان في
الحصوف والمفاجير وبنات رسول الله أشادى جهلدى بين أرباب العجوز والناكر وأهل القباة
والوالبير قد ما نظر إليه العبد كل حاسدا هو حير فلفه الله على من أوى على هذا إلا العقيم
الحكيم وبعد قال الله تعالى ولست أنم كمن لا يفهم من الحور والجو ونقص من الأموال والأثمن والتمرات
ونقص الصابرين الذين إذا أصابهم مصيبة قالوا إنا لله وإنا إليه راجعون أولئك جاهدكم صلوات الله
ورحمته أولئك هم المفلحون بعد بلانك حوز وودعك عالم عالم بفا ماى مو مباشد حقيقتك
هر حيزى زودا و هو بد است ظاهر باطن هر چیز در دوز ظاهر عاقل شایسته اعلی از خلق بعد از خلق خدا
پس در تهر طبع و عاقل محتاج با فغان نیست و بنا کاف اربید کان خود را بجهنم امان نباشد لکن در دنیا
که عادت الله فرار گرفته که تمام حجت و خلوق شدن باشد تا احد را بر او حجت نباشد پس کان خود را مثل
کسی که خواهد کسیر امتحان کند و سعادت شقاوت او را معلوم کند بشکاف چند مکلف بمبادا و بعضی چند
مبادا نشان میگرداند اما طبع از عاصم متاثر سازد و صواب از عجز جدا شود و اما تا کاف بشی پس حجت
اینست که نیست مگر بجهنم مصالح نفس الاخر و بر حکمهای و افعیه که آنها باعث این احکام مختلفه میباشد
که حسن افعال موجب جبران و قبحش موجب فحی میباشد بجهنم که اگر ان مامور به حقیقت و نورانی
او را هر عاقل که بعضی چنانچه در دافعت مبادا شنکد با بد را با عاقل او را در کف افعیست و او را
بر بخورد مبادا است از نوم تر از انرا با نری نظر باینکه دنیا را خدا محل قرار و ارام و دار راحت نیست
قرار داده بلکه او را دشمن داشته و از روزی که او را خلق فرمود بسوی او نظر نکرده و بجهنم را بال
پیش از او رزق و اعتباری و مقادری نمیباشد لهذا آنچه اهد کرد و ستا او را نیز بیجان نباشد
دار و دار را خدا نشان نباشد چه خود مفر با بد که حلاوة الله بیا مرارة الاخر و حرارة الدنيا حلاوة
الاخره شهرتی نباشد با نلی اخلاص و نلی دنیا شیرینی اخلاص نظر باینکه بعد از ضبط خوان نعمت نمیست
که خود را از الوان اطعمه مثل ذم باز دارد و طبا کاهی بند خود را بغیر و برینلی و کاهی برض ما نواله
دو با نلا و کاهی بظلم او بدست مبتلا بش مبادا و اینها نیست مگر آنچه میخواهد از راحت بند خود پس
متاثر از نشتا طبعش مضر است که امش میکند بعضی در دوزخ و دوزخا که او را به از اطعمه الله و بعد از

[illegible][illegible]

③

[illegible]

إلى بيان
لما فيها فقال وجعل منهم

[illegible]

که شریفی که در صلب اعلام ان پیغمبر خدام سالها سا کو کش کرد و چون د خورد و علی مقدمه شریفی
نخورد و در محالک انداخت تا از ابر بر ناکه ند و بنای از احکام کردند و میبندد که بجهت کشتن او مندرس
و منطبق کرد و بنای ان منهدم میشد و انار هدا بشد طرف بکرد و با ان علم و معرفت سر نگوین
کرد و باز از کفر و نفاق رواج مییابد پس بجهت اختیار و غصه بخورد و اشک از دیده میبرد و اگر بخورد
در پستی از مرتبه صبر بیرون میفرستد پس اینها نیز بیرون میفرستد خداوند جلیل مکر در کلام خود
ایشان از اصایا یاد کرده حتی آنکه پیغمبر خود میفرماید فاصبر کما صبروا لوالقرم من الرسل از اینها گذشتگی
اگر ایشان بشیر بودند اندوه در نزد مصیبت محنت مست در نزد نعمت ان لوازم بشریست همچنانکه در کبریا
و تشکی از لوازم است همچنانچه در وقت کمر سستی کمر میسر میشد و بجهت اختیار میسوزند و در وقوع مکان
بجهت اختیار و تحریک میسوزد علی العباد بالله اظهار امر مکرر مییابد با شکایت کند از خالق و بخوان از مرتبه صبر
و در ضایع نشد حضرت یوسف در زندان بودند انداخت کردیست که اهل زندان بتناک آمدند و بعبود میجویم
شد یوسف انداخت کردیست که در دهاش کور شد سید الشهدا که از یکجا نبتهای کشتگان و از یکجا انبیه
زنان و از یکجا فرشتگی کودکان را میباید چگونه میسوزد که از دیده اشک بریزد بلکه تسوخت دل را بشا
علامت قضا و تقلب در رحمت است این انصاف فیض است از اخلاق و زبانه بخدا قسم صبحی که در کبریا
مثل او صبر نکرد با انهم ولا اله الا الله عا بالبر اجمعون چه در او نشیند کسی بغیر از صبر علیه قضا
کلاهی از او نقل نشد و در مقابل سعی هزار کس پشاد کی کرد و در مقابل کوههای آهن ایشان داد و مثل از
شیر بر او را بدو فرار نکرد و زبانه از بیست هزار شمشیر برهنه نیز رو بست و او بناور دند بست با بشا
نکرد و در دین خود سخن نمیگفت و سست شد و با الهام الناس نکرد و کوچکی نمود و در دین او صاحب الامر
علی الله قهر بهت که قد جعبت من غیر ملائکه الله ملائکه اسماءها از صبر و قهر بهت کرد ند چگونه
نکند با اینکه با هم ملائکه ملائکه از جهات را پیش آمدند ایشان را از نداد جماعت جنیان در وقت غریبه
و در زمانه آمدند و بر او سلام کردند گفتند ما از یکت پدیدتصلان شده ایم از نداد با نداد و شسته
جهاد کنیم و مرود شما ایشان را میبندد ایشان شهادتی ببیند گفتند ما هم بصوت ایشان در میبایم
اگر کشته شویم در راه تو شهید باشیم و مرود علم از نداد کانی دینا سپردند و مشتاق لقای پروردگار
شده ام و میبایم که امر از یاد شهید شوم و بر او ای کرمه ای از جن طیاره میبندد چون آنحضرت
و مظلومی ارواد بدند آمدند که ما باوران تویم اگر اذن دهی اندک زمانی ایشان را نلف کنیم حضرت
فرمود من مخالفت جید خود نمیکنم و من جلزم را در خواست بدم که مرا بسپهر چنانچه پشانی مرا بوسید

قال وصار
الاطفال يبتل ثلث
ذلك خوزات فصاحت بهم لم
كل يوم وقالت اهل الكوفة
ان الصدقة علينا تريم و
جئت ماخذ من يد الاطفال
ومرر الى الارض ففعلت
بالكباء والتجفت الى ام كلثوم
فقلنا رجا لكم وتبيننا
ولقد فعلت بهم علينا عذرا
عليكم فقد جئتم شيئا ان تكلم
تلقوا لطفنا ففعلت
تلقوا لطفنا ففعلت
فجئنا الى الارض ففعلت
ارفعتم في الارض ففعلت
عدا ما ترموا من الارض
فلما نظرتهم كلهم الى الارض
بكيت وتقبلت منهم كلهم
ماذا تقولون ان قال اليكم
فعلتم انتم ان قال اليكم
بجلا مضطركم ان قال اليكم
فجئنا اليكم ففعلت

[illegible]

و فرمود با حسنین این الله فعل شاء ان برباب مقلونك ملحق اید ما نك محضبا سببك ید ما نك ملذو
من فوقك احسن نقد بر اهل بیت شد است که تو کشته شوی در خون خود بنطی و درشت بخون خض
شود و یا بدن زمان و حرمت بر شهرت و بر شران برهنه سوار شوند و آواک الله صابو حتی یحکم الله
یا بر و هو خیر الخ لکن یخلفهم کصبر میکنم تا خدا حکم کند میان من این گروه ای و الله صبر کرد تا اینکه
اهل بیت را کشتند و زباده از سپید زخم بر بدنش زدند و آخر الامر با لب خشکبد جگر نهند
سرش را از پشت کردن جدا کردند آبا جریگاه به صدارا التراب سفا من ذابله ی جروحا امکت
بنیکا ابرو و چو که از شرافت خدا زمین را شفا ی ردها و هر هم زنها کو تابند با طبیعی و دوا و
در دهانت نبود ابرو همی بجهت زنها ی بنود لعد دمک به ما حد منصلها یوم الشوا و
شدت گفت و لبیکا بنهار بر بدن شریف زدند که هم پیکان بر بدن شریف می نشست خدا قطع
دستی که ان ترها را بسو تواند اخ ایاطین عوالمی کتھا کیرت لا بارک الله ینها کتف بر دیکا ای
کشته بطعن نیزها کاش شکسته شد بود نیزهای ایشان بلکه کاش چو تابان خلق نشد بود که بان نیزها
و بر پیکان زبنت زدند و بل الواضو و بل الخاملین لها عجب من اطلبها کتف ند میکا وای بران
تبغها که بر بدن نازک و فرود آمد وای بر کمانیکه شمشیر بر بدن نوزدند تا محل کردند بسو ایشان
میکم که چگونه بنریان بر بدن نرسید با روح احمد با و یحان مھجته لھف علیک سموم الریح بدیکا
ابو یحان طلب احمد بخنار و روح روان چند کار ناسف و اندوه بر بدن شریف که بر زمین افتاد با دھا
سموم بران بدن موزید بعد احسن اباء ماء الفرائ فلا یجری سوا ھک لا رافت مسافکا ای اب
فرائ بعد از شهادت حسین علیه السلام با لب نشسته خشک شوی سوا فی و انھا و ن جابر نشود و کمانیکه
نور اما شامند و بر تشکی او ناسف بخوند بر ایشان کو ارماد طبع الشجر فی قلب الخرنب اذا ذکر بنین
علی از نثار پیکان نطوف حولک فی ارض الطوف وقد جعت حولھا الایام بنیکا همچنان مباد و نثار
مرا که راه پاد سبکم دخر امر المؤمنین علیه السلام که در بدن شریف مگردید و بنیان نود و در واکر
بودند و بر تو مگردیدند و او را میخواند و نثاره عطش الاطفال یجر قھما و دمعھا کاد بر و یھا و
برو پیکان کاه تشکی ان کو دکان دلان مادر بنیان را میسوزانند و بان جنبه اشک زدید بر چرخ که
باشک چشم خود نزدیک بود که نور او خود را سیراب نماید و نثاره بھیم الدل بل اللعیم علی نحو النجم
اذا صاحب ذریرک و کاهی لمن کثان بجانب جنھا و ان میشد هر کام و نثاره و فقا بتمان و سبکا و ان میشد
و نثاره شد با اخوان اذ صرعوا و اسوک بالروح اذ عرت موا سوکا و کاهی برادران کشته خود عباس

[illegible]

مَكْتُومٌ وَعَلَيْهَا بَرُخٌ مَوْسَى
وَمِنْ شَارِدَى يَا أَهْلَ الْكَوْفَةِ
عَنْ أَمَامِ الْحَبِيبِ مُحَمَّدٍ
أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ
مِنْ عَمَامَانَ الْأَبِيبِ
فَوْقَ قَوْسٍ خَضِرٍ
عَلَيْهَا دَوَابُّ
وَهُوَ مَكْتُومٌ

رجوع

[illegible][illegible][illegible]

والذين
عليهم
السياسة
يحلون العجز
فيشبهوا
داس فوفو الشنكة
حازوا الكمال
ويروا في
لأقرب بعيد
هنا وفي كل
للشعر

[illegible]

الوالدين قالوا له ارجع فتم لها
وانت لي عجب فانصت اليه

[illegible][illegible]

رسول الله واسمك اعلى
 افي ذباذ الله في ناسه
 وكونوا من الذين يمشون
 وخولوا الصالحين والذين
 ومنهم ما فاراد من امرهم
 وحيث ما كنتم من اهل
 ببيتهم واهلهم واهلهم
 الى بيتهم وان شئتم
 البلدان قال سبل فدايت
 قال جئت اتي على المسكين
 فقلت من مع الفوم فلما
 نزلوا القادسية
 انما هم خلق
 صلوات

صلوات الله
عليه وسلم
وآلته الطيبين
الطاهرين
صالحين
الأمم
إنا نأمر
بما يحسن
العقل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای حفظ

ما انما نأري
عليك السلام
الرفوف

البوفان وال

السوق ويا بؤس

مقوم سلام الله
هذا

فَقَالَ لَهَا يَا ابْنَتِي

اعذ بربك

رفع الحجاب الطامض

بسم الله الرحمن الرحيم

محمّد لا علمنا وجوبه

وادی وادی

卷之四

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

يا أيها النبي
 ويا أيها محمد
 صلى الله عليه وسلم
 طه
 صلوات الله
 وقال ما هذا يا أبا طالب فقال
 هذا راس محمد بن عبد الله
 صلوات الله وسلامه عليه
 واما غلامه الزبير ومولاه
 وسلامه عليه والراي لم يبق
 صلوات الله وسلامه عليه
 اسود جبينه فقال انما هو
 العزير ودعوه لجن على ان
 فقلتم حامدا لغيره من بلاد
 لغناه هذا والى وجهه ثلث واربعة
 فقال له جاني فاعلم انك
 السائق في اليوم
 وقالوا
 حكيت اسلمها
 رضي الله عنها
 شديدا فنظرت فاذا غلام
 شاب كانه النفس في وجهه
 وفلن فلن من السما ومنه
 فقلنا اجتمعوا من هذا
 سول

[illegible]

الحمد لله

أَخْبَارُ بَنِي الطُّغْغَاءِ
مَنْحُورُكُمْ وَأَمَّا كُمْ مِثْلُ
السُّورِ بَيْنَ الرَّسُولِ عَلَى الْأَفْئَادِ
فِي بَيْتِ الْإِسْلَامِ

بعض الناس الذين هم في
بعض الناس الذين هم في

فمن من وافقنا
فجاءنا من انما
فمن غلبه
فمن غلبه

انما اباك نازعني في ما
قطعت

الحق والعدل
في قبلكم والفضل يا بني
أخذك طيباً لا فسخ فيه

مجلس الفقهاء
مجلس الفقهاء
مجلس الفقهاء

خامس ال عبا است که باعث خلق عالمیان بودند و گویا محمد و من او که احرا ایشانند و ایشان را
دینا و فتنه نامند لم یبش قط و الا الذکر یجئده اوری یزید الانسی الحرف فادحه هر که فراموش
نمیشود و اینصفت هر که گشته نمیشود که بجهاد کردن نازد و در بلکه همیشه نازد است و انش این
همیشه در کافون سپهر فاده کف استکون عن الکسور من غیر نیویة خلوا مطارحه چو
ارام کرم و فراموش کم انمظلم بیکس ا و حالیکه باوران او را برین مینانداخته بودند و دیگران
زمان بیکس و دختران نورس طفلها و کودکان کوی محمد او نمائند بود بلقی الاعادی یقلب
منه مقسم یمن الحجاب و اعلاه تکافح چون او را معنی نمائند بود که دفع دشمنان نمائند بود
بجک دشمنان و لکن پرستاری از برای نمانش بود و کبک دفع دشمن از ایشان نمائند نمائند
بود دلش بد وقت بود یعنی در جهاد روز دختران و دختران و بنی در میدان مشغول
جنگ محالمان بود و اللفظ کالکلمی حق یخوونوین رزوا و عن لایا و حه و چشمها
شریفش و خطاط و نیز مثل دل مبارکش بد وقت بود به یکشم شاهه زمان مینمود که مینا
کمی محرم او از بت کند و چشمی بد شمنان بود که از طرف دورش را گرفته بودند و از هر طرف
و نیز بریدن شریفش میزدند لطیفی علیه و قد مال الطعاه الی یخو الحجاب و خاص الفع
سایحه اما او افاضل است که انجاعت بسیار و انحرع محرم او شدند و انجباب در میدان روی
نویشتش بجانب جهنما بود که بد دشمنان را نه خنما شد و انجباب ناب نیاورد بد دم و ما دم
بندای مظلومت شود قال اقصی و فی یسفی و تو احری قد خان جنی قد لا ح لا یسفی
فرمادند انهم نامن زندام کسی منعض حرم من نشود انهم مشغول بکشتن من شوید و در سبب
حرم من برادرید که حرم خود را در دست فاکس نمیوانم دید انهم رفتن من نزدیک شد و انار مر
ظاهر کرد بد بعد از کشتن من انچه خواهد بکشد و هر از پی که بفر بیان اهل بنی من بکشد بعد از
من بکشد که حرم و زمان خود را دلیل و دستگیر مینوانم دید بد نکل چون محمد و ال محمد صلی الله
واسطه خلفن جمع عالم و سبب نزول بوک و رحمت از جناب احد بن خلوا مینا شد و انفعه خوه
است زیرا که مقصود از فریش عالم ایجاد ایشان بود و اول چیز که خلق شد نور محمد صلی الله علیه و
بود و جمع عالم از پر نوشع ایشان خلق شدند و رحمت اول نمیشد مگر برایشان و از ایشان
خلق میرسد اگر ایشان نبودند باران نازل نمیشد و گیاه از زمین نمیرشد و آفتاب و ماه و
نمیدادند و اسمانها بران نبودند بلکه ایشانند مظاهرا سما الی و عالم وجودش با اسم عظم است

فصل اول

مجلس

فغانی علی

مونیہ لکھنؤ

1960

الحمد لله

١٠٠

۱۱۱

المفتي

المعقود

الذبيح

برای

32

بسم الله الرحمن الرحيم

فاز

وخطبه

بسم الله الرحمن الرحيم

وَحَامِلِ النَّاسِ وَوَقَّافِ الْمَوَاقِفِ

ثم اغوصوا فيه

بِطَلْحٍ خَفْوَافٍ
بِأُصْبُلٍ عَلَى الشَّجَرِ
النَّارِ

عنك لا اهل

والناس كما تجردوا

والعقبة

عن ابن عباس عن علي بن ابي طالب

سأمر أقدعاً

الحمد لله على ما افاض

سقطه از قاضی

یعنی در کربلا اهل کربلا میبود و حسین و عترت او و یحیی بن زبیر در حالت عطش و تشنگی و ایشان بجز صبر
کاری نخواهند کرد چون زکریا با عمر این قصه را شنید سر و زان را خانی برین پنا آمد و در دین بر و کوفه زد
بود و کسب این مرد خود را به عذاب دین گفت خدا با امر از فرزندش بدید و او را اقره العین من کرد آن و مرا از بیفتن
محبت او کرد آن و او را از من بمنزله حسین علیه السلام کرد آن نسبت بجدش پس لعل مراد و مصیبت او بدید
او هم چنانکه دل حبیب را در مصیبت غرق ندانید و در میاوت حضرت اسمعیل صافی الوعد عم را
سرخ رویش را پیوست کند نه سطا اطایل ملک عذاب اید و گفت بفرزند ابیکه خواهی بگو تا فرمست
عذاب کنم گفت غیچی اید در این بلیه افتد ای بکر من حسین علیه السلام فرزند پیغمبر ایزد ارمان او مظلوم
منم میخوانم مظلوم باشم موسی بن عمران عم دروغبند گرفت بن حضرت چون یزداد و سپید سلام
کرد بعد از جواب گفت بکسی تو گفت موسی گفت موسی بن عمران کلام الله گفت بل گفت از برای چه اید گفت
از برای آنکه بایم کنی من بعضی از علم را که بنویسم کرده اند گفت ای و گفت لا تقبل امری چند مر
بان موکل گردانید اند که نوایان اندازی محمد بن عمر بن الحارثی و عن بن الحارثی و عن بن الحارثی
بگما پس بیا که حضرت از برای موسی را از هار و مصیبتها بیک باهل بیت محمد صلی الله علیه و آله رسید
باشد بد شد که ایشان را از برای موسی فضایل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و این
ایشان را گفت و این خدا بعوض ایشان سپید هد بیان کرد موسی گفت خدا با امر از امت محمد صلی الله
علیه و آله کرد آن عیسی مریم را حضرت مریم بصبیحی داد طفل هر که باها و کلامها که هر یک بر تنی بایست
بشود در غم و سخت و هر را بایست که دشمنان از نصرت او سبیل الله علیه و آله و آله او پیغمبر بود و در غم
که از پیغمبران بود و معاف رای و حال رای از پیغمبران بعضی است اوی بیست بکاو جامه
خمر کردن به بنی زید چون پیغمبر عیسی کردن نشین رسید باری همه عالم از اما نهادن او زمینها و عرش
و کس و لوح و قلم و جنت و دوزخ و حور العین و رضوان و مالک و ریح و طغیام و نوری و جلال
و طبیعت نفس و ماده و آنچه بد و شسید شود و آنچه بد و شسید نشود همه از جمله خوش آمد محمد صلی الله
صلی الله علیه و آله که بعلل کل و کل عمل و طایب و طایب است از جمله یزیدی بلیه فرزندش کر بشت بلکه
بعضی از عارفان گفته اند که هر که پیش پیغمبر بکشتن آن بکر بشت انحضرت و هر سینه که از کوه میا
از غم انحضرت کر به طفلان در کواره از غم انحضرت و شکست ببار از غم انحضرت عرش و عذر
عرز و است و ناز و شاد و بکر بر او است و این غم که چه بعد از از آنها است لکن در نظر اهل بصیرت
چنین است زیرا که جمیع مکاتب بواسطه ایشان خلعت پیغمبر پوشیدند و جلای عیسی ز شعاع ایشان شد

[illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم
صحيحاً في بعض النسخة
الحق من قولهم
وقالوا يا رسول الله
وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم
ابن عمر بن الخطاب
عالمهم

فقال له اصبر
لنك ولا تغدرا والرحل الذي
فصلك على البستان ففضل
بكلام الانبياء بعد ذلك
وفضاضة ولا غفرا قبل اليه
من كل مكان وقال انها انما
من عرق ففزعوه فلم يبع ففازوا
اعرض بنفيع فاعطى بن الحسين
على المرفق عليهم السلام انما ابن
تج فاوليا ابن من ماني فافقه
انما ابن من ماني فافقه
الزهر انما ابن الذي في
اهلنا انما ابن الذي في
خوابك في
كنتم تفرق بين
من نفعوا من الماء واطهوه على
سائر الورى انما ابن الذي في
انما ابن الذي في
اضطرب من تحت الشرافا
انما ابن الذي في
انما ابن الذي في
انما ابن الذي في

لا اله الا الله
والله اعلم
بما يقابلون
فصل في بيان
الاشهاد على
الموتى من غير
الشهود

[illegible]

فان قالوا لك ان قال الله فاذل الله
عليه الامم وعلينا هم
اراد ان يثبت
المالك على الانعام
وسير الجيوش
فان قالوا

فقال يا بني لا تخف

بسم الله الرحمن الرحيم

6401-1-1

مجلس الشورى

مجلس القضاء

طیابہ

سید محمد

فصل اول

وخرج

عن أبي هريرة

ارکبک لک

مجلس

فقدت

مجلس الشورى

16/11/11

3

[illegible][illegible]

عنه
والله اعلم
بما ليس بالمتفق
فليس وان
ضم اليه الخمس
من فواد
فدق فواد
وعلمه في
لهم من
في فاهها
فانوها
وغيرها
والا تان
والله اعلم

[illegible][illegible]

وفا عبد و قود

[illegible]

ففي الجزء الثاني من كتابي في تاريخ مصر في عهد محمد علي باشا في سنة ١٢٠٠ هـ
التي هي سنة ١٨١٥ م. في كتابي في تاريخ مصر في عهد محمد علي باشا في سنة ١٢٠٠ هـ

ملكت ريفها و اربابها عظماء
 البر البر البر البر البر
 ثمانية فاهوا
 بنو البر البر
 سوادهم
 الزاهو خفا
 ففعلوه
 المن للرا
 والال البر
 السامون
 وطارهم

كتاب في اخذ الثار وانتصار
الاضايع على الظفاه

فلم يستمع أولادها له فقال
من المعلم قال

[illegible]

فيكون منقولاً به بغير طعن
 وهو ما ليس به منقولاً به بغير طعن
 عنها وإنما لا يجوز أن يفتن
 بنفسه أصلاً من ذلك لأن
 على القائم وضعه واسم من قال
 وإذا اشترى فله ما فيه وهو
 فقلنا هذا ما الذي فيه
 على ذلك بل هذا الذي فيه
 فقال السويدي ذلك فقلنا
 سبب قال لا في شيء من ذلك
باب ما إذا كان
 السبب في البيع التمس وهو الذي
 المحقق في قول السويدي
 عليه فقلنا بل من أن من
 التمس فليكن قال لا الحاشا
 بل لا يجب هذا التمس قال هو
 قال سمعنا أنه إذا كان عليه
 فقلنا لا بأس به بل هو
 من أن يرضى له فقلنا
 فاعلموا أن ما لم يكن
 عليه أصلاً فليكن له
 كذا فقال السويدي
 ليس هذا

بل موضع بخاری و من لم یصله والد و جده و لکن انما یصلها لا تغنم و یوصی فان خیر انشاء الله قال فی

عبدالغفار طرقي
عبدالحاميد
عبدالله بن عبدالمطلب
عبدالله بن عبدالمطلب
عبدالله بن عبدالمطلب
عبدالله بن عبدالمطلب
عبدالله بن عبدالمطلب
عبدالله بن عبدالمطلب

[illegible][illegible]

مَنْزِلَةُ اللَّهِ

[illegible]

لَكَ ذَلِكَ قَطُّ لَا يَخْلُفُكَ
الْكَلَامُ وَأَذْكُرْ مَا
نُفِيسُوا

عنك هذا الكلام وادع
لنبي الله العظيم رسول
الله صلى الله عليه وسلم

في الاضيق والاحتياج

بدر خاتون نقیضی فغان
طیلم احباب

القابر المملون في
بأخي

صورتی قلمی غیر فنی

نظامی و مالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسی بود که طرفه العین عبادت معبود بصر خود نکرد و کسی است که عیش مثل غم باشد که خدا و باری داد که در پیش رو از غنای حق اصحاب العبادت است. فذلک ما مرفقا والمغنیین فمن جبرئیل لکنا ساوینا ولکنا الکبیر ثم الحرین ماینین زال عیالک میباشم مشرف و مغرب عالم را و شمار عبت و عید ما میباشید که شمشیر روی ما میبکشد ماینین فقر هستم که در هر عالم که بود که سادس کردید تا آنکه جبرئیل ششم را کردید جبرئیل المرسل فصاح الدجی یابی المونی که یابیعین والدی خاتم جادیه جبرئیل وافی داسر للوحنین قتل الانبیا کما یوروا یوم احدی و مکرر جبرئیل اظهر الاسلام زحما للعدی یهیم صاردی شرفین بدانکه این رجرا از اشعار مشهور است در اکثر کتب مقتل و مکرر است باز داده کی اگر چه پیش از این از بعضی از کتب مقتل نقل شده لیکن بجهت اختصار از کتابهای شریف روحی و روح الفناء و در برابر انقوم استاد و شمشیر پوهنه کرده بود و بردست داشت ایسا من الجوه غایز ما علی المونی در حالتی که از زند کی خود ما بوس تو و غایز مرشد بود و این اشعار را میخواند انا بن علی الطهر من ال هاشم کفانی فی هذا فخر جبرئیل منم فرزندان علی رضی که هزار هاشم عالم است زال هاشم من فخر من ابر است که خواهم فخر کنم و جبرئیل رسول الله اکرم من فیض و نحن سراج الله فی الارض نور و فاطمه امی من سلاله احد و نحن بدعی ذوالجناحتین جعفر و فیما کتاب الله ازل صادقا و فیما الهک و اوحی بالبحرین ذکر و نحن ایمان الله للنا س کلام نیر جبرئیل فی الانام و نجره و نحن ولانا الحوض تنقی و لانا یکا رسول الله مالکس منکر و شیعیان فی الناس اکرم شیعیه و مبعضان یوم الله یحضر فطوبی لیسر دارنا بعد موتنا یحضره عدل صفوها لا یکره و عین بی طالب میگوید که در این بخش طلب مبارز کرد و هر کس از مبارزین نامدار که بکارزار آمد از دست ایشان شاه روزگار طعمه شمشیر ابدار کرد و بدیدار اسفل نار و اصل کردید تا آنکه کوه بسیار بر اینهمه و اصل کرد پس در مهمه لشکر بر سعد حمله کرد و میگفت المونی خیر من کوب الحار و اهاز اولی من زخول النار کینه شدن جبرئیل از گذاشتن حار بر خود و فرار دادن حار بر خود اولی از داخل شدن بر آتش جهنم است پس بر سر لشکر حمله کرد و میگفت انا الحسن بن علی البت ان لا اتثنی احی عبالا بی لغضه علی ویر التبی من حسن بن علی التلم فم خورده ام که در ویر نکش تا ام از شما و احباب میگویم عبالا بی خود و ویرین ماینین غم التبیین میجویم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که حمله کرد بر قوم و صبی و برایشان مثل پدرش جبرئیل را فاقیل منتهام علی التبی و معتبره نام علی المینه لشکر او هم روزی که مهمه

الحمد لله الذي جعلنا من عباده الصالحين
والذين هم على الهدى والذين هم على صراط مستقيم

المختار
كتاب فضائل

من المعلمين والطلاب

الحمد لله الذي جعلنا من عباده الخلق

برای اخذ اطلاعات بیشتر

کتابخانه شخصی

طالعہ اسلامیہ کراچی

الحق في العلم

الحمد لله الذي جعل العلم مفتاحاً للحياة

لَا تَقْرَأُ

منه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علاء الدين

ایشان فلیعیر و معیر مغایر میگویند و هر کس که بنزد او میشت از نامزدان او و از من مهربان
 پس و طلب سپاه و دو بشیر و نیزه ایشان مثل برگ درخت و از من مهربان ناچار صد سوار و پیاده
 روانه چنم کرد از چند بنی سلیمان و اب که اندک گفت بخدا قسم ندیده بودم که هرگز این کثرت و
 جمعیت دور او را که خدا باشد که لشکر خود را با خود و سپاه اندر و بعد و او را هر یک و دید
 پس او با شمشیر و ایشان حمله میکرد گفت کشف عنک الکثاف الموعود باشد جلالت الذی پس از او
 و راه میدادند مثل کربن کوفته اند که کربانها میبند و حلال اند که هر قدر صلاح
 و در بر ایشان بوده اند فخر بنون بنی بدیهه کاتم الحجاد المنشر پس میگردید از و بارش مثل
 که کسی ایشان را منصرف نماید پس و میگشت بجای خود و میفرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم چه
 بنکوی میگوید و دانمقام خشد جلالتهم و هو علی الاشد بالهاشده خائف بکل مترافی یعنی حمله کرد بران
 اشقب او و فرزند حمله کند و بنی و غلام و بنی خلوت و حیدر شجاع قلب بره فون و مکرمت است
 بعضی محبته شیشه حاله بوصف عندی الوصف عن طانی یعنی بعضی از دوستانش شیشه میکنند
 حال او و شجاعی را بوصف مثل آنکه یکی شیشه میکنند او را بشیشه و یکی شیشه میکنند و به شیشه
 دور برای جوب عوطه و باشد امثال این شیشان و شیشه نمودن دست نیست چنانکه گفت شیشه
 اینها از فاضل بطش و صول و اعلی شد اند و شان غلام و هتکان بخادم و فو شجاع خود از ناد
 سلطان و اسماء بجوید از اشاء یعنی کان عز زایل خادما که صادر از امر یا الحاقی من چنین
 میگویم که هر که میخواست فانی نماید ملک الموت دینی خادمی بود برای او که هر که میکرد اطاعت منتهو
 و از اذ غی الارواح لبث مطبوعه و حجر یکم عنه حکم التوابی اگر ارواح ان کا فوا از مطلبه
 بدینها اندازند لبیک گویند و در خدمت حاضر بودند حرکت کردن از ارواح با امر است که در
 روز اول چنین فراماده شد باری بعد از اینها چنانچه در بعضی از کتب مقلد مذکور است چنانچه
 و نیزه عبال و اطفال خود آمد شنبه صدای کوب در خورش و باو خطاب کرد که ای سگ که میگویند که من اب
 که نبود اندام بعد از این سپاه خواهد کوبید بکونان و دختران و خواهران دورش را گرفتند و هر
 طرف بر غی و بی کسی او میگردید ایشان را و اندر داده روانه میدان باز و ایشان حمله کرد و فاطمه
 علی الحرفه فاشقوا من یتر بدیهه بدیهه بعضی از بعضی از لشکر او را بر زمین و از پیشان اسد الله
 که چند بخوبی که روزی هم میگردید و هم میگردید و نا انکه ایشان از شر به دور کرده و اسب خود را در
 میان تاب راند و کاردان نظم روحه من شد العلی و از هر چنان لشکر و او خال شد بود که در

[illegible][illegible]

[illegible]

لا اجعل نانو انت خفيص فاحذر اخذك
الحمار الغفيل ذوقها له ذاك كذا
وقال والله لو تخلف جارا
بقدر ما بعن بوصل كلبه الى بابي
معه وبعثني

ما كان لي من الدنيا شيء
 الا ما كان لي من الدنيا
 ما كان لي من الدنيا شيء
 الا ما كان لي من الدنيا
 ما كان لي من الدنيا شيء
 الا ما كان لي من الدنيا

جانب وداوایک برید چهار هزار نذر او برادران کردند و حامل شد لشکر میان او و حرم
 صاحب خانه سید بن طاوس مقرر شد که آنحضرت چهار روز بوابان و فریاد زد و بگویم با شصت
 الی بی ستمانی اگر بدین نذر بود و از معاد بپرسید پس در دنیا خود صاحب عزت باشید
 و حجت عزیزی از دست ندهید شمر گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه فرمود من باشم آنکه میگویم
 با من جنک میکنند تا از آنحضرت نیست منع کند عتاه و ظالمان خود را از حرم من و نام من
 حیا نام کسی منع عرض حرم من نشود گفت این طلب نور و است پس فرمود زدی که کسی منع عرض حرم من
 علیه السلام نشود و خودش را فاضل کند و یا خودش جنک کند و یا عیسی نه لکن تو گویم آه افق
 جفا کار می یافد بر روی پروردگار که در و روانه شدند و هوایی در آن طلب می کردند
 انما ظلمت انفسنا ان مال شربنا با از انقوم طلب می نمود هر چند بخاست و روانه فرات شود با
 بجانب شرب فرات می راند حملوا علیه با جمعیم حتی اخلوه عن شهر لشکر و آنحضرت حمله می کردند
 تا آنکه او را حاصل میشدند از آب و آخر الامر ننگ داشتند که طر از آب بلب نشناش و سدا با ابا عبد
 ما خلعت قبلک بحرامات من ظلموا ولا اسد از د به اجمال پیش از نوهر که خپالم نمیرسد که
 در بانی از بیانی و شکنجه هلاک شود و هرگز کان نمیکردم که شهر را کوفتند و در و با صفتنا
 او را هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که آنحضرت طلب می نمود شهر ملعون گفت والله لا یزده او و دان
 بخدا باب نمیری تا آنچه وارد شوی یکی دیگر که نشناختم با بنی فیه کباب فرات چگونه مثلا آب
 مثل که ما می خوریم خدا هم نخواهد چشید تا از شکنجه می خور آنحضرت فرمود اللهم امه عطفنا خذنا
 او را از شکنجه بکش راوی میگوید بخدا قسم که آن ملعون از شکنجه طایفه بد که ام بدید که شکنجه را
 کشت پس چنین بود با آنچه گفتند از حرام الله و در بعضی از کتب نقل کرده است پس آنحضرت ایستاد و فرمود
 خبر الله من الخلق بعد جدی تا ابا بن الحزین و الی یشت و اخی قمر و انا القضاة و ابن
 الذهبی تا اخیان سید بن طاوس علیه السلام و هر دو بکان و روایت کرده اند که ناکه ملعونی که بود
 ابو الحنفی جعفر می گفتند هرگز ندانم و ان برآمد و بر پیشانی نورانی از امام مبین نشست چون
 بر داشت خون و روی شریفش جاری گردید و روی مبارکش و حاس شریفش بخون رنگین گردید
 پس روزا بدو کافی نه از کرد و گفت اللهم انی انا فی من حیة و لا اله الا هو لا اله الا هو خدا با
 می بینی که چه می رسد از این سید کان عاصبت اللهم احصیهم عدد و اقلهم بد و لا تد ر علی
 الارض من احد و لا تغفر لهم الا لیس نادر و بگو بوابان حمله کردند مانند شیر خشمه و این حمله چهار

الی غیره حال در اخص باران
 من و ارفع منی الی غیره
 ما از آنکه حاضر در القیام
 ما از آنکه حاضر در القیام
 ما از آنکه حاضر در القیام
 ما از آنکه حاضر در القیام

و علی باب الدار
 و علی باب الدار
 و علی باب الدار
 و علی باب الدار

الحاصل من الله
عنه

لا تفتق وتولى
تفخض خاخذك
عن غلاله ورو
مقبول الاله
انوار البانيات
الاسوف هو
من الابواب
وحليمه ليس
سودا ووضو
وعليه عمادة
علويان في بلاد
من ذنوبهم

والله اعلم بالصواب

في اليوم الرابع

سید و منطفہ و منطقیہ
ذوالحجہ و منطقیہ

من سفرنامه حاج میرزا محمد باقر خان

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

وَأَمَّا الْفُلُ فَإِنَّمَا أَتَى بِهَا لِيُظْهَرُ أَنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْبَحْرَ لَمَعًا

هو يا بوا

باب في بيان ما في كتابه من فوائد

وهم زها مني

دخل الدار الحقة
على جماعة من
العلماء

گفت با ائمه مادرش را می بینم بیرون در بدر باد و اولاده و بانور عبا بر کشید
پس جناب سید الشهدا را داخل داد و بکشد و فرمود با این خبر عکرمات را از آن یاور
دهان برادر صبر کن و آنچه بر تو واقع میشود که زود باشد که با باطن صلیبی خود ملحق گردی
و در داداری میداد که ناگاه حرم ملین کاهل فری بر کاهوی ناز نیش زد که در کمان عروضا
شهادت شد و بسیار شهیدان ملحق گردیدند و بنده خوانون که این را دید شروع بشون کرد و میگفت
والله ان شاء الله الموت اعدوا الحجة کاش مرده بودم و این روز را بمیدادم و کاش
آسمان بوزمین مینامد کاش کوهها پاره پاره میشد و آرد شد که چون غمخوار از هر طریقی
پلوی ندید کوشش چشم را با آسمان کرده میگفت صبر على فضاءك لا تحبوا سؤالك يا غياث
المستغيث پس اسخا نه میکرد کسی جوابش نمیکفت و دادرس طلبی میدادش غیر سید ملائکه
آسمانها بگرمه درآمدند و گفتند خدایا ایا این همه ظلمها بر فرزند پیغمبر تو میکند و تو می بینی
و نهی که انتقام نگیرد میباشند نداد رسید که ایلا نکه نظر کن بدیجان راست عرش چون
کردند دیدند شخصی را که اسبند مشغول نماز است نداد رسید که همین خاتم انتقام خواهم
کشید از اینجا عجب چندی او بدر رسید که بجز خون بچه هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل اکتم و زود
باشد که بجز خون حسین پیر فاطمه علیها السلام هفتاد هزار نفر از بنی امیه بدست من خاتم علیهم
بگم و بروایت سید بن طاووس چون او را بوزمین انداختند بنده خوانون از خیمه بیرون آمدند
و یاد میکرد و آخاه و اسباده و اهل بیتا لَبَّيْكَ يَا اَمَامَنَا اطاعت علی لا ارض و کمنا يَا اَبَا اَدَلَّة
عَلَا اَتَهْل كَاش آسمان بوزمین مینامد کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت شیخ مفید خطا
به پسر سعد کرده فرمود و حال آنکه او بزدا غمخوار بود و بچاک با عمر اقبال الحسن و انت
نظر می وای بر نوا صبر ایا حسین را می کشند و نوا بپنداده و می بیند پس غمخواران شک از روی
خوش چار داشت و روی خود را بر گردانید پس غمخواران را بسو خند و روایح امانافشان میداد
که بفرمود و بفرمود اَمَّا فَيْتُكُمْ سَلِمٌ وای و شما ابا بک مسلمانی مینامد شما بام غیر سید همچو کس را
جواب نداد و بروایت بنی طاووس غمخواران فرمودند که وای بر شما چه انتظار میکنید پس از هر جای
بگو و عمل کردند پس زعفران شرباب خبری بر کف مبارک چپا ورده و بروایتی کف چپا و از
بدن جدا کرد پس خبری بر کمر عاتق محمدش هفتاد و دوش و کوشش زد و چون این ضرب را بدو زد
از بوزگوار پرورد و افتاد اینجا بن زک و ضعف که مینامد و کاه می نشینان بن افسان

[illegible][illegible]

[illegible]

فقلت لربنا سلبني من
 بركاتك علم بان
 اعلم عجزا ومن
 ذا الذي
 اجبرنا انك
 وحكمتك
 من سبيلك
 عسرا
 وانزلت
 ما
 قبل هذا اليوم
 فقال يا

6

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

واوصاني بقضاءه
فقلت يا

امضیٰ فابنہ و خطہ
بائیک

انما یحتاج فیہ
ما فاض حاجتہ واعلم
ان جبر رسول اللہ
قد و

وَأَمَّا مَا يَقُولُ الْإِسْلَامُ

مجلس العلماء

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من مواسم الخير والبر

صلى الله عليه وآله وارد مبنوم و در منزل اوسان مبنوم في مَقْعِدِ صِدْقٍ فِي عِنْدِ مَلِكٍ مُنْقَلِبٍ وَهُوَ
 وَاز شراي طهور و طشت مياشام و شكايت ميكنم بگو اوظم و سبكه بمن كرد بد و ظلمك باهليد
 من و پا و انم كرد بد و بگو بد و نشان در غضب شد ندكوبا لثمه و دم درد طاي سنگي نشان
 نبود و او با نشان نكلم ميگرد و نشان و داشيد كرد و ند و از حضرت با فرهاد السلام روايت شده كه
 فرمود لَقَدْ قُتِلَ ابْنُ الْبَيْتِ الْاِثْنَانِ وَ ابْنُ الْحَزَنَةِ وَ ابْنُ الْحَشَفِ بِالْعَصَا وَ اَوْدَكَ شِدْبَةُ شِرْ و
 سَنَكٌ چوب و لَعَنُوا و طَوْهَ الْخَبْلَ بَعْدَ ذَلِكَ و بعد از اينها بعد از با مال تمام اسبان كودنم
 كاش از زمان سراف كرون نكون شش و بغير پلند سون بيستون شدي كاش از زمان كرون
 كودمان سها با دروي نمين بي سكون شدي كاش از زمان و اميد از كوه ناكوه سبز سكر كرد
 نمين و كرون شش كاش از زمان كه كشتن ال نمي شكست عالم تمام غرور و در پاي خورش كاش
 از زمان كه سكر او شد و درون خاك جان جهانان هار زن برون شش اده او چون و داشيد
 كودن و نر و در عالم افتاد و شورش در ملا نكده اسما نهار با شد عالم ظالم كود بد و اده عظيم
 و زبلاسمان خون بار بدار نمين خون جوشيد و در بعضي از روايات است كه مَنَادُ اَزَافِ اَعْلَانَا
 كود كه قُتِلَ الْاِمَامُ ابْنُ الْاِمَامِ قُتِلَ وَاللهُ الْحَبِيبُ فَنَادَى مُنَادٌ عِنْدَ ذَلِكَ فِي السَّمَاءِ اَلَا اَنْفَضَتِ
 مِنْ بَنِي اَحْمَدَ الْعَرَبِي اَلَا قَتَلُوا الْاِسْلَامَ وَ الدِّينَ كَفَى اَلَا قَتَلُوا سَيِّدَ الْبَشَرِ الْفَضْلَ اده او
 اَجَزَ مِنْهَا لِقُرْ اَسَا طَالِعَا اَمْسَى لَهُمُ الْبُحْرُ الْبُيُوتُ وَ رَفَدَا فَبَكَتْ اَمْلَاكُ السَّمَوَاتِ اَحْطَا وَ اَدْنَاهُمُ
 بَانَ عَلَيْهِمْ مَسْفُوقُ الزَّوَا وَاَرْتَدَّتْ كَلْبُ الْجُودِ مَكْفُوقَا وَ طَرَفَا لَعْلَمُ مَطَرُهَا عَلَيْهِ رَمَدٌ وَ اَلْوُ
 صَاحِبُ بَنِي عَرَاهُ مِنَ الْاَسْنَى وَ اَلْطَبْرُ نَاحِ عَلَى عَرَاهُ وَ عَلَدَا فَلَا كَيْفَ عَيْنُكَ يَا بَنِي حَمْدَا حَتَّى
 اَوْتَدَفَى التَّرَابُ فِي ذِي هَمَزٍ و بعد از اينها الشَّيْخُ الشَّيْخُ الْجَاهِلِي مُجَدَّدَا فَلَا فَيْهَ وَاِنَّا
 اِلَيْهِ رَاجِعُونَ مجلسياد سراج فابج امرشاست عليم فابج كنه عبداللذ عليم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الَّذِي لَا يَشِبُّهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَكْوَانِ وَلَا يَمِثُلُ لَهُ فِي الْأَعْيَانِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَى أَمِيرِنَا مُحَمَّدٍ الْإِنْسَانِ الْمُتَّقِيٍّ مِنْ آيَاتِهِ جَلِيلَةٍ فِي الْمَكَائِدِ وَالْأَنبَاءِ حَسْبُ الْإِنْفِ الْجَانِ
 أَشْرَفِ مِنْ حَوَاهِ الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَعَلَى أَوصِيائِهِ أَخْبَارِ الدَّهْرِ وَأَوَّلِي الزَّمَانِ وَوَلَدَةِ التَّوْحِيدِ
 وَأَوْدَكَاتِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ خُصُوصًا عَلَى سَبِيلِ الشَّهَادَةِ لِعَطَّانٍ وَالتَّوْحِيدِ لِلْمُفَانِ وَالْإِسْمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الَّذِي لَا يَشِبُّهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَكْوَانِ وَلَا يَمِثُلُ لَهُ فِي الْأَعْيَانِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَى أَمِيرِنَا مُحَمَّدٍ الْإِنْسَانِ الْمُتَّقِيٍّ مِنْ آيَاتِهِ جَلِيلَةٍ فِي الْمَكَائِدِ وَالْأَنبَاءِ حَسْبُ الْإِنْفِ الْجَانِ
 أَشْرَفِ مِنْ حَوَاهِ الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَعَلَى أَوصِيائِهِ أَخْبَارِ الدَّهْرِ وَأَوَّلِي الزَّمَانِ وَوَلَدَةِ التَّوْحِيدِ
 وَأَوْدَكَاتِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ خُصُوصًا عَلَى سَبِيلِ الشَّهَادَةِ لِعَطَّانٍ وَالتَّوْحِيدِ لِلْمُفَانِ وَالْإِسْمِ

[illegible]

عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الوهاب بن عبد الجبار بن عبد الحميد بن عبد المطلب بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي

قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي

الثَّانِ مَقْطُوعُ الْأَعْضَاءِ وَالْبَنَانِ سَلُوبُ الْعَامِرِ وَالْحَبَاءِ الْبَعِيدِ عَنِ الْأَوْدَانِ الْمَقُولِ يَظْهَرُ
 الْكُفْرَانِ الَّذِي عَمِلَهُ الدَّعْوَعُ الْهَتَّانِ وَتَشْتَهُ الْعَبْدَانِ وَكَافُورَةُ الزَّهْرَانِ وَتَمَرَةُ قُلُوبِ الْهَلَلِ
 الْأَمَانِ الَّذِي جَمَعَ عَلَيْهِ جُزْأُ الشَّطَّانِ وَجُودُ الْكُفْرِ وَالطُّغْيَانِ قَفُوءُ عَمْرَاءِ الْهَيَّانِ وَسَارُوحَا
 إِلَيْهِ بِالسَّيْفِ وَالْأَسْنَانِ شَعْوَةُ الْخُفُونِ وَشَيْفَاءُ الْبَنَانِ وَطَعْنُ بَارِزِ رِمَاحٍ وَضَرْبُ بَابِ السُّوفِ
 وَكَافِي أَلَمِ طُغْيَانِهِ وَأَرَاهُ مُطَرِّحًا عَلَى الْأُمُولِ بَيْنَ الْجَبُولِ تَبَخُّثُ فَلَا بُنَانُ وَتَبَخُّثُ فَلَا
 بَحَارُ وَتَبَخُّثُ فَلَا بُسْفَى فَوَاسِفًا عَلَى الشُّبُوحِ وَالشَّبَانِ وَوَاخِرَتَاهُ عَلَى نَاكِ الْأَجْسَامِ
 وَالْأَتَانِ جُودُ طَالٍ مَا أَضْبُوهُمَا فِي عِيَادَةِ الرَّحْمَنِ وَبِلَاوُفُ الْقُرْنِ تَقْفُوا عَلَيْهَا الْأَصْبَا
 وَالْدَبُورُ وَتُرُودُهَا الْعُقْبَانِ وَالْأَشْجُورُ وَاحْرُثَا عَلَى نَاكِ الْبَنَانِ وَالشَّوَانِ وَالْأَطْفَانِ
 الْقَبْطَانِ سَلُوبُ الشَّيْبَانِ وَالْأَسْبَانِ زَوْجُهُ الْفَرَاطِ مِنَ الْأَذَانِ مَسْئُومَةُ الْأَبَاءِ وَالْإِخْوَانِ الْهَوَانِ
 عَلَى الْهَيَّانِ الشُّهُورُ فِي الْمُلْدَانِ يُنْقِصُهُمْ فِي مَنَاطِقِهِمُ الْإِفَانِ وَالْجِسَانِ إِلَى اللَّعِينِ الْفِيَّانِ فَلَعْنَةُ
 اللَّهِ عَلَيْهِ لَعْنَةُ تَوْصِيَةٍ إِلَى اسْفَلِ دَرَكِ الْإِثْرَانِ وَبَعْدَ فَقْدِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَعَلَا
 أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدُوعَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَفْرَفْ حَسَنَةً زُودَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا قَالَ اللَّهُ عَفْوَ
 شُكْرًا بَلَا تَكْفُرُ بِغَيْرِ خَلْقٍ خُصُوصًا أَمَّا لَوْ بَعْدَ زَحْفٍ وَالْهَيَّانِ عَظِيمُ زَحْفٍ هَرَجٌ فِي مِثْلِهِ
 زُورًا كَرَاهِيَةً وَبَابُكَ وَاسْطَرَّ وَجُودُهُ وَبَسْبَبُ تَزُولِ بَرَكَاتٍ وَرَحْمَتِ ارْتِخَالِ ارْضَيْنِ وَ
 مَعْوَانِ مِثْلِهِ وَاسْطَرَّ وَجُودُهُ وَبَسْبَبُ تَزُولِ بَرَكَاتٍ وَرَحْمَتِ ارْتِخَالِ ارْضَيْنِ وَ
 جَلْبُورُ سَابِقِ الْإِثَارَةِ بِإِعْنَتِهِ شِدُّو بِإِخْبَارِ وَرَوَائِثِ وَأَضَحُّ كُرْدِ بَابِ وَجُودِ الْهَيَّانِ مَعْلُومٌ
 جَزْءُهَا كَشِدُّ وَعَلَّ جُودُهُ شَانِ عَظِيمُهُ خُودُ مَا أَنْكَرَ طَرِيقُهُ خَلْقُ سِنَى الْخَلْقِ لَعْلَهُمْ مُرُودُ مَرْدَمِ
 أَرْبَابِ خِلَالِ وَكِرَاهِيَةِ نَجَاتِ دَاوُدَ وَبَعْدَ اسْتَفْهِمِ حُشْنَا سِنَى وَخِي بَرِيدِ سَابِقِ مَبْعُوثِ شِدُّ
 زَمَانِهِ خَلْقُ بَرِيدِ عِيَادَتِ صَنَامِ وَأَنْدَادِ جِزْيِ مُبْدِلِ لَشِدُّ وَبَعْدَ كُفْرٍ وَجِهَانِ عَالَمِ أَمْرٍ وَكَفْرٍ
 وَأَوَانِ كَرْدِ وَكَفْرٍ بِرِسْنِ عَالَمِ سَبَاهُ كَرْدِ بَرَادَةِ عَالَمِ حَكْمِ كِسْفِ وَقَوَاعِدِ عِلْمِ وَدَانِ
 مَنَدَرِ مَعَالِمِ مَعَارِفِ حُشْنَا سِنَى مَطْلَسِ كُرْدِ مَرْدَمِ مَا نَرِيطُ بِي عِلَالِ وَدَادِ رَاهِ وَنَرِيطُ حِفْظِ
 وَمَعْرِفِ دَلِيلِ حَبِي بِرِسْنِ مَشْغُولِ وَكُرْدِ خُودِ وَبَرِيدِ مَغُورِ جَانِحِ مَهْمَلِ وَرِسْمِ هَوَانِ لَدُنْ
 نَفْسَانِ وَطَاهِرَةِ مَغْنَمِ وَدَرَكِ بِلِشْمَانِ وَجُودِ وَجْهِ خَالِي مَبْعُوثِ شِدُّ وَعِلْمِ رَسَالَتِ بَرَاغِلِ
 وَرَابِطِ هَدَايَتِ بَرَاغِلِ مَغُورِ وَخَلْقِ بَرَاهِغِ دَعْوَتِ مَغُورِ وَحَالِكِهِ بَعْدَ وَرُشْكُورِ مَعْنِي وَبَاوُورِ
 أَرْبَابِ جَانِبِ نَظَارِ رَسَالَتِ وَرُسْمِ بَرَاهِغِ وَبَنَانِ لُورِ أَذِنِ كُرْدِ وَنَشِيرِ بَرُورِ

قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي

قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي
 قال ابن عبد البر ان هذا
 الكتاب من وضعه الكافي

[illegible]

و حجتاً و لوا الامر است شیخ طوسی از ابو عبد الله جلدی روایت کرده که حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند با و از پدرم بحسنه که یکبار با او باشد الحسنه عن میا شد از فرج قیامت و از آن سببه که یکبار آن سببه را داشته باشد خدا او را برود و رحمت مه اندازد عرض کردم بلی فرمود الحسنه جنتاً و التیبه ففرضا الحسنه و التیبه و و سینه ما است و التیبه بغض و دشمنی است و بلی و اعلای کذب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مروی را رد شدند بر حسین بن علی علیه السلام و عرض کردند باین رسول الله اصحاب با و وفقای را فوفند نیزد معویه و ما نیزد نوامد ام حضرت فرمود پس با جا زبند شما را بش از آنچه معویه با ایشان عهد عرض کردند قال تو شوم ما بجهنم بن خود آمد ام نه بطبع د من حضرت بن نافی طویل میرزا انداخت و خط و زین کشید پس سر را لا کرد فرمود قهره من طویل کوناه یعنی کسی که دوست دارد ما را نه بجهنم فرایند که با ما دارد و نه بجهنم چیز بکه از ما باور سپد ما شد بلکه دوست دارد بجهنم خدا و رسول جاء مصنا يوم القيامة کما یثرب بیاید و قیامت با ما با اهل مثل این دو دو و انکشت سببه خود را با هم ختم کردند با وی و لا با اهل بیت و ذوی القربی واجب بلکه از فریض عظیم او کان اسلام فرار داده و از اجور سالت من دینوت فرار داده و بلکه شرط قبول اعمال و طاعات گردانید و طاعاتی را از او لا بایشان و با ل و مورث نکال میباشند و کجاست پیغمبر صلی الله علیه و آله را که و از اصحاب باشد بودند سر عرض کرده ان تلحیبت الله و رسوله ما خدا و رسول او را دوست میداریم و اهل بیت علیهم السلام را ذکر نکرد ان حضرت در غضب شد و فرمود خدا را دوست دارم بجهنم آنچه عطا میفرماید شما از نعمت های خود و مرا دوست دارید بد و سینه خدا و اهل بیت مرا دوست دارم بجهنم در زمین من صبر و صلا و ندی که جان من در غضبه و فساد و طاعت که اگر مردی بسر در عمر خود را ما بین رکن و مقام در صیام و رکوع و سجود و ملاقات نماید با اهل بیت و لا با اهل بیت من این عبادت را و آنچه من چند عرض کردند که با اهل بیت تو فرمود از خویشان من کسی که دعوت من قبول کند و پیغمبر من رو نماید و کسی که خدا او را از من و خون و گوشت من خلفت کرده عرض کردند اصحاب که خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداریم فرمودند یحیی بن زکریا علیه السلام و معهم بیه بر پس شما از ایشان میباشید و با ایشان میباشید و مرده شود میشود با آنکه او را دوست میدار و از برای او است آنچه را که ب کرده از صبر و روایت شده است که گفت با حضرت باقر علیه السلام بودیم در خیمه قرب ببنیاه نفر بود کسی از جلالت مقام ایشان سخن می گفت حضرت فرمود که چرا سخن میگوئید شاید شما کان میکنید که من پیغمبرم و الله چنین نیست مرا فرما بقیست با پیغمبر از اولاد او

[illegible]

من
ظن انك
فانظر بين يدي
والا فافرننا
الابن فقام ابن

علاء الدين

[illegible]

يا بني
 صديقك من ذوالالحسن
 وروان الحكم لست قد شاك قال له
 لا يبيع عبدك من غير طلب
 وفيك عوفي بغير مقابل له
 وروان بن الحكم لغير الله شاك في
 الوالي عندنا يا ذوالالحسن
 شاك قال لست قد شاك في
 وجميعه في غير ذاك في
 لعنه الله في غلبه بالسكون
 لك ابعد عن الناس فيكون
 من الحكم في
 الفاسق انما هو الردود وقد
 حجتنا في حق ناقه جابر
 وفننه وبناب فخره وخط
 الجش المال وله ويا ذوال
 وادعهم على جميعه فاذا بها
 أهل الشام اخبر واحص
 الجبر واصل أهل العراق
 أكفنا من الرعي الكوفة
 والبصرة وخطبك فيهم
 الكاينزات واصفنا
 والهم من الكاينزات
 الفتنه

13

مجلس

سلون فینچ

مكتب حلبيا

المخلصون

فلا تظنوا

بسم الله الرحمن الرحيم

من علیہ السلام

حکومت پاکستان

کتاب فیضانِ کربلا

امام المصطفى

موضوع: الفقه

المجلس الوطني
البرلماني

گردند آن غالب بر سپیدند و اگر ما بنظر بی باخلافی سالک مبرکوند و عالم را بخدمت مبرکوند و از زین
 منبع بیرون مبرکوندند از کجاییم مبرسبیل این و سقاوشیبا که بعد و هم بنشیند شب و روز و او که برگشت
 ناصحنی رحمت خدا شوند با وی همچنانچه دو هم که کمال آنکه عالم بودند صبر ایشان نیز از همه
 اکمل بود چنانچه صبر کرد که ملائکه مقررین از صبرش تعجب کردند و سی هزار نفر و شمشیر و خنجر و
 کشتند و در و از آن نگذاشتند و لکن از اینجا معلوم میشود که طبع ایشان چه قدر عظیم بود که چنین شخصی
 چنین ظلمی که بر او کردند و از اینجا ظاهر میشود که سید الشاجد بن علی السلام چه قدر از این
 بزرگوار بود و اهل بیت سالک عالم السلم چه قدر بوابان دشوار بودند و از این و در آخر آن
 چه قدر بر ایشان سخت بوده تعجب است که بعد از این مصیبت هلاک شدند نداری اگر شهرزبانان
 محصنه بخورده بودند بعد از حسین علیه السلام ایشان بخنده کشته شدند و کوهی که بودند که کوه
 و اشک از بدن ایشان خشک گردید شب و روز بغیر از نوخته که بر شغلی نداشتند ندید و فکر غالب بودند
 و نه خواب نه از راه مبرکوند علی صید الشاجد بن علی السلام چه قدر از این طعام مهیا مبرکوند و با ایشان
 در کباب شریف کاف از حضرت صفای علیه السلام روایت شد که زنی از زلفه ای انحضرت که از قبیله منی
 کلب بود بعد از شهادت انحضرت ماتم او را بر او کرد و زنان و دختران خود جمع گردانیدند و بر او حرمه
 و کوهی کردند که اب بن ایشان خشک گردید و اب و بن ایشان تمام شد و زنی دید در میان زنان
 یکی از کنیزانش اشک از بدنش جاری میباید گفت من چون دیدم که اشک از بدنش جاری شد که دیدم
 سوئی ساختم و خوردم اشکم جاری شد پس از آن صاحب غریب را هر کرد که سوئی ساختند طعامها مهیا
 کردند و خود خورد و دید بکران خود ایند گفت میام فوت بام بر کوبن و حسین علیه السلام و از حضرت
 صادق علیه السلام روایت شد است که فرمودند ما اظلمت هاتینیتة ولا اخضبت لانا و کفی فی ذلک
 دُخان من یحرقه قتل عبد الله بن بابويه زنی از قبیله منی هاشم سر نه کشید و خضاب کرد و با چنان
 دود از خانه اهلکار منی هاشم بلند شد تا آنکه بپزند پاد گشته شد و از آنجا از حرمین باشد و اب
 شد است که او روایت کرده است از فاطمه زهرا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود ما احضات قرآن منا
 ولا اجال فی غیاب ما رزقنا ولا افسطت حتی یختاروا و اگر عبد الله بن بابويه زنی از قبیله منی
 حنا بدست بآنگذاشت قبل از سر برنجیم نکردند شانه و سر زد تا آنکه مختار سر برین نباد و فرست
 بداند که فرزندان در اختیار بجز از آنکه زنان محل پزند میباشند و الا نه مرد و فرزندان ایشان هیچ
 کس زینت نکرد و خود صاکنه الشاجد بن علی السلام که چنانچه وارد شد است چهل سال او بود

[illegible]

بأخيه محمد بن سليمان ووزن أخيه العباس التميمي هذا الفريد من جنسهم من آل الحسن بن علي رضي الله عنهما

[illegible][illegible]

المختار
مفتاح

عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

سلطان حسن آباد
الموت ویک

شاه فاضل غفر الله عنه

غفر واراضع مال نقصه

خارجي ولا نظري

لا ارضى الله
رسولاً ولا
صالحاً ولا

ما نحن بين يديك يا ربنا

三

با افتاء او فحقی رأسی فأنظر عیة حایة بنید با یاد سر را خبر بدار و از خط بر خیز و فرزند تو را بین و در
 حال فرزندت نظر کن و در راه خدا بیدار مای دنیا اباد و زمانیکه صد الساجدین علیهم در اول
 پیش بکار و فلکگاه و سپیدند و بهر زار و زمین افتاده و بدو او و چه حال عارض شد اباد و زمانیکه بیدار
 او زار بر مبرکت و بهر سپید و حال با نعل علیل اسیر زبیل کرد بدین چه او بیکدشت و خدا و فکر خود
 رفت و در میان با نعل علیل الحیر زبیل کرد بدین بلکه اباد و مبرکت که ان بدنی که بدوش پیغمبر جاد داشت
 غسل و کفن و بهر هفت عریان و زمین افتاده و کسی آمد شد و تودان نمنا بدو در حال حاله عاری
 شد او را که نزد یک بود که جان از بدن شریفش جدا کرد و در ناله و حشر و بکراست خصوصاً معصوم
 با خواهر از بر دختران و زنان و چه جوان مهر سپید دختران و پرورش سکنه که همیشه بیدار
 او زار و بعل مبرکت و در فتنه که بهر مبرکت اشکش از چشمش پاک مبرکت و مبرکت که بهر مگر که بدو بود
 مرا بهر سو زاندا یاد زمانیکه پدرش را کشته و بخون آغشته بدین چه جان او رسید اباد و در فتنه که
 او زار و بعل و زمین افتاد بود خود را بیدار و بهر رو و چه جوان و سپید و ما افسس اخلاط الشیطان
 از هون لیتقبله اگر تم بهمان کیمه فراموش نمیکم خواهر انحضرت زینب خاتون زار و حاله خود
 بروی جسد نورانی پلوردا نداد خود که او را میوسد و شربت لعل السبطین بعد لثیم تقبله
 و جنة بعد و جنة پس ان بدن شریف او رسید و نداد و جای صورتها بعد عا و هت علیه قفا
 و الحیر و جنة اخی با ملا لا غاب بعد طلوعه من فقهه اخی طاری کلهانی پس بیدار بلند
 مبرکت که از رفتن کانه او باز آمد کانه از شدت مصیبت و در سست شدن بود و مبرکت
 ایماهی کماله شد و عالم از روش کردی و غروب کردی و در دنیا زمانه شب سپا کردی
 فی الصلوات الشکی فی انک ام هنو و فی و غریبه اسرار دکه مصیبت را نوشکایت که ایا
 مرا و دوری نور با هنک حرم با نعل و غریبه خود را ام التوب سلوا ام الهم عاربا ام الحیر
 مقهوراً ببعض مصیبة ایا شکایت کم نور هنک خود را با بیان کم در دل خود را ام التوب سلوا
 ام الهم عاربا ام الحیر مقهوراً ببعض صیبة ایا شکایت کم نور هنک خود را با بیان کم در دل خود را
 و حزن عالم خود از کلاوی و بدو تو اظهر من ضوضاء الشبانیة ام الرأس من غوغا کبد رین
 ایا شکایت کم از الحی عارض بهر ممر از ستمهای شکسته و با نعل من بخون خطاب و با سر و بدو
 که از انزله بلند کردند ام ارحل مقهوراً ام الممر ناعباً و الوسمه مقهوراً بخر لثیمه اباد و در دل خود
 بیان کنم از جنة ناراج شده ان با سب و از خون با ووی و از خون که زار و عتاب ندانند اندام

[illegible]

رزق الهم
 ويكثر الصالح
 ونفع العباد
 ان رزق ما
 لا يضر الله
 والفقير عبد
 العبد المذنب
 حامدا لله
 استغفر الله
 قاتوا
 قال غفر الله

[illegible][illegible]

[illegible]

اطفال و کوشان را از کوش زنان میجویند و بسیار بود که کوشواره و امه میشدند و کوش ایشان را
پاره میکردند بلکه بسیار بود که کوش بعضی را کندند **فَمِنْهُمْ مَنْ أُوتِيَ خَوْدًا مَسْنُونًا** و که **لَطَمُوا**
مِنْ خَدَّيْهَا عَائِقُ چهره پنداری کوشهای از زنان خود و شش جنبه منظر را که پاره کردند بجهت
کوشواره چهره بسیار را بچهره کردند و بدوروی آن دختران چید که **إِنَّا قَتَلْنَا قَرْبًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ**
وَلَمْ نَكُ لَوَاقٍ نَّبْتِیْ بَإِلْمِ إِیْمَانِهِ اما آن اسیران را تا زمان بر سر پیش من نهاده و هرگاه روهای خود را
بی سازم بدند بدست خود روی خود را از ناخودان میبوسیدند و تقدی علی **لَا تَأْتِیَ الْفِتْنَةُ**
زَاوَاهَا وَضَرْبُ الْعَدُوِّ بِالْأَسْوَطِ فَوْقَ الْعَوَاقِبِ ایشان را بر جنبه ایشان نشانیدند و نوشته
ایشانند بر و خورند و تا زمان دشمنان بود که بر سر پشت ایشان میزدن با بوی پودر آغلی و یاد کرد
با سار خود از قاطع دختر سیدالشهدا علیه السلام که اینجا عفت ببدن داخل چندی شدند من گوید و
بود مورد پرایم و در خلخال از طلا بود و عقیقش آمد و ناخالی از آن بام برین میگرد و کوبه میکرد و گفتم
مَا بِنِکَیْفَ یَا سَدُّوْا لَیْسَ فِی شَیْءٍ خَلْقًا مِیْکَرُ یُکَفِّ لَآ اَیْکِی وَ اَنَا اَسْلَمْتُ بِنَبِّ وَ سُوْلَ اللّٰهِ جَرَّ اَکْوَ
رَحَالَ آنکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم گفتم برهنه میکنی و آن گفت من سر من غیر من کیسه از این بر دین از او
جمع آنچه در جنبه های ما بود بردند حتی چادر را از پشت ما میگردند صاحب منافع محمد بن ابیطالب
الموسوی و اینکده اند که جمیع آنچه در جنبه ما بود بودند تا اینکه کوشواره در کوش ام کلثوم خواهر طاهر
حسین علیه السلام گرفت و کوش او را پاره کردند و زنان جامه که بر پشت داشتند از ایشان میگردند
شیخ خضر الدین در مفضل خود نقل میکند از زینب خانم دختر امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه که گفت
من پرورد چهره پنداده بودم مردی که چشمش از روی بود داخل چهره شد و آنچه در جنبه بود گرفت و جمیع
آنچه بر من بود گرفت و نظر کرد بدید که زین العابدین علیه السلام بر روی پوشیده خواسته از او از زپرا
کشید و او را بر زین انداخت و آمد بشوین و مقنعه را گرفت و در کوشواره که در کوش داشتم گرفت
ولکن کوبه میکرد گفتم باو که خدا ترا لعنت کند **هَنَکُنَا وَ اَنْتَ مَعَ ذَٰلِکَ** تنگی پرده حرم ما را کرد
و ما را برهنه کردی و با وجود این که بهر یکت گفت کوبه میکنم بجهت این بیمار و داد زینب میگوید بنشینم
امدم و گفتم خدا دست پای تو را قطع کند و در آنش دنیا بسوزاند تو را قبل از آنکه در آن اخراج شود
از علی **فَطَرَهُ** بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای او را بریدند و با آنش سوختند لا رحمة الله
چندین مسلم میگویند بخدا قسم که میباید زنان و دختران او را و عبا را که جامه بدن ایشان را از
ایشان میگردند چون بنزد علی بن الحسین علیه السلام رسد او را بدند که بفرش خوابید و مرض شد

[illegible][illegible]

شد بدادستند و با شمر علی القدر بود چنانچه از پادگان گفتند با ابراهیم گفتی گفتیم بحال الله القدر
الضمان ایا گوید که از ما بشمار این بود که بمیان است و بخود مشغول او را از ما میگردانند پس از آنکه
پادشاه از او دفع کردیم عمر بن سعد آمد نزد چنانچه از آن چنان شیونی و صحبتی دید و چنان که بر سر
کمان سنگدل با ایشان رحم کرد و گفت کسی داخل چغندر نان نشود و کسی منصرف از این بهار نکود
وان زنان با و اناس کردند که از اسباب ما افتادند باز زدند که خود را پیوسته با غلغله گفت
کسی چیر از ایشان برده و نماید و لکن بخدا قسم اگر چیر پس نداد پس چاه را مویکل از زنان
کردند و با چغندر ایشان که کسی فرار نکند چید میگوید و بدم زبانی از قبیله بکری و بیل که با شورش
در لشکر پیر سعد بود چون بدیدان قوم پیر پادشاه است چغندرانی خبر از پادشاه پادشاه
برهنه میگردد و شمشیر بر داشتم چنانچه روان شد و میگفت ای ال بکری و بیل آتشکینان
رسول الله کجا بپند طلب کنند کان خون رسول الله پس شورش ملعونش آمد و او بگو منزل خود برود
چرا بگو میگوید شیخ جلیل شیخ عبداللہ بن عمرانی بالذکر الاسلام و آخره و الله و ما الله بالفضل
داد از دلت اسلام کجا است چغندر خداوندی چغندر خداوندی هست و لکن بقیل و افعال کرد
پس پیر واکه میدانند که از قبضه قدر مشهورین میزند پادشاهان النبیل ما الله عما یبلون
عقول اید خزان فاطمه خاغل بنیاسد خدا از اید پادشاه کرده اند این کرده و خدا پیر اید اید
میکن بین الناس قاله شاهد و کل ایا جبار از شما میگردد و شما را به جواب میگردد و شما
ظالمون و حال نکه شما بگویند خدا باشد و کبل میباشد لب شعری اید النبیل لا
یروا بل اید رسول لبرونی بالعهود و علیکم من الذل و اکوان کجا است مادر شما فاطمه و مهر
بدر شما علم بر خیز و جد اجد شما که برهنه شد اید در میان دشمنان و ذلت و حقاری شما و فرود
و فاطمه صغری و ایت شد است که من در چغندر پادشاه بودم و فطر میگردم پدرم و اصحاب که پادشاه
شده بودند مانند کوسند فریانی و بر روی تل بیان انداخته بودند و بر اسیبهای مخالف و جسد
طهر اید پادشاه خاند و در فکر بودم که ایا بعد از پدرم بر میان چهر روی خواهد داد و پادشاه
با سرفرونا ایا ما را مثل مرغان ماهی کشند یا ما را اسیر میکنند ناگاه مردش سرخ از و فی روی پادشاه
با آمد و دنا از او میگردد پادشاه غلغله و ان زار آمد و ایند بکعبه بنو و کعبه بنو بر پشت زنان
بره و اید از او برهنه میگردد و ایشان بیکدیگر پیراهن برهنه ناله الجلاء و ابداء و ابداء و ابداء و ابداء
حسبنا لو کشید بودند و میگردد انما من جبر و جبر انما من جبر و جبر انما من جبر و جبر انما من جبر

[illegible]

وَقَالَ اِمَّا اَنْتُمْ فَاعْلَمُوا
اَنْ لَكُمْ اَلِهَةً غَيْرُ اللَّهِ
فَاَنْتُمْ تَكْفُرُونَ
وَقَالَ اِمَّا اَنْتُمْ فَاعْلَمُوا
اَنْ لَكُمْ اَلِهَةً غَيْرُ اللَّهِ
فَاَنْتُمْ تَكْفُرُونَ
وَقَالَ اِمَّا اَنْتُمْ فَاعْلَمُوا
اَنْ لَكُمْ اَلِهَةً غَيْرُ اللَّهِ
فَاَنْتُمْ تَكْفُرُونَ

وَجَعَلْنَاهُمْ جَنَّاتٍ وَنُجُومًا وَفَاوَارَاقًا مِثْلَ شَجَرٍ عَظِيمٍ
عَلَى الْأُفُوقِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ أَكْثَرَ النَّجْمِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَ هَؤُلَاءِ لَا يَنْفَعُهُمْ إِتْرَاءُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّهُمْ لَخَالِفُونَ

الشيخ

فلا تخجلوا من الدين الذي فقهتموه
فلا تخجلوا من الدين الذي فقهتموه

الاجتهاد في بيان ما مضى
وبالاجتهاد في بيان ما مضى

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

من الكون وقطاع

شیخ فضل شمس الدین عظیمی راجہ

بدرم و قد نصيب من
نصفه فاقه بانض
نصفه

معا وخلص نصفنا فاقطع
الى الجحيم وقتنا

علیه السلام نقل شد که در روزی که در برهنگی و اسب پیوسته بود بمیدان رفتیم که بدیدم منادی ندا کرد بپایانید و بدیدم حسین
 علیه السلام ای پادشاه من سوژان کنند کند باز در پانی که بی لکن این را بگو بدیدم چون بپایانیدم منوادم
 بر نشستم و بر جای خود فرار کردم من و عمامه بر خواسته و لکن من خواستم که از آن مکان دور شوم که بپایانیدم
 این عمارت من بدیدم و اما عمامه سر اسبی روانه فلانگاه کرد بدید و بگفت ای آنکه میواند که از
 دفع نماید تا اینکه خود را بنزد جسد مطهر آنحضرت رساند بدیدم که از کلام این طاووس و غیره
 میباید که انجیل حضرت بیدین اسفل شمع را هر یک شدند و از کثیری از اخبار روز و باران نیز مستفاد
 میشود و علمای شعراء نیز در مرانی و مضامین مذکورده اند اما احادیث از آنجه روایت علی بن سنان
 است که آنحضرت با فر علی السلام روایت کرده است در کیفیت شهادت آنحضرت که بیان فرمودند بخوبی
 که دل منک روایت میکنند و در آخر حدیث فرمودند و لقد اوتوه الخیول بعد ذلک بعد ان
 کشتن اسبها را و او را و اندند و اما از باران و آنجه فرمودند و باران عاصف است که از ناحیه مقدسه
 بیرون آمد و در کتب فراموش گرد است که خطاب میکنند آنحضرت تَطَوَّلَ الْخُيُولُ بِجَوَاهِرِ هَآؤُلَ
 تَطَوَّلَ الطُّغَاةُ بِجَوَاهِرِهَا الْحِمْزُ لَكَ وَكَلْبِي رَوَيْتَ كَرِهَ اسْتَكْرَ حُجْرَتِي لَزَادَ كَرِهَ نَدْفَضَتِي
 خَانُونَ عَرَضَ كَرِهَ اسْبَدَّ مِنْ بَلَى اَزَادَ شَدَّ هَآؤُلَ بَغِيرِ دُرِّ بَاكُشْتِ اَوْ شَكُشْتِ وَبِحُجْرَتِي شَبْرَ بَرِکَتِ
 اَو اَمْلَاؤُ تَوَسَّعَ دِیْسِ كَهْتِ بِاَبَا الْحَارِثِ مِنْ اَزَادَ كَرِهَ بَغِيرِ هَمَّ كَهْتِ نَامِ مَبَارَكِ اَلْحَضَرِّ رَاسِیدِ
 همه کرد و در پیش روی او راه افتاد و او را راه رسانید و بگفت دادی سید من در این نزدیکی
 شتر میباشد بگذر بگردم و اعلام کنم او را که فرستاده اند بدین فرزند پیغمبر پادشاه من است
 نمایند زینب را و اذن داد دفعه میگوید رفتیم نزد انبیر که گفت ای پادشاه من که در این امته می
 خواهند با حسین علیه السلام چه کنند علمای ما میفرمودند بَوَاطُونُ الْخُيُولِ ظَهَرُوا بِلَا نَدْفَضَتِ بَغِيرِ
 بریدن شریف و بنانند میگوید که بخدا قسم بدیدم که انبیر برخواست و او را نشد و من در عقبش
 رواندم آمد تا بنزدیک جسد مطهر آنحضرت چون شناخت جسد آنحضرت و روان مالید و خوا
 میمالید و فزع و زوای میگرد و از سر شب تا صبح اشک از دماغ جاری بود و جو قصید شاد عجا
 بیدین میخواند این زاده و خانه شدند چون بنزدیک فلانگاه رسیدند و انبیر را بدیدند و رسیدند
 بر و گفتند بن سعد گفت این را بنهان دادید و بنیو و الشاعر اصْدَرَتْ حَوْنِي وَحَلَى اِلَا لَوْ عَلَهُ
 حَطَرٌ فِي عَدُوِّهَا الصَّمْرُ حُرِّ اَبَادَ اَرَانِسْتِ که سخن علوم الهی و محمل رموز نامتناهی بود از ادراک
 نمکند بپایان اسبها وَجَبْمُ كَلَّ الْاَفَاكُ وَالْاَرْضُ كَوْنَتْ بَطْلٌ فَلَمَّا مَارَ بِهَا صَمْرُ حُلَّ اَبَا بَدَّ بَكْ

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

١٤٢٠

مجلس

فوق

فصل في بيان

الحمد لله

التفتيش على الحسابات

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل في بيان صفات الزوجة

1

عجله مصطفی اید و در چهار مصطفی میباشد که ایشانرا اسیر کرده اند هذا الذی قد كنت تترقب
من جلد و در حبس آنها ایستاد که در همین حبس است که هفت کلوش را میبوسید و آنرا
بوسه داده و از دم شمشیر بریدنش بعد از آنکه بار سوار شود لای هر یک از آن درمضانها باران
این بدنی که در اغوشش پرورش دادی اخوا و از او بهی و خاک کرم صفا انداختی پس اغلو و باران
پر خون و دلربایان و سینه سوزان و در بجانب سر شهید کرده و میگفت فدای تو شوم ای مظلومی که
لشکر نادر و زده و تسبیح کرم نداد فدای تو شوم مظلومی که نوازا کون کرد ندای تو شوم
حق قضای العیال حق قضای تو شوم شهید که نوازا و نداده و کشتند و زای تو شوم مظلومی
که نوازا لب نشنود شهید کرم ندای تو شوم شهید که نوازا و نداده و کشتند و زای تو شوم
آنکه در سفر فتنه ماهینه امید ناز داشتند با شوم و نه حجر حجی هیس که زخمهای تو زخم بدن بر آید
بفدای تو شوم ای شهید که از دشت فطر از خون جاری میباشد بفدای تو شوم ای شهید
خدا بفدای تو شوم ای نورد به قاطر هزار زای که بود تو الله انکنت کل مدی و عد و بخدا
هم که هر دو سست دشمن را بکوبد در او در بعضی از روایات زاده شده است که گفته اند که اب
از چشمهای ای سبأ محال خارش بود و چشمها ایشان از آید به ایشان تر شد بود صاحب منتخب شیخ
فخر بن زید که در کجور ام کلثوم برادر مظلوم خود ناله کرد که با بدن برهنه و زخمی افتاده و بارها
بر آنهم شریف بدن لطیفه زده خورد از آن بالای شتر و زمین نداشت و در روان بدین مظلومی
اغوش گرفت که بگوید نه میگفت با و رسول الله فرزند تو ایمن که بجس و کفن برون افتاده و در دنیا
جانه عیار او را کفن پوشانید و بدنش را بخون کردن غسل داده شده و اینک اهل او را که انباش
اسیر کرده اند و بدنت را بر طرف میدوانند و دوشه بدنت که دفع شر او ایشان نماید و اینک شر
تو است که با سرهای او را در شریکها زده اند چون انجاعت بیدین مطلع شدند و را بر سر آن
ان بدن شریف جلادان را بطاوس و این میکنند که سبک چون بدن مطهر بدن را بیدر و خاک
و خون غش و بد و روان مد و خود را بروی آن بدن شریف انداختند و بدنت که شتر
زد و میگوید در عالم غش شدیم که بیدر و زوارم میگوید شبعی ملائک شریکها که در
فاز گرفت و او سقیم بفرست و شهید فاند و خوشی اینش عیال من هرگاه او خوشتر از خوشی من
کند و هرگاه غریب باشد که را بیدر و عیال من ندیده و نوحه کنند و انا ایضا ندیدی
من غیر حرم من و تو و غیر از این بعد از انکه عجله مصطفی اخوان فرزند پیغمبر شما که در جگر

[illegible]

وَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَواتَكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

من بدو را هم در حق تعالی
 ایها الناس ان انزلوا
 العلم والادب والادب
 علم الحسب والادب
 من بدو را هم در حق تعالی
 ایها الناس ان انزلوا
 العلم والادب والادب
 علم الحسب والادب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَأَشْرَفِ الْمَقَرَّبِينَ وَأَفْضَلِ
 أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ مُحَمَّدًا وَآلِهِ الْأَطْيَبِينَ وَأَرْوَمَةِ الْأَتْجَبِينَ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ
 خُصُوصًا عَلَى تَحْلِيلِهِ وَفَرْجِهِ وَسُطْحِ الْأَمِينِ الْكَبِيرِ الْمُتَوَكِّلِ مِنَ الْمَاءِ الْمَعِينِ الْمَذْبُوحِ الْأَهْلِ وَالْبَيْتِ
 النَّهْيِ الْأَطْيَبِينَ وَالْأَهْلِ الْمَعِينِ صَاحِبِ الدَّعَايِ وَالْأَقْدَانِ وَالْحَمْدُ الْمَوْضُوعُ مِنَ الْأَجْبَحِ الشَّلَاةِ
 وَالْأَرْسِ الشَّهْرِ الْبِلَادِينَ الْفَتْحِ الْبَاعِثِ الْعَالَمِينَ وَالشَّيْبِ الْخَصْبِ عَنِ طَلَمِ الْبَرْقِ الطَّاهِرَةِ
 الْفَارِغِينَ خَرُوفِ الْخَبْرِ مَسْلُوبِ الْوَدَاعِ مَسْئُولِ الْخَبْرِ مَقْضُولِ الْفَاءِ مَذْبُوحِ الْفَاءِ مَقْطَعِ الْخَصْمِ
 سَيْفِ الشَّعْرِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ الْمَذْبُوحِ بِأَمْرِ الْعَيْنِ ابْنِ الْقَيْنِ الْأَيَّامِ الْكَبِيرِ وَاللَّيْلِ الْغَيْرِ الَّذِي
 هُوَ الْخَلْقُ أَمَانٌ وَلِلْعَاقِبَةِ سَيِّدٌ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ الْحَبِيبَ ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهَبْدٌ فَقَدْ قَالَ قَدْ جَاءَ
 كَمْ وَكَوْنُ جَنَابٍ وَعُيُونٍ وَذُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَفْعٍ كَانُوا جَاهِلِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثَهَا قَوْمًا
 آخَرِينَ فَأَنْتَ عَلِيمٌ بِمَا نَسَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا إِلَّا مَنَّكَ بِرُوحٍ وَرَدَّكَ رَجُلٌ وَوَدَّكَ مَنْ كَفَّارٍ
 وَهَلَاكٍ أَتَى بِجَهَنَّمَ بَكَرًا مِفْرَافًا بِجَهَنَّمَ كَلَارَدَنَدَ رَدَّكَ رَجُلًا وَبَاغْتَا نَهَا وَجِشَهَا
 وَزَاغَهَا وَخَوَانَهَا كَرِيمٌ مَنَّا زَلَّ وَفَعَلَهُ كَرِيمٌ رَايَدَنَدَ رَجُلًا هَلَاكٍ أَتَى
 بَكَرًا مِفْرَافًا بِجَهَنَّمَ كَلَارَدَنَدَ رَدَّكَ رَجُلًا وَبَاغْتَا نَهَا وَجِشَهَا
 وَزَاغَهَا وَخَوَانَهَا كَرِيمٌ مَنَّا زَلَّ وَفَعَلَهُ كَرِيمٌ رَايَدَنَدَ رَجُلًا هَلَاكٍ أَتَى

من بدو را هم در حق تعالی
 ایها الناس ان انزلوا
 العلم والادب والادب
 علم الحسب والادب
 من بدو را هم در حق تعالی
 ایها الناس ان انزلوا
 العلم والادب والادب
 علم الحسب والادب

من بدو را هم در حق تعالی
 ایها الناس ان انزلوا
 العلم والادب والادب
 علم الحسب والادب
 من بدو را هم در حق تعالی
 ایها الناس ان انزلوا
 العلم والادب والادب
 علم الحسب والادب

[illegible]

ابن عوف بن مالك
ابن زياد
هو القائل
مسير في
رجال الله كما
قال الربيع بن
أبي عمير
ابن عبد الله
الأنباري
ابن عوف بن مالك

三

اصطفى منهم الطائفة والاراد
 وجرد صاحبها
 ضررهم ليسف
 وعن القبر و
 وكين على الشمال
 كين على اليمين
 الكناز خرج
 الله عليه خاتمة
 الحسين صلوات
 بالان نارار
 علا وجهه صلوات
 والاراد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سورة الفاتحة

خ

المختل
المعروفون بنزل الخفي
من يمشي على ما لا يرى من حسن صلوات الله
عليه وسلم وهذا من حسن صلوات الله
عليه وسلم ما لا يبينان المعقول وقال
ما وراء صدقته ما فعلك يوم
الطوف قال ما فعلت شيئا
اذا حدثت بك الحسب صلوات
الله وسلامه عليه من شوقه
فبلى اوهبهم عندك ذلك ففعل
بشيء لم تفعله وبشيء لم
تصنع ففعلوا وبشيء لم
وتد اشع من الاكل ففعلوه
الشرف على الموت زوجه
عليه السلام

بِالْحَقِّ عَنِ النَّبِيِّ اِنْ شِئْتُمْ كَرِهَ الْاِجْمَاعُ بِوَاقِفٍ نَزَّهَةٍ اسْتَمَرَ انْكَرًا مَرَكَبَةً اسْتَوْدَعَهَا طَاعَتُ مَا ظَلَمَ
وَانْدَوَى رُفُوفَتِهَا سَكَنُهَا نَجْوَى مِنْ اَمٍّ طَوِيلٍ كَرِهَ فَرْجُهَا حَبْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَدَّ كَرِهَ جَوَانِي كَرِهَ كَانُهَا
دَرْدَا خُشْدُ حَضْرَتِ فَرْمُو دُجْرًا مَكْرِي كَهْفُ مَا دَرَمَ اَزْ دَنْيَا رَفْتُ مَبُوصَبٌ وَصَلَابُ مَالٍ بُوَدُ
وَمَا كَهْفُ مَعْدَا زَمَرْدَنِش كَارِی نَكَمَ بَلْعَدُ مَثُ فَوْعَرَضُ كَمَ اَمْرًا وَاپَسِ حَضْرَتِ فَرْمُو دُجْرًا مَكْرِي
بَنْزِ اِنْ ضَعِيفَةً بِوَاقِفٍ نَزَّهَةٍ اسْتَمَرَ انْكَرًا مَرَكَبَةً اسْتَوْدَعَهَا طَاعَتُ مَا ظَلَمَ
اِسْتَادُودَ عَالَمِ كَرِهَ جَوَانِي كَرِهَ كَانُهَا دَرْدَا خُشْدُ حَضْرَتِ فَرْمُو دُجْرًا مَكْرِي
اَللّٰهُ اَلَا اَسْتَبِیْنَ بِاَحْضَرِ نَظَرٍ كَرِهَ دُخْلُهَا مَوَلَایَ وَفَرْجُهَا مَرَكَبَةً اسْتَوْدَعَهَا طَاعَتُ مَا ظَلَمَ

ملازم میگوید امر کن پس آنحضرت داخل شد و بر پشتی نشست گفت و صدق کن خدا رحمت کند تو پس
 از آن مال خود را بپان کرد و جای از ایشان داد و گفت ثلث از آن برای تو قرار دادم که هر که خواهد
 از دوستانش بدهد و ثلث دیگر بدو بدیهم اگر او را از دوستان خود میدانی و اگر او را از غایب
 میدانی از این خود بداد که مخالفی را بخری و اموال مؤمنین بمیشاید پس آنحضرت را الناس که یک
 بر او نماز کند و او مرادش نماید پس ناگاه سهیل که برکت بجالا دل محمد هم چند آنجا اول جود یابست
 اخي ارحم الراحمين و آبرو فهمم که ساعه تدری و انما هو التمتع في عمارتها فلو لاها
 بان وند یابست و هم جگر او داد و در آیه عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ عَلَى
 الرُّسُلِ كَلِمَةً كَانَتْ بَيْنَ رُسُلِهِمْ مِنْ بَعْضِ الْأُمَمِ فَقَالَ أَدَمُ وَأَرْسَلُ مِنْ بَعْدِ أَدَمَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ
 الْحَلِيفَةَ وَمَا عَنْهُمْ تَخَيَّرَ رَسُولُ بِيَانِي بَلِ الرَّسُلُ فَمِمَّا بَدَأَ جَنِّ أَدَمَ وَأَمَّا سَمْعِلُ عَصِي
 السلام را از پیچ خواندند چون جان خود را در راه خدا فدا کرد و پیچ را مظلوم نامیدند و حال آنکه
 بحدی را بجز اینکه او آتش و سرش را داد مجلس نظام ستم کار حاضر کردند زبانه نبود و اسمعیل را
 بجز آنکه دست پابند و کار در بر حلقش گذاردند کاری نکردند بیع و مظلوم او بود که بدش را
 نهد و پنجاه زخم زدند و سرش را از پشت کردند نش بریدند و عباسش را بر سرش نهادند
 بنزد که دانند و برب دندان او زدند و عباسش را در مجلس آن حاضر کردند و در
 بل شرباب باو ندادند و هر چند ناله و اعطاس کرد و او رحم نکردند بعد از وفاتش اب و مرادش
 پسند که آثارش را در طرف کند چهره بگو میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لاخر فی الله
 وَلَا تَقْرَأْ لَهُمْ إِلَّا بَعْدَ الْحَسْبِ وَهُوَ مِنَ الْمُسْقِطِ جَبْرُ دَرْدِ بِنَا وَاهِل دِنَا وَزَنَدِ دِنَا بَنَشْتِ بَعْدَ
 تَشْنِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَانْجَبَا وَكَوْنُوا دِنَا وَزَنَدِ بَعْدَ قُرْبَى إِلَى ابْنِ التَّوَادِعَاتِ الْحُرِّ وَهَذَا الْمُسْتَبِ

[illegible]

عند ذلك
واضحاً في غايته

اینست و ای اهل کوفه که در کوفه
 از این قاصد عین حق و حقیقت
 منم احاطه با این کلمات و این
 فی ذلک من لا یدرک فیهم فقال
 فقال اهل بیت علیهم السلام
 که اخبار و افعال و احوال و
 الاذی لا یدرک فیهم فقال
 عالم منک فان اردت ان تدبر
 قال له کما فی الامم و الامم
 معانی عن حق و حقیقت و حقیقت
 امر بنی علی و بنی علی و بنی علی
 استند بنی علی و بنی علی و بنی علی
 اینست و ای اهل کوفه که در کوفه
 از این قاصد عین حق و حقیقت
 منم احاطه با این کلمات و این
 فی ذلک من لا یدرک فیهم فقال
 فقال اهل بیت علیهم السلام
 که اخبار و افعال و احوال و
 الاذی لا یدرک فیهم فقال
 عالم منک فان اردت ان تدبر
 قال له کما فی الامم و الامم
 معانی عن حق و حقیقت و حقیقت
 امر بنی علی و بنی علی و بنی علی
 استند بنی علی و بنی علی و بنی علی

ما جئکم حتی نصرکم به بالطف من عفر الخد بر بخورگا بعد بخدا قسم بنامدم بشو شما که بعد از آنکه
 ابن علی علیه السلام را بدیدم که در کربلا در حالتی که او را آتش بودند و بدنش شکافته بودند و در طرف
 بجای مانده بودند و حوله قیصر ندی خورهم مثل الخبیج یفشون الدی نوگا و در اطراف بدن
 او جوانانی چند بدیدم که خون از کتای کمرن ایشان میریزید که ایشان چو اعنای دله هذاب بودند
 که هر ظلمتی از نور ایشان بر طرف میشد و قد حنت قلوبکم کاصاد فمهم من قبل ان تتلافی حرقا کحوا
 قعاقه قدر و الله باغره و کان اخر قضاء الله مقدورا اه بجهت حق که اندم شتر خود را و بجهت کرم
 بلکه در بایم ایشان از ایشان که حور بان بهشت را امل فاف کاند و بجوار رحمتی واصل شوند پیش
 شد مرا اندر بر اطراف و این امر از امور معنویه بود که فضا و فدا و طی مران جار شده بود کان الحبس برجا
 بتضاء به الله تعالی لم اقل زورا حسن علیه السلام چو ای بود و رو شده دهند که عالم را با نور خود
 نموده بود خدا میداند که دروغ نیست اینچنین که حکیم صلی الله علیه و آله علی جمیع نعمته قبر تحسین حلیف
 الخیر مقبورا مجاورا رسول الله فی عرف و الوصیه و الصلوات و منیرا و رحمت خدا بران بدن شریف
 جسم لطیف را که در جبین علیه السلام از اندر بر کوفه و ان دو واقع در عرف عالم بهشت مجاور و پیغمبر خدا
 او و جعفر میباشند تا چون بن اشعار را شنیدم که فخر خدا و رحمت کند تو کهستی گفت من بزرگ و شریف
 از فدا اینچنین رفتم و بدیدم خواستیم حسن علیه السلام را باری کنیم و جان خود را داده او و مواسات تمام
 چون از حج فارغ شدیم بجهت کربلا که بدیدم که بیکدیگر میزدند و رو میزدند و رو میزدند و رو میزدند
 روز منی انداخته بودند بن قول و پند و اندک است از او و بن کثرتی که گفت خبر داد مرا جلدی که چون
 حسن علیه السلام را شهید کردند چنان بر او کردند و این ابیات را ایشان شهادت پادشاهان خود
 بالعبادیک فقد حق الخیر انک ابن فاطمة الذی ورد الفرات فاصد فیما یجسم جود و بخشش کن
 خبر نهاد حسن علیه السلام محقق شد پس که بکن و انفرزند فاطمه که بر سر آب نوات رفت و سر آب نکر
 الخیر بیگ شوها لیا انی من الخیر قبل الحبس و رقطه نقا لذیذ من خیر جماعت چنان میگفتند
 ز روی اند و چه خبر بدید که حسن علیه السلام و احباب و اکر اند فیه با دین جز که بدختری میباشد که
 فلا یکنک حرقه عینا و انک لا یکنک ما حرق عرف و ما حرق الخیر پس هر ایند الله بر تو
 که هست از روی سوزش قلب در هر شام و صبح و منتهای خواهد بود که بکن ما بر تو مدامی که در کربلا
 شود و مادی که در حق یار و برادر و ایضا در کتب میر و روایت شده است از حکیم بن طلحه که او روایت
 کرد از ابو یاسر سلمان و او از علی بن خرو که گفت شنیدم از زنی که میگفت من صدای خود را چنان
 شنیدم که گویا از کربلا میآید و میگوید که ای کربلا ای کربلا ای کربلا ای کربلا ای کربلا ای کربلا

اینست و ای اهل کوفه که در کوفه
 از این قاصد عین حق و حقیقت
 منم احاطه با این کلمات و این
 فی ذلک من لا یدرک فیهم فقال
 فقال اهل بیت علیهم السلام
 که اخبار و افعال و احوال و
 الاذی لا یدرک فیهم فقال
 عالم منک فان اردت ان تدبر
 قال له کما فی الامم و الامم
 معانی عن حق و حقیقت و حقیقت
 امر بنی علی و بنی علی و بنی علی
 استند بنی علی و بنی علی و بنی علی
 اینست و ای اهل کوفه که در کوفه
 از این قاصد عین حق و حقیقت
 منم احاطه با این کلمات و این
 فی ذلک من لا یدرک فیهم فقال
 فقال اهل بیت علیهم السلام
 که اخبار و افعال و احوال و
 الاذی لا یدرک فیهم فقال
 عالم منک فان اردت ان تدبر
 قال له کما فی الامم و الامم
 معانی عن حق و حقیقت و حقیقت
 امر بنی علی و بنی علی و بنی علی
 استند بنی علی و بنی علی و بنی علی

اینست و ای اهل کوفه که در کوفه
 از این قاصد عین حق و حقیقت
 منم احاطه با این کلمات و این
 فی ذلک من لا یدرک فیهم فقال
 فقال اهل بیت علیهم السلام
 که اخبار و افعال و احوال و
 الاذی لا یدرک فیهم فقال
 عالم منک فان اردت ان تدبر
 قال له کما فی الامم و الامم
 معانی عن حق و حقیقت و حقیقت
 امر بنی علی و بنی علی و بنی علی
 استند بنی علی و بنی علی و بنی علی

وَشَادَى بِالْحَسْرِ الْعَبْدُ
كُلَّ قَتْلَةٍ مِنْهُمْ فَأَنَادَى

فَبِضِّ الْمِدِّ وَالْعَادَةِ جِئْتُ
عِنْدَ الْحُكَّامِ

الليل فقال عامر

من خواص و فوائد
ای که در این کتاب
موجود است و در
کتابهای دیگر
نمیباشد

لو فون فی حوضه جملوه
او بعد او ناد

روشد و ایدیه
او و جلیبر الی
بی

و حبلہ با شما میگرد و هنوز از بد ما از نور شما آینه اندوده مثل شما از نیست کرد شسته خود را
 محکم شما میاید باز میگوید شما بی همان رسته خود را گسختید و بکفر خود بگسختید نیست در میان شما
 مگرد عوای به اصل و سخنی باطل و متعلق به زبان و عیب جوئی دشمنان نیستند شما که مانند کاه
 کرد و مزبله و شب با نفره کرد و بش بافر گرفته نه نوشته از برای اخرون خود فرستاده اید و خود را بخند
 در جهم کرد اید ابل سگون و نخوتون ایچ الله فابکوا کثیرا و اخصکوا فیلدا ابا که بر و ناله میکنند بلخی
 قسم با بدیسا بگویند و کفر چند بدیعتا را بد و او را بخند کرد و بد و این عار را هر که از خود مینوا
 شست و لایق و خضون قتل سبیل خاتم النبوة و بعد شهاب اهل الجنة ایا چه ناله مینوایند کرد
 و از خود مینوایند و در کرد و لوث کشش جگر که مشا خاتم پیغمبر را و سپید جوانان اهل بهشت حمل از بر
 کردند کان و پناه ده مانند کان شمار و روشن کنند چرخ شمار و کیم که سخن و ادب خود را از او فرا
 میگردید بد کاهی کرد بدیعتا را در رحمت خدا از شما دای و شما ای اهل کوفه مانند رون آتی کبید
 رسول الله فرایتم و آیتی که آبر و نام و آیتی دم که سفکم و آیتی حرمه هتکم ایا میاید بید کیم
 جگر که شمای پیغمبر را یاره و یاره کرد و بد و چه پرده کجاست از نخل در آن و را میگرد و بد و چه خونه از نور
 بر کز بد او را بخند و چه حرمه را از او ضایع کرد بد او بدیعتا را در ملک شد بد کز صبی و اسما را
 فرا کشت با نفعی کرد بد که از اسمان خون بارید و آنچه در اخوت ظاهر کرد و از انار این اعمال عظیم تر خوا
 بود پس سبک شمار بد از این که شمار اهل سنت داده است از را که او بخیل بنمایند در عقاب خاصا و بی
 نرسد از این که هنگام انعام او بگذرد و پروردگار شما که این کاه ظالم است و بر او با غلب و بیکد
 الحکر سوزند و محنت در میان شعار را خوانند ماذا تقولون اذ قال ائینکم ماذا اصنعتم و انتم اخری
 با اهل بی و اولاد و مکر ففهمهم اساری و فهمهم ضرر جواریدم الا چه حوا اهد کف بر حوا پیغمبر
 در وقت که سوال کنند از شما که چه کرد بد شما که اخراقتا بود بد شما با اهل بیت و اولاد بر کز بد و من بعضی
 اسیر بعضی را بخون غلطان نمودید ماکان ذالجرای و اضحی انکم اذ تخلفونی بسوء فی ذوی رحمة
 این جزای من نبود که بعضی حقوق من یا فریاد و اولاد من این نوع ظلم کند این کاخته علیکم ان تجلکم من
 العذاب الذی لودی علی ادم من هم پریشان که ناز شود علی سبک بر طوع عا دنا ز کرد بد من روی خود
 از ایشان که داند دای گفت بخدا قسم که مردم از کف نکوی جگر که کوشه قاصه زهره عیب تلجر رو داد که
 حال خود میگردید و شمای خود را بدندان میگردید هر چه بر را بدیدم که بر چپوی من پستاده بود
 چندان که پس از آن نمود که در پیش از ادب بد اس نشد و می گفت با ای کتم و حی بد و مردم بد ندای شما

البهائم والوحوش
 ونذرني وصلواتي الان
 مثل ذلك قال فلما فشت العيون
 واطلع على القلوب كجبال الان
 وانفتح فضاء الاربعين
 الرجل انك في فضاء الاربعين
 لعلنا نضولون في خلاة عد
 فقال للربهم ما نرضى ان يكون
 في جوار الله تعالى ولده
 جوارا لم يرضى وخالقه
 الحسن والحسين وخالقه
 صلوات الله وسلامه عليه
 اجبين فان قلوا فان الله
 بينا وبينهم قال فذا سمعنا
 الحكماء خادما لهم اضع
 جلالا وحسنا وقال في
 نفس سدد والله ارحم
 بعباده من نفسه وانما
 يرمي القباة اذا وضعت
 يد في الله ورسوله وما العبد
 وانما كذا قال في العبد
 من الذين على اهل
 نظام العالمين

واريد ان نعلم ان الله عليه
وفد حسن بن علي بن الحسين
عليه السلام كان في هذا
البحر الا انهم لم يروا
هنا الا ما هو في
وفد حسن بن علي بن الحسين

من الناس من يروى عنه كلامه واشهد عليهم انهم لم يرووه

المختار

[illegible]

وای بر شما بامید باند که چه کردید و چه امر عظیم فرمودید که بشاید و چه کاهان بر دین خود باز کردید و چه
 آنچه چهره زنان مکرم را جمعیت انداختید و چه دغزان معطر را و هنر کردید و چگونه اموال را از ایشان
 غارت کردید و قتل گنجینه را از ایشان کشتید شما بفرین خلق را بعد از پیغمبر و رحمان خدا شما را
 شد آگاه باشید که دوستی خدا همیشه با اندو و لبا هیبتان و لشکر و خاسر بعد از آن است که از او را
 خواند و دل عالم را کباب کرد قتل آن صحیح صبر اقبل لا یقتلکم فی حین نارا و عا بنو عدو را در روز کولور را کشتند
 روی ظلم و صبر کرد و مظلومین پس وای بر شما و در باشد که مراد شده شود بهانی که در روز ثانی آنها
 مبادند سَعَتُكُمْ و مَا و حَرَّمَ اللَّهُ سَفَکَ و حَرَّمَ الْقُرْآنُ ثُمَّ جَاءَ الْأَقَابِیْرُ و آیا ایشان را کفایت می کرد که سَفَکَ
 حَقًّا بَقِیَّةَ حَلَدٍ و بچند شما خوشی چند را که خدا و رسول خدا و پیغمبر از او حرام کردند پس جثاوت ملا شما
 با دشمنان و پیغمبر و بنی محمد در جحیم خواهد بود و آنرا که یکبارگی در حیات علی اخی علی جبر من بعد النبی
 سَبَّوْهُ و بدیع عرب و سَفَکَ و مَلْکَکَ عَلَى الْقُرْآنِ و آیا لبس بچند بد رسیده که من نازند ام بر او درم
 که بفرین خلق است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و او ام کریم بکریمین شد بدی مثل بارش نداشت
 من همیشه جاری خواهد بود و هر که در بدام خشک خواهد شد از کهنکوی فرزند فاطمه علیه السلام در حرم خود
 در آمدند و صدها بیکریه و فحش و لعنت کردند و در زمان موها را بر نشان کردند و خانه بر سر بچند
 و دروها را از ایشانند و طایفه بر و زردند و فریاد و آوار و و احمر ناه و کشتند و در مردها را
 خود را کردند و صدها بیکریه بکشتند و شورشی در خلق افتاد که مثل آن کینه بد بود بعد از آن سید
 الساجد بن العابد بن علی بن ابی طالب علیه السلام در خلق و در وقت الحزن و انساب اشرف طایفه الحرف
 علی بن الحسین علیه السلام را بدین ریخ و خیف و صغیف یاد ستای غل و زنجیر در آورده شد و با جک سوزنا
 و بدیده نمناک اشاره با نفوسم کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند پس برخواست حمد و ثنای الهی را
 بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد پس فرمود اَیُّهَا النَّاسُ مِنْ عَرَفَ فَقَدْ عَرَفَ مِنْ لَمْ یَعْرِ فَافْتَنَا
 عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ اِیَّطَالُ اِیَّکُمْ و خلق هر که را شناسد شناخته و هر که نشناسد پس بداند منم علی
 الحسین علیه السلام اِیَّطَالُ اِیَّکُمْ اَنْ لَمْ یُذْکَرْ اَنْفَرَانِ مِنْ غَیْرِ عَلِیٍّ و تراش منم فرزند که او را در کار و آ
 سر و بدند بدین اندک و ایمنی کرده باست که او را شکاف دهند یا مان کسی خورده باشد که او را مضای
 نمایند اَنْ اَنْ لَمْ یُذْکَرْ اَنْفَرَانِ مِنْ غَیْرِ عَلِیٍّ و اَنْ لَمْ یُذْکَرْ اَنْفَرَانِ مِنْ غَیْرِ عَلِیٍّ و اَنْ لَمْ یُذْکَرْ اَنْفَرَانِ مِنْ غَیْرِ عَلِیٍّ
 کردند و ما اش را بجا آورد و بعد از آن را امیر کرد و منم فرزند که او را در راه خدا شهید کردند و
 صبر و زهد و محبت و غم را کافست آنها الناس شما را منم بدیدم که با امید باند که شما نوشیدم مکاتب

من راس النور
على كنف فراسه ففطن
ورميه من طوره ففطن
على صلبه ففطن ففطن
لى من انت ابوك ففطن
عدوا لاسما اعجل ما اكفر فافا
ابوهم من ذاك الاكفر فافا
الذى كنت بالامس ربها فافا
فكنته الله تعالى منك فافا
السبه على طلع فافا
افول بالانوار الحسنة فافا
فلنذرت اسوئته فافا
فما الجود وكان شوقه
خطبه خفا فافا
النساء عليه فافا
لبن يوم فارقت الكوفة فافا
ابا وكانه فافا فافا
في طيله وهو فافا فافا

المختار من كلامه عليه السلام في بيان ما ينبغي من الخصال
على الأخص في بيان ما ينبغي من الخصال

كنت هذا زمانا شاهها الامير
 هذا الراي الذي صحت فاكنت
 فاعسك فامتن بريريهن اللعن
 وهذا اسم فض عليه من الاول
 الى الاخر ففجعتا عنه والعسكر
 وكنت نصر القادر ومما فعل
 فقال الخيال ما كان منه فقال
 الاذي من الامير وما ادري ان
 ايها الامير من الامير فقال
 انه من قال فقال برهم فقال
 صلي عليه قال فقال برهم فقال
 ما فعلك امير فقال برهم فقال
 المختار ففجعتا عنه والعسكر
 فاعسك فامتن بريريهن اللعن

بر پدرم و با او عهد و پیمان فرستاد و بپدر او را پاری نکرد و پدر او مقرر شد که پدر پسر است
 شما باد و پسر از برای خود با خون فرستاده اند و با پسر چشم نظر می کند بر پیغمبر خدا و فرمود ای پیامبر
 که شما بگوید شاعر عرب مرا کشید و پرده حرم مرا درید و پدر پسر شما از امت من نیستند و او میگوید
 هر طرف صدای آنها دردم بگو به بلند شد و بیکدیگر می گفتند ملا آمد شد پدر و خبر نماند پدر پسر
 فرمود خدا رحمت کند کس را که بکشتن مرا قبول کند و وصیبت مرا محافظت کند در خون خدا و رسول
 او را و اگر مادران در تبلیغ و رسالت نایب حضرت رسول لازم است پس هر یکی گفتند یا بن رسول الله ما هم
 نو را می شنویم و مطیع تو می باشیم خواهناختن تو ایم و جنگیم با هر کس که با تو در جنگ است و صلح
 با هر کس که با تو در صلح است از پدر و از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بپار می شویم حضرت فرمود و شما بپشت
 افتادان مکاران دیگر تا کول شما بخورم یا این عهد که با من می چنان کند که ما بدادیم که پدر پسر
 جراحات ما بر نشد پدرم و اهل بیتش را و پرور کشید و هنوز فراموش نکردم مصیبت رسول خدا را
 و مصیبت پدرم و برادرانم و دشواری مصیبت هنوز در سینه هست و تلخی هنوز در کلو می هست
 و غصه آن در سینه هفتش است شانه پر ما با شید و نه با ما شمر می چند خواند که دل خالها را کباب
 کرد و از مسلم حصار ملافت شد است که گفت پسر ناد مرا طلبید و از برای مریت دارا لایق و خود
 دو کوفه و زنی مشغول بر بنائی بود که ناگاه صدای غروش و فریاد زباز از اطراف و نواحی کوفه
 استماع کردم بخارجی که در پیتم بود و زباز از اسفند کردم که بسبب فریاد و فغان چیست گفت
 بر پدر پسر خود که بود لشکر این زباز بجنگ آورده بودند و او را کشند اند سر او را حال داخل شهر به شکست من گفت
 ان خروج کنند که بود گفت حسین بن علی بن طالب علیه السلام من از ترس خادم چیزی نگفتم صبر کردم
 از نزد من رفت پیش سینه که بیک الوه داشتم چنان بوری خود زدم که نزدیکی بود بدشام گویم و شود
 پس دست خود را شستم و از پیش خضر فریادم و رفتم بشو کا سه کوفه و مردم را دیدم ایستاده منظر
 و سرهای شهیدانند ناگاه غریب بچل کجاوه و محل بر چهل متر بار بود که در آنها بودند نان و آوله و فاهر
 و پدر مکان رسول خدا و از اعیان آن محسنی تعویذی و طهارت و ادب و تخریب ما ناگاه دیدم عابدین
 علیها السلام را که سوار بر شتر رهنه بود و اعضای شریفش بی روح و خون از تنهای بدن نازنینش میخ
 و با نخالاشان زده شده شریفش میخ میخ بود با ائمه السرخه لا سبیل لغمک یا ائمه لم و اخی جد نافه
 ای پدر بن ماها احد را ندیده است و او را رحمت نکند شما را که دعا بپسند ما نکرده بد در باب ما لو ان
 رسول الله جمعنا يوم القيمة ما كنتم نقولوا و در روز قیامت که نه پیغمبر جمع شویم یا جواب پیغمبر خدا

طاب عينك وعاف
 ايديهم قال وساد يافقه
 يومه ووليتهم خافوا
 على عسكرهم خافوا
 عرضوا على الامم فظفوا
 اعمهم وصار كل واحد يطلب
 الامم لنفسه في الخند
 سيفه واربهم عسكرهم
 وقادوا بالانار انهم
 صلوا الله عليه حاولوا
 الشوق فاكرا لا ساقه
 وفقدوا كل شخص به
 وقفت في الخند
 المملوك واخذ
 حكاية خند
 اعمهم واسنارهم
 وما اطلق فيهم احد فنجوا
 للقلع واناله من كثره الامم
 ولا تعددوا بعضا اقل الى اراج
 وبعضها على ارجل في العادل
 رجب الدين والاموال والتبديل
 وحلوا التبع الى كثر
 وجهه يدون

على سيدنا
فعلنا
مولىنا
عليه السلام
ويعني
عليه السلام
والسلام
ودادنا
عليه السلام
وودادنا
عليه السلام
وودادنا
عليه السلام

12

المختار
تعالى ونصره وادبره والاد
اعلم ان قال في ثم انما يخرج منه
وجبر ليس عليه بين باد المعصية
الحال ان يخرج من الحساب على ما
قالنا داخل عليه وهو في ذلك
فوضو بينه وبين غيره في
وتدبر لما بيننا انما دخل على هذا
اللعن انما سألنا عن هذا
واسر دايم وهو في داخل
الامر لا يخرج من داخل
المعصية واما انما في
الذم انما في داخل
ان يرضوا اليه وهو في
الفسطاط منه

و در کوفه چاه کوفه و در جبال کوفه و در دوازده و ابله با مر ابله و از آن سوط هم را بر نیزه کردن داد و در کوفه
 کوفه و در دوازده و ابله با مر ابله و از آن سوط هم را بر نیزه کردن داد و در کوفه کوفه و در دوازده و ابله با مر ابله و از آن سوط هم را بر نیزه کردن داد و در کوفه
 کردند و در دوازده و ابله با مر ابله و از آن سوط هم را بر نیزه کردن داد و در کوفه کوفه و در دوازده و ابله با مر ابله و از آن سوط هم را بر نیزه کردن داد و در کوفه
 از زمان و این که از سکه کعب که میگوید دیدم انتر مطهر را که بر نیزه زده بودند و انتر مطهر را از
 مران منم و چون کوش را دم میبکفت میبکفت که لَقَدْ هَوَّلْتُكُمْ الْعِلْمَ وَشَيْخٌ مَعْبُدٌ زَيْدٌ بِنِ اَدَمَ
 کرده است که چون انتر میار که از نیزه یکی غرض من آوردند سیدم این ابر میخواند ام حبیب ان اصحاب
 الکعبه الرقیم کا نوا من ابا نیتا نجما چون این ابر را دیدم موهای دیدم راست شد کف من باین رسول
 سر را بر نیزه زدن عجب تراست از قصه اصحاب کعبه رقیم این طلاس میفرماید که سزاوار است که بسا
 کم بطریق مثل این شاعر را و بعضی ذکر کرده اند که هانی در بالای سر نهادن این اشعار را رَأْسُ ابْنِ بَدْرٍ عَجَلٌ
وَصَبِيرٌ لِلنَّاطِرِينَ عَلَي قَنَابٍ رُفِعَ وَالسَّلَوْنَ يَمْنُورُ بِجَمِيعٍ لَا ضَارِعَ لَهُمْ وَلَا مُتَوَجِّعٌ سر فرزند عجم
 و وصاو را بر نیزه منتهی چند این که مردم را و نظر کنند و جامع که میگویند مسلمان می بینند میبندند
 یکی را و جمع میبندند که کسی از این بلیه بدو میباید كَلَّمْتُ بِمَنْظُورِ الْبَصُونِ عَالِمَهُ وَأَصَمُّ
وَرَعْلُ كُلِّ ذِي لُتَعٍ کور شود ده که و را بر بند و نکرد و کور شود کوشی که مصیبت نور است
 و دلش بر نوزد أَبْقَطْتُ أَجْفَانَا وَكُنْتُهَا كَرِيٍّ وَأَعْتَصَمْتُ نَكْنَ بِأَنْ لُتَعٍ دیدن
 دوستان را که از بخت و جودت در امن و امان بود و بخواب بود و از مصیبت خود رنج
 نداشت و خواب را از ایشان بردی و دیدن های دشمنان خدا را که از شوش تو خواب راحت رفتند
 و امن و امان شدند مَارَوْضَةُ الْأَمْنَةِ أَتَهَالِكُ حَقْرَهُ وَفِي حَقْرِهِ مَصِيعٌ و در حدیث دیگر
 و اب شده است که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس اخضر را در بازار کوفه بر نیزه کردند سوره کعبه را
 خواندند باین ابر سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّامِيُّ وَدَا هُمْ هَدَى وَأَوْدَ بَكْرِي نقل شد که سر مقدس
 را در کوفه پرورخت و بخت من زد یک وی شناده بودم نظر می کردم بهم بهای مبارکش حرکت
 می چون کوش را در دم این ابر را میخواندند فَلَا تَجْهَلُ اللَّهُ عَافِلًا تَجَافَلُ الظَّالِمُونَ وَسَبْعُ الدِّينِ ظَلَمُوا
فَتَلَبَّيْ نَقِيبُونَ و در بعضی از کتب عبره از حارث بن وکیده روایت شده است که گفت من را که آنکه
 سر مقدس را بر داشتم میبندیدم شنیدم که سوره کعبه را تلاوت میفرمود من در شک افتادم و در تحیر و
 غم از آن که بخت منم و صدای مبارکش را و لغزه او را و آنچه میبکفت که سر من بدین چگونگی نگاه
 نماد که میبکفت من دیدم من گفت باین کعبه أَمَّا عَمِلَ أَنْ مَعَاشِرَ الْأُمَّةِ لِحَبَاةٍ عِنْدَ رَبِّ زَرْقٍ

[illegible]

وكان بيننا وبينه صداقة فافقه فموتنا بينه وبيننا صداقة وكان بيننا وبينه صداقة فافقه فموتنا بينه وبيننا صداقة

[illegible]

قال مهنال سبحان الله
الحق فينا منها
الشيخ حسن
وكان شيخنا
مهنال علمنا
الأمير ذلك
في سفره هذه
عندنا
من مكة على
نحوي
عليه
فقال يا
مهنال
يا شيخنا

[illegible][illegible][illegible]

موتی ال ضاء از ایدخل و انجا مہ علیہ میر فوٹ الملک الہا سید

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبل
والعلم هو نور القلب والقلب هو نور العين والعين هي نور الوجه
والوجه هو نور الجسم والجسم هو نور النفس والنفس هي نور الروح
والروح هي نور الملك والمكان هو نور الله والله هو نور النور

10

فصل فی احکامات

من قبل ان نفعل
بالانفسكم وانظر الى

وَيَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ خُفِّي أَوَّامًا

حسن النيات على الخطايا

من ذلك وأضعفك
الحنا

فلمكان من الغيب
يكمل الصوم الى
فدخلا

والله اعلم بالصواب

سلطنت خود با کسیکه منازعه کرد با ما اجنک کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر خلع بود پس بچشم
خود شمشیر زدیم و اگر حق از غمزا بود فابوک او من سن هدا و استرا و اسنا و با لحنی علی اهلله اگر
حق از ما نبود پس پدید تو اوال کسی بود که اینطر بقدر اسلوك داشت و این سنت را با نام موقوف
از اهلش منع نمود حکایت رفتن عبدالله بن عمر بن خطاب و زید را باین امر در جواب پدید
اورا پس رضای او بفعلش مشهور بود و در کتب معبره مذکور است و بحال ان چنانچه صاحب بخار در
جلد ثامن از کتاب لایلا الاماره با سناد خود از سعد بن مسیب نقل کرده است که بعد از آنکه در
خرمستان پادشاه اعلی علیه السلام و شاه اهل بیت صاحب این اسیر را داشت بنده سید مهاجر و انصا
در شاهان خرمستان انحضرت را بیا کردند عبدالله بن عمر بن خطاب و زید را و سر و روی خود بمنزله با جامه چا
و مکتف بکمره بنه هاشم و فروع و ایمان و انصا با شاهان زید و چنین میکنند با و لا بدیغیر بعد
بنوا اضر و انتمو اکوف در همان شب از مد بنه برون رفت و بمنزله رسید مگر آنکه فتح اعمال زید را
مخلو میگفت مردم را بر او میخواستند و او را الهی میکرد و چنین بدورش پدید آمد تا آنکه در شام شد
هر طرف خبر پدید رسید از حرکات عبدالله و این خبر در شام پیچید بود قبل از ورود او چون شام را
مردم از هر طرف میخواستند و فزود بای بود که شام بهم بخورد و زید میگفت که این بد جوشی است
و من فریب سالکی نخواهد شد چون بد رخا نه زید رفت صد را بگریه و ناله بلند کرده بودند چون او را
از دادند داخل شد و میگفت تخل میشوم و حال آنکه تو کردی اهل بیت پیغمبر انچه کردی اگر کفارت ممکن
میشد ند میکرد ند بو خبر از این بساط تا مسلمانان اختیار کنند کبر اگر احق از تو باشد نملک و او
نظم کرد و فزود خود نشانید و گفت جوش خود را فرو نشان و میچشم بصیرت نظر کن چه میگوئی و حق
بد خود با خلیفه رسول الله و ناصر و مدبر و با و او بود و هادی و مهد بود و کسی بود که در زید
کرم بهستی میکرد بطاهره در باطل خدا می پرستید گفت بلی چنین بود گفت پدید تو دیدم را
شام کرد یا پدر من پدید تو را خلیفه کرد گفت پدید تو را ولی کرد گفت با و اضره میسوی به پدید
خود و با پدید تو معاهاه نموه گفت بلی دید سن او را کوف و گفت برخیز پس او را داخل کرد در خزانه
رخا و خود و صندوق را او ده کسود او را صند و لچرازان برون آورد و درش را کسود و طومار پر از
پرسنای پیچید بود برون آورد و گفت خط پدید تو امشب نامه گفت بلی این خط او اسنا و او کوفه بود
و خواند و دران درج کرده بود از ان افعال و اعمال سطر عظیمه تعلیم کرده بود او را جمیع جبل و مکرو
بد خود حظ وافر را و مضمون بسیار طولانی بود و ذکرش مناسب نیست الا آنکه در اخر ان نوشته بود

[illegible][illegible]

[illegible]

فانكم ترون ما كنتم تعلمون فاما من لم يسمعوا و
لم ينظروا فلهم عذاب عظيم

[illegible]

[illegible][illegible]

707

الشفقة
بفتح ص و نون قال ابن ابي
عدي بن الحارث بن عاتق
النبطاني من بني تميم
يا شيخ وابن ابو عدي بن
الحارث قال وما فعلت
قال فله شئ من قولي الحق
بذلك امر شئ من ربي عدي
شئ فقال ما فعلت بذلك
يا فلان اصبر بطل اسوارنا يا
فلاح يا فلاح فقال فلاح
اسلم الله واسد ربي عدي بن
عدي المطيب فاحسن
وايض ملكك فقال
فلاح فقال فلاح فاحسن
فلاح فلاح فلاح فلاح

و کجای پادشاه عادل حکم نمایان من و کشند و فرزندان پس روی غضب این نجیب را در او
افتد که او را هب نامند که هزار هزار سال او را تابید اندوهر که روح و درخت داخل منشور او را
و بعد غم و الحی از او خارج نکرد و امر بشو که بر باد فغان و در و بدلتان و سرچرک کشند
الشفره بر کشد و فریاد زنند و او را فریاد زنند و بعضی از علما آنکر کرده اند که فاطمه زهرا و عیسی نام هجرت
میباشد در محشر که هیچ تاب دیدن او را ندارد و در ظاهر زهر لود حسن علیه السلام در دوش راست
و جامه خون لود حسن علیه السلام در دوش چپ دندان شکسته پدید دارد دست و عمامه خون و علی
علیه السلام را در دست بر کایان لود و بر شالیه در دوزخ یک شود که عرش بر تزلزل داد و پادشاه علی
هزار گز میانه بر افشاند که بفرج در آمدند حبش علی سراسیمه مضطرب و در سوخته صلی الله علیه
و آله که فاطمه علیها السلام را در پای محشر از میکر آمدن و بر پدید و فاطمه علیها السلام آمدن گوید پدید گری آمد
دو ز شفا عیسی است و روز فرادسی است با فاطمه نظر در صحای محشر که است تیره و رکار خربین
که هکی در کرایه بر غنچه چشم امید من و بتوانند اسفند و ستان فرزندان تواند و بر این حسن
علیه السلام را بدست که بر کسور ایشان کن و نوید دل خسته من پادندان شکسته روید ز کاس
که من شایدارم از این و کینه کاذبان مسموم نماید عظمه و سم خای فغان و دارم زنند یکبار و بی
رحمت غم زنند کافیه بالنسول الطهره و افقه و الحشر شکوالی الی الی و اینها نایب و قد صحت و یحیی
دعا فیض الفجر و قبل فجرها گوید بی فاطمه بول علیها السلام که جانه را خون حسن علیها
که از خون سپهر شمع و خون شد و در دوش دارد و در دل خود را زلزلد و خود بسکند مدعو الی
مسموم با اسف علی و بی و اسیر من در اینها شکایت خود را میکند و بفرموده که فرزند زهر
خورده ام و و حسن سر بر دامن کجا است خزان سپهر و وصفهای سبک بجا فرستد و خونی بل و
حسنی هذا حسنی قبل و میاینها جزا نمینند که او را بر زنده زهر خورده با اینست حسنه و
در میان شهید کردند هذا حسنی رضی الله عنهما و لیس فی جسدی عذری سوییها بر
حسن من که استخوانهای بدنش زخم کرده و بدیدنش را بر عهد و عریان کردید و در دوش
تا آنکه پادشاه و بدیدنش و زنده و عباد بر بدیدنش باشد علی حسنی بالصف قد یضع رؤسها
و همیر السیف یصلها اه از این جسد که مطهره که شمشیری از سرهای است زده و دید
بدنهای اجساد را در دامن سوزاند او علی حسنی فیما انصرفت و انصرفت ما عیالنا
و از اینها اه از این بدنهای مطهره که محل لعن و توبه است و توبه کردید با حقه خسته زنده

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ يُعَلِّمُ الْوَحْيَ بِالْقُرْآنِ يُعَلِّمُهُ الْغَيْبَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

مجلس
مجلس
مجلس

لَا تَكَلِّمُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَكُمْ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

[illegible]

فصل السماع في علمه

عالمی ادارہ خواتین

و

فرضیہ اسلامیہ

—

[illegible]

علم النازح عن عظماءه فقال
البيهقي علي بن ابي طالب
الوصفي

هذا هو الكتاب الذي
 كتبه لي في سنة
 ١٢٠٠
 في شهر ربيع
 الثاني
 في يوم
 الاثنين
 في سنة
 ١٢٠٠

استر مہدی
 امیر اراک
 وھانہ غفر
 فساد انعام
 ابن بن نیت
 رسول اللہ
 علی
 سید سید
 اھل الجنۃ
 احسن علیہ
 ایضا علیہم
 السلام
 فان فیہ
 عطا

السفاح
سدبف فقال يا موسى اني
الحناني طرب يطالب فقال
السفاح وادفع بولتي مني
قال فله اسمعوا لاد الذي هم
منه من منطق ومن علم اني
الذي هب الفضل في حصيلتي
فاعدت في لوه وارض كركوك
عطشنا نار الفناء من خطا
واسر وجعلوا على معطوبين و
علاه من الكوفة الى الحان اخلق
دشقا الى بابي من مغوار الله
في من يدبرني ثم مثله وكن من
الاناء في من يخلق
اسبقا مني

و ماد را و از بزرگان فرستیم میباشند و جدا جدا شربت برنج ها است چند دیگر نوحه میبرد
و میگویند الاباعین جودی قو و جدی فریجک علی النهد و بعدی ایچم جود و یحیی
در کوپن و اشک بر روی جاری نما اگو من نکرم بر ایشان کیست که بر این شهیدان کوبه نماید و برون
چون از نگوب کوچ کردند بمتری وارد شد که از او شاد میباشند چون بان منزل رسیدند از بیرون
و جوانان شهر برین آمدند بقاشای سرها و اسیران با و جوانان و بیغیر و ال میفرستادند
و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند و این عجایب بصلی علی البصونی من ال هاشم و بعضی بنوا
ذا الحیب و چون بنزدیک حبلک رسیدند نوشتند بوالی حبلک که باستقبال بیرون آید که حسین
مبارکیم پس امر کرد تا علی را بر پا کردند و باستقبال بیرون رفتند و کودکان و جوانان نااش میل بیرون
رفتند شاد میگردند ام کلثوم سلام الله علیها چون بیرون آید بر ایشان نفرین کرد و گفت خدا کشتن شهید
کند و مسلط کند بر شما کبر اگر شما را بقتل آورد سید الشحید بن حلیه سلم بگریه در مد و این اشعار را
خواند هو الزمان فلا تنفیه عجزیه عن انکرام و ما هندي مصدیه اینست مقتضای بیوفای روز
و عجز این تمام نبشود و همیشه بلاها و مصائب بسوی بندگان عید میباید فلیت شعری لی کم یجذب
فونه و ترانام بخاذیه کاش می دانستم که ناکای فتنای و زکار ما از هر طرف میسند چنانچه
که ما و ارباب خود میگویم یتر بینا فوق اقتاب بلا و طاء و سائر العبیر یحیی غنه عاذیه ما از
قتلای شتران نشان میدهند و باطراف میگردانند و ساز بان و موکلان ما را لوح ما را از ما بر دارند
اینکه شب روز نماز آمد و مانند بخوبی که فرصت چیدن بشترهای خود نمیدهند کاتما من اسار
الروم یلهم کاتما فاله الخنا و کاذبه کفرتم بر رسول الله و حکم فکتم قتل من ضللت مذ هبه
گو یا ما از اسیران روم میباشیم و از کفاریم و کوبایغیر خلد دروغ گو بود و از جانب خدا نبوده است بی برتنه
که کافر شد بد و سوز خلد و کراه شد بد صاحب صفاتی سید بن طاووس روایت کرده اند از ابن طبعه
و غیره که میگوید روزی مشغول طواف بودم ناگاه دیدم مردی را که میگوید اللهم اعفر لی و فارک
فاعلا خدا ترا میارم و چنان میگویم که مرا بخواد امر ندید من با و گفتم یا عبد الله هرگز از این بیرون
که اگر کاه تو بعد فطرت از آن و برادر دخت باشد و تو به کنی مستغفرت خدا از کاه تو میگذرد میگوید
امر بدینا نورا از قصه خود خبر هم پس گفت بدانکه ما بخانه نفر بودیم که سر مطهر سید الشهدا علیه السلام
از کوفه بنام میریم و وارد از راه عادی این بود که هرگاه شام میشد انصر میفرمودند و بعد از آن

والى عجيبك

وهذا الكتاب

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

فضائل علی اسماء و اب

اضحى القلوب
وفنادى انى بيطالبى

العيسى بن ابي القاسم

عليه السلام
صلى الله عليه وسلم

عليه السلام
فقط

علاوة على ذلك

5/18/1952

کتابک فی علم

اشعاع سبز

عليه السلام

الجزء من الميثاق

بسم الله الرحمن الرحيم

عالمی ادارہ فلاحی

فانسل بنف

عالمی ادارہ صحت

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبہ اسلامیہ

قال قتادة قال النخعي وابن زيد بل هو لآل عطاء بن رباح فافض هذا اليه عليه السلام في ابي

[illegible]

100

وَالثَّالِثُ مَنْ
ذُو لُبٍّ فَضُولٍ
مُفَوِّدٍ

لَمْ يَنْفِجَا مِنْهُ مَا عَلَيْهِ
الْأَصْلُ

لا اكره فاطمه

وایما افوا

برائے جان و مال

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وهو هو

اور سولہ

[illegible]

إمامنا

سوقاں
کلیں

با بھال بودند ایشان را نادار و از دمشق و بلاد مصر و بلاد شام که اسیر از امپراتور شدند نگاه داشتند و در
 از روابان وارد شده است که بزید ملعون و پسر شام در جانی بود که از اجیرین میبکشد همینکه
 شنید که سربازان او در شام کردند این شعر را خواند لعنه الله علیه علی کل امر لما بدت نکات
 وَأَشْرَفَتْ نَالُ الرُّؤُسِ عَلَى رُبِّي جَبْرِ بَنِي لَعْنُ الْعَرَبُ فَعَلْنِي حُجْ وَلَا نَحْ وَلَقَدْ فَضَيْتُ مِنْ لَعْنِي
 دُجُونِي بَعْدَ جُونِ سِرِّهَا وَاسْأَلْنَا أَهْلَ بَيْتِ عَلِيٍّ لَمَّا دُورُوا وَدُورُوا وَظَاهَرُوا شَرَّ عِلْمَانِي
 ایشان در منزل جیلان و فلان محض دم شروع بخواندن نمود گفتیم با او که تو خوشی بلکه صدای شاد تو را
 بلند کن و صبح و شب و آبکش که درین خود را از پیغمبر کرم لعنه الله علیه و علی کل امر چون اهل بیت
 شام رسیدند پیشتر بآن شام بجهت نفیج و نظاره پیرین رفتند صاحب منافع دیگران از سبیل
 سعد روایت کرده اند که گفت بجزم زبانت بیتا لمقتلین پیرین رستم و در عرض راه عبودیم بشارت
 انداده چون داخل شهر شدم شهر پر ایدم در نهایت معوج با ایشان و انهار سپا و مردم دلم
 در کمال شاد و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و پردهای سپا از هر جانب ندا میخواند بودند
 زنان بازی کرد و طفل میخواستند و بر و پند کا نه و یا زار ها بلند بودند و بسیار ازین و حجام
 کرده بودند و با خود گفتیم مگر امر و عبد ادب است نا انکه از جی رسیدم که ابا در شام عید
 هست که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند مگر تو اعرایه هی و غیره که خبر ندیدی گفتیم من
 ساعد که بخیر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مقرر شدیم گفت تعجب میکنم که چرا آسمان خون بناد
 و زمین سرنگون شود گفتیم چرا گفتند هَذَا رَأْسُ الْحَسَنِ عَزَّ وَجَلَّ هَذَا رَأْسُ رَضِيَ الْعَرَبُ شَادِمُ
 از جمله اند که سر حسین علیه السلام و فرزند پیغمبر را از عراف جدا میباید و در من گفتند و عجباً
 طَلْدِي رَأْسُ الْحَسَنِ وَالنَّاسُ يَمْرُؤُونَ يَا مَرْحَمَةَ شَادِي مَيَكُنْدِي بَعْدَ أَنْ يَكُنْ سِرِّ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 میاورند گفتیم از کدام دوازده داخل میشوند اشاره کردند بسد و از ده که از دوازده سال میبکشد
 سبیل میگوید من بسوی اند دوازده تا نهم جهت پیدار بود ایدم که امپراتور اند و غرض اسیران
 سرهای شهباز امپراتورین بود که روابان کفر و ضلالت از پی یکدیگر میبایند ناکاه دیدم سوار
 میامد و علی در دست داشت سربازان نصب کرده بود که شبیه و بن خلق بود بر سوختن صلی الله
 علیه و آله و بر پیغمبر را بر آید علی بن ابی طالب بر مردم و جامه راجک کرده و صدر بکبره برکتند و گفته
 وَأَخْرَجَاهُ عَلَى الرَّحْمَةِ الشَّيْبِ الْخَضِيبِ بَحْرُثُ وَانْدَرَهُ بَرَانُ وَی عِنَابُ الْوَدَّةِ رَشَّ بَحْرُ خَضِيبِ
 شده ان ای ابی حسن الله کاش پیغمبر را بر دنا سر فرزندش را میدید که در زوایای دمشق میگرد
 اند

[illegible]

منهم من كان في السراية
وعشر من في السراية
والاخرى في السراية
وبعضهم في السراية

الزاوية العظيمة البراءة
 منقول من كتابه
 بعد واحد طلب الموضوع
 وكل واحد يطلب الموضوع
 استوي واحد يطلب الموضوع
 فترأى أنهم لم يبقوا حتى
 أوقفوا أنفسهم في الكلبة
 على الباب الساتر
 فلما تكلموا على الساتر
 لهم البسط وعلى الساتر
 والشراب والشراب
 ثم نزلوا على الساتر
 ثم نزلوا على الساتر
 ثم نزلوا على الساتر

و دخترانش را میداد که باکرهها را نهادند و آنها را میبردند و بر سرها سوار کرده و با شل و روضای برایشان
نظر میکردند باری سهل میگوید من صد را با یکدیگر میبندم و مردم و هر کس که بفرماید میبندد از کوه و هر کس که
در میان دارد و لکن اکثر ایشان بر نخودند و بگویند بجهت شدن اشتغال ایشان بفرج و شاد خود و این
حال بودیم و از این سو علی اقتاب الحبال یغیر و کلاستر تا که رفتن میبندد و از این سو سوار بر قنبر
شیران میدادند و برانند و پوشش و بر او تیه میگوید زنی از زنان وادیدم که میگفت الحمد لله و احسنه
واحسنه و احسنه و لوراهتم ما قد حل بنا الاعداء کاش پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی میبودند
حسن و حسین علیه السلام میدادند که دشمنان ما با چه میکنند و نوحه میگوید با و از کوهها و
مجموع میگوید و میگفت و از زن او علی الرضیع الصغیر و التیم الکبیر و از زن او علی المذبح و علی الفضا
و مهتور الحباب و العریان و از زن او علی و بر او تیه اول است که میگوید نزد یک شدم و آنکه پیش از
هم بود گفتیم با جاره من انت ابد خرو تو کسین گفت ابردا فاسکینه بنت الحسین من سکنند و خن
حسین میباشتم گفتیم پسیده من از اصحاب جده شما می اگر خدا می باشد و یفر ما گفت بگو با من بخت
که سر بیرون برون مراد دارد که از میان ما بیرون بردن مردم مشغول بنظاره انفر شوند و چشم از مردم
پیغمبر جدا بردن من رفتن و از غلوه گفتیم حاجت دارم چهار صد تبار بنویسد هم که حاجت را بر او
گفتم بگو گفتیم حاجت نیست که از میان زنان بیرون بوی گفت بر میاورد و دنا بر او با و داد
و او از میان زنان بیرون رفت و بر او تیه سهل میگوید که رفتی ضرائی داشتیم که با من بزبان
المقدس میامد و با من بود و در بصره او در روشن شد چون سر مقدس جناب سید الشهداء
و سر فرار کشتن و امیران را دید پسند که انفر بریدند و او فرات میبندد و میگوید فاما الحسین الله
خالد الخالد لعل الظالمون انعدا عمدت از بخت انفر مقدس بود و هدایت برداش نهادن که شهدا
بوزنان جاری کرد و بشرف اسلام شرفیاب کرد و بد شمشیر در حال داشت از انکند و انفر و سنا
حمله کرد و با وجود اقبال شک از دید مبارک و میگوید جاعله از ان اشار را بر پیش انفر و سنا
یس دورش را گرفتند و هنگام بریاشدم کلثوم پرسید که این خوف چیست من حکایت را با و گفتم
همینکه از او شنید گفت و اعجابه النصا و حاشیون ایدین الاسلام و امده حیدر الدین بنوعون
انهم علی دین محمد یقتلون اولاد و کسبون حرمه نصای نصیب میبندد از برای اسلام کسان
که خود را از امت پیغمبر میدادند و او را میبندد و اهل بیت او را اسیر میکنند و بر ما ظلم کردند
بلکه بر خود ستم کردند با این جماعت در و ان نومسلی از اگر خدا را و از ان بد شمشیر کشند و

[illegible]

الحبلان والاضل الاكلان ومن انعم الله بهم ومن انعم الله بهم ومن انعم الله بهم ومن انعم الله بهم

[illegible]

منع وعمل خونه المدعو خالد ومن جوارحه البلد القفر المدفون في حسين الناصح العقيم لمؤلفه يمكن الخلف العبد د

والله اعلم
وهو يقول من بين النبية
التي في الف
فمنهم من
طهارة من
عليه في
فمنهم من
سليم

[illegible]

عليه السلام عليه السلام عليه السلام

1944

صلواته على النبي وآله
فضله

كتاب مسطور

اربعوا انفسكم

بسم الله الرحمن الرحيم

میں نے وہاں سے
نکل کر اپنے
مادر

مجلس خیرین

الحمد لله

طالع مجمل وال

نہایت

والتجارب

5-2

بی کجا و هودج از شهر شهر می کردی تا اهل هر منزل و بلاد بر ایشان نظر کند و وضع
 و شرف و غریب بعد ایشان محل نظر خود قرار دهند و نه ایشان را دوری باشد و نه معین
 مددکاری این حال بعد نیست از جماعتی که جگر بر گردن کان را خواسته باشد و گردن ایشان
 از خون شهیدان پرورده شده باشد و چگونه بعد می باشد بغض ما از کسی که نظر کند بر
 از روی کاهت و غیظ پس از روی آسانی و سهل انگاری چوب بولج دندان به بعد الله
 سید جوانان اهل جهنم بودند و اشیاء خود را بخواهند که بچاند ناشایستی کنند باین دلیل
 بغیر از بیایان سر که در فضل آن کرد و فرمود فلک کبد و آسمان سعید و ناصیب چند
 خواست لا یتوانوا ان یحسبوا و حسبا و لا یتدبروا و لا یتفکروا و لا یتفکروا و لا یتفکروا
 می توانی بکار و هر سعی که می توانی بکار و هر کس که می توانی بکار و هر کس که می توانی
 بر طرف کنی و بغضت ما بر سر و هر کس که می توانی بکار و هر کس که می توانی
 تو مکرمانند که مکر می آید و دولت تو مکرمانند که زمانی و این فریب چیست از هم خواهد باشد
 و در روزی که منادی از جانب خدا ندا کند که لعنت خدا بر ظالمان و ستمکاران است این توبه و
 پسند معجز از حضرت امام رضا علیه السلام روا شده است که چون سر مطهر رسید الشهدا
 بجلوس پدید آمدند و او در نماز مجلس شرب آب راست و در میان مشغول خوردن شرب کردید
 چون فارغ شد نماز خوردن شرب آب کرد که آن سر مطهر را در طشتی گذاشته و در پایش نهادند و
 و بساط شطرنج بر آن گسترانید و مشغول شطرنج بازی گردید و حسین وجد وید را و به شکر
 و استهزاء می نمودند ایشان همچنین بر حرف غالب میشد سر و عرق قناع و هر مار می کرد و نه ناله
 او را و در کنار طشت بر زمین می ریختند فبا سماء جری هذه الامور علی مثل الحسن فوری بعد
 موری اما این طایفه بر حسین علیه السلام را میباشد ای آسمان از هم بیاش و موج اضطرار در
 این الرسول و لشکران بر شعله مذکور و قضیه کف مخمور ابایی بود پیغمبر خدا نامه پدید آمدن
 در مجلس شرب حاضر کردند و بوسه کاه او را شرب خوانان چوب بر آن میزنند این الرسول و
 شکوای حال غیرت نکلی لکلی و ماسور ماسور کجا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سهراب
 که از یکباره مجبوت و اسیر با سپهر شکبان میباشد پیغمبر رحمت الله را این کرب که کس را
 و اسیران و زنان و بیگانان را طلبید چون در برابر او ایستادند و نشاندند حال این را به

[illegible]

الحمد لله

کابل نوید
مسعود شری
مطهر
مطهر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰۰

در تفریح و بازی و در مسکن و در سفر و در هر حال که باشد

کارنامه حضرت امام رضا علیه السلام

نخواست دل ایشان را بشکند تا اینکه امر فرمود بانکه پیش از این دانه مرغان را بدو داد و نصف نماید تا
 دل ایشان را بدست آورد و باشد تو چنین میکنی که سر او را ببر و باین خواش در مجلس خود حاضر میکنی
 لکن ولید بن ابی امیه گفت با تو بود و بدین توای و بدین برخواست و از سر مطهر را برداشت و امیر
 و مکرر دست و میگفت ای محسن کواه باش از برای من در نزد خداوند جلیل و در نزد جد بزرگوار محمد
 مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادر فاطمه زهرا علیهم السلام و در نزد من و در نزد مصلون مرا که تا سر
 و زانو را بردند و ندان و امر کرد تا سر مطهر سید الشهدا علیه السلام را برد و در مسجد جامع کعبه محل را برد و در
 حلقه بود و نیز نصب کرد و در شمع صد و فصد نمود از فاطمه بنت امیرالمؤمنین علیه السلام را و بانکه کرد است
 که در ناز با علی بن الحسین علیه السلام در مجلس جلس کرد و آنکه مجلس ایشان را از سر ما و کو ما حفظ نمیکرد و در آنجا
 برایشان میباید که نقشه و جوهره های ایشان را نشاندن و کوی سردی پویند و آنجا
 و در آن زمان از بیت المقدس سکی را از زمین بر عید داشتند و آنکه از میان او خواند و میگویند و مردم
 میباید بدانکه کفران بود و او را میباید مثل چادر سرخ پستان بکن تا آنکه علی بن الحسین علیه السلام و زانو
 بر گردانید و سر مطهر سید الشهدا علیه السلام را بیکو بیاورد و گردانید صاحب صناعت نقل کرد است که حین
 انصر مقدس را برد و رخا نه بر بد نصب کرد و دل دهند دختر عبداللہ بن عامر کردن و بد بود و پیش از این
 خانه سید الشهدا علیه السلام بود و در پیش با مو بر نشان و سر پای و هندی در مجلس عام نیز بر بد
 و گفت با زید آراست این طایفه بنی رسول الله مصلوب علی فلان بابی و بد با بر بد و سرفرزند فاطمه
 دختر یحیی بود و خانه من و در میریزد و جسد او را پوشانید گفت علی دهند که برکن و ناله کن در مصیبت
 فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوزر غفرش که بر زانو را و بچیل کرد و او را گفت خدا او را بکشد قطب
 را و ندی از اعش و این کرده است که او نقل کرد از اشخاص که محارست انصر مقدس میکردند که انصر مقدس
 بر بد و حج که در مقابل حجره که در انصر مقدس گذارد اشخاص گفت که ما چهل نفر بودیم که با را ای حفظ ان
 امر کرده بود و چون من غائب شدم و عجب بپشما از انصر و زانو را مشاهده کرده بودم داخل نقبه شدم و چو
 شب بخشد و پاسبان شب گذشت صداها از اسماء شنیدم و غلغله از اسماء بگویم هر سید پس نادید
 شنیدم که میگفت با آدم اھبط ای آدم فرومای پس ابوالبر حضرت آدم علیہ السلام با جماعت دینا از ملائکه بر
 آمدند ناگاه منادی دیگر ندا کرد با او اھبط ای آدم فرومای پس ابوالبر حضرت آدم علیہ السلام با جماعت دینا از ملائکه
 فرو آمدند پس منادی دیگر ندا کرد با او اھبط ای آدم فرومای پس کلمه الله با کرده است از ملائکه
 معزین بر زمین آمدند منادی دیگر ندا کرد که اعیان نازل شو علی مرتضی با خلق دینا و ملائکه مقررین بر
 نازل شد چون فرشتگان خطا بردس و جواروشان بار یافتگان محال انس نازل شد بد پس علی عیسی بگویم
 و رسید و منادی ندا کرد با محمد اھبط ای محمد مصطفی از برای بارش سرفرزند عرب و خودی
 پس ناگاه مسافر عرش برین حدیب بنی النعمان با خلق عظیم از ملائکه مقررین نازل شد بد پس ملائکه در

عزیز علی بن الحسین علیه السلام

و می دهند عیسی

پس منادی

جلسہ سیزدہم: سیاقیفت ویرد کا طراز

五、

الموعود محمد بن اسماعیل حکایات

الذی یزید من الظلماء بدو مادرم و عقیله و عقیله ای که سوله های خشکند که
 از قشنگی و حور و خشک و کبود شده بود با بی الوجوه الحاکم من الجفا با الوجوه النامیه
 السهله بدو مادرم بفدای انوهای فیه که از جناب و مکر و چشمه بیدار بخوابد کند بدو که چنان
 از رضا عیفا خبر منقلا پیشوا بخت که در انجا که اهل بیت و سالت علمای سلم در شام محنت انجا
 بودند و ایشان را در مجلس مجوس داشتند و بدین مکر و اسیران و اهل بیت و سر و سر و اخضر و ادر و مجلس
 خود حاضر منوچهر یک دفعه و دو دفعه نشیند و بدین سبب الساجد بن علیه السلام و او بنشیند
 که چون سر منور سید الشهدا علیه السلام را بجهت النعین آوردند و در آن مجلس شرب میبرد انهم مظهر را آوردند
 و در برابر او میگذاردند و انهم شرب هر را میگرد و او ملاه اظهار سر و و شاد میگوید روزی
 در مجلس او رسول پادشاه روم حاضر بود و او از اشراف عظامی اهل روم بود پرسید که ای پادشاه
 این سر چیست و بد گفت ترا با این چه چکار گفت چون بر کردم بسوی پادشاه روم از هر چیزی خواهد پرسید
 میخواهم فضا بنی سید بنی بدانم تا از برای او نقل کنم تا او نیز در شاد که با نوش شرب باشد و بد گفت هلد
 انهم بنی علی بن ابی طالب بنی سهر حنین بن علی علیه السلام است گفت مادرش کیست گفت فاطمه
 رسول الله صلی الله علیه و آله رضای گفت انک ولد بنک اف بر نو و بر بن نو با دای و بدین بن
 طهر از بن نشانی و بد بدانکه بد من از اولاد او بدیغیر است و میبار من و او بدین دان پندار
 و مرا عظیم میکند و حال قدم مرا میگردان از جمله بار بجهت انکه نسب من بدو دهنی میشود و انتم
 تفعلون این بنی رسول الله و ما بدین و بین بنیکم الا ام واحد شافوزند دختر پیغمبر را میکنند
 و حال انکه فاصله او با پیغمبر شش ماه مادرش پیش نیست پس گفت حدیث کیست حافظ را شنید و بد
 گفت نه نو بکن رضای گفت ای زید میباران و چنین جزیره است بعد بکمال راه و معوره و در ان بنی
 مکر بکشمیر و ان شهر هشتاد فرسخ است شهری از ان عظیم تر بر روی زمین نیست و از ان شهر میبردند که
 و باغون و اشجار و ان شهر غوغو و غیر است و ان شهر در دست رضای است و در ان شهر کینه های پندار
 عظیم تر از همه کند و حافظ است در ان کیسه حقه طلا بکس و انچه و در احراف انچه و بدین پندار است
 از طلا و بدو در ان حقه سم الاغی است که عیسی بن مریم بر او سوار میشد و در هر سال که در هر سال
 رضای و یاران میبند و از بسوسند و حوالی خود را در انجا میخواهند این دایا پندار ای زید
 رضای چنین عظیم میکند یعنی که بیکان اینک سم الاغ پیغمبر است و شافوزند دختر پیغمبر خود را
 میکنند پس در انجا نکوداند بر شافوزند بن شافوزند ملو که ان رضای بکشد که مادر در بلاد
 خود مفنض نکوداند چون از انجا پندار میکنند که ان زید را بکشد که ان رضای بکشد که ان رضای بکشد
 پیغمبر شاد و در خواب بدم که زید نکند با نضر و انهم من انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

در مجلس
 او رسول
 پادشاه
 روم
 حاضر
 بود
 پرسید
 که
 ای
 پادشاه
 این
 سر
 چیست
 و
 بد
 گفت
 ترا
 با
 این
 چه
 چکار
 گفت
 چون
 بر
 کردم
 بسوی
 پادشاه
 روم
 از
 هر
 چیزی
 خواهد
 پرسید

حافظ
 است
 در
 ان
 کیسه
 حقه
 طلا

مجلس سیزدهم در بیان کیفیت

چون گفتند که آنکه حضرت فرموده است که هر کس که بزرگی خدا برسد چون تو
 گفتند شاهدان لا اله الا الله حضرت فرمود شاهد بهما شعریم و دشمنی و تحریف و دخی باین شهادت
 میدهد مود و دوست و کشت و خون من چون مؤذن گفت شاهد آن محمد رسول الله حضرت
 روی شریفش بپزد و گوشت و فرموده است که هر کس که بزرگی خدا برسد چون تو
 برافت جد منست با جد است از کان میبکشی که جد است بدو و گفته و کافر شده و اگر میبکوشی جد
 منست پس چرا عزت و ارکشی و حرم و اورا اسیر کردی چرا اسیر نمودی پس فرمود ایها شرنا س اباد میا
 شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد پس جداهای خلفی بکمر به بلند شد پس مردی از
 شعبان الخضر که او را مهنا بن عمرو طایفه میبکشد و در روایت دیگر که مکیول که از اصحاب رسول
 بود درخواست و گفت چگونگی و روز خود را بشام آوردی حضرت فرمود آفتابا فیکم کمثل یه اسرائیل
 فی ال فرعون بد فرعون آتایم و کسبیم و آتایم شام که در میان شما مانند بنی اسرائیل
 در ال فرعون که مردان ایشان را میکشند و زنان ایشان را بانه میکشاند پس فرمود طایفه عرب
 عجم میبکشد باینکه محمد صلی الله علیه و آله از قبیل ایشانست و قبیل فرشت بر سا و طوایف عرب عجم
 میکشند از جهت آنکه پیغمبر خدا از ایشانست و آتایم ال محمد مفسون محمد بن محمد بن و با وجود این ال محمد رسول
 بشام میرند در حالتی که مظلوم و ذلیل خوار میباشند پس بگو خدا شکایت میبکند از پستی شما
 و غلبه ایشان و نفره اوضاع خود و بر وایت بگوید و اینجس یکی از علمای طوایف حاضر بود بر بلند گفت با
 امیر المومنین ابن پیر کیست بر بلند گفت علی بن الحسین است گفت حسین علیه السلام پیر کیست گفت پیر علی بن
 ابیطالب است گفت مادرش کیست گفت فاطمه زهرا است گفت انعام گفت بایست که الله فیه ال این بیتکم قلتمو
 فی هذه الشجرة پس ابن پیر پیغمبر شما بوده است که باین زودی او را کشید بدعا بگوید که در حرمت پیغمبر خدا
 در عزت او بخدا قسم که اگر موسی بن عمران فرزندش را در بوی گاو نام اینست که ما او را اسیر شدیم و مثل خدا
 خود میدادیم و پیغمبر شما بود و از میان شما رفت و فرزندش را کشید بدعا بگوید که ما او را اسیر شدیم و مثل خدا
 که بفضل او انم بر خاست گفت خواهید را بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهید مرا بکشد و بکشد
 که من در نور پندم بدانم که کس که در پیغمبر خود را بکشد همش بر او لعنت نازل میشود تا زنده است و چون
 بمیرد دشت جهنم میباشد و بر وایت پس حضرت فرمود اعل و نماز نکرده از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا
 باین نماز نیست سید بن طاووس باین نماز و عزت ایشان با الفاظ مختلفه و معانی متغایره رواست که ده اند
 حکایت خواب بد سکه در شاد و ابط و اجمع ان حکایت اینست که روزی سکه بر بزرگ گفت
 خواب دیدم اگر گوش میبکشد از بابت نقل که بر وایت سید بن طاووس خواب دیدم و روز چهارم و روز هفتم
 بود و بر بزرگ گفت بگو سکه گفت شبی چون از نماز فارغ شدم و وضعت خواندم پس اگر بگویم و بر حال که لا خلا
 نور بر اهل بیت میجویم چون چشم بخراب شد ناگاه نور دیدم که از آسمان نازل من ساطع نور و حور با

و اینست که
 در این کتاب
 آمده است
 که هر کس
 که بزرگی
 خدا برسد
 چون تو

وحدانوار الی و حکایات

و بعد از آنکه از پیشانی او بخت و من آمدند تا که باغی دیدم در نهان سبزی و مرغی در باغ قصر دیدم
 تا که به مرغی میزورانی دیدم که داخل انصره شدند و نوازیشان بود و در پیش از انحرور بر پدید آمد
 این قصر از کبک گفت از دیدن حسین علیه السلام که داخل اعطا کرده است با و بجهت شهادت و صبر که
 دوراه او کرد گفت این مشایخ کسانند گفت اول آدم ابو البشر است و دوم نوح بنی الله و سیم خلیل الرحمن
 و چهارم موسی کلیم الله و پنجم که از اندوه و حزن دست بر پیش مبارک گرفته و گویان میباشند کبک گفت این
 جد نور سواد است گفتیم یکجا میزند گفت نزد پدر تو حسین علیه السلام که میخواست که بر او بیاید و در جد شکایت
 میبکند بنزد او از ظلم و ستم که بجا کردند و او اینی هست که سبکین گفت رفتم بنزد جد و فرمود که خود کفایت با جلد
 قُتِلَتْ وَ اَللّٰهُ رَجَا لَنَا وَ سَفِكْتَ وَ اَللّٰهُ دَمَاؤُنَا وَ هُيَكَلُكَ وَ اَللّٰهُ حَرَمُنَا وَ حِلْمُنَا عَلَيَّ الْاَقْتَابِ بَعِيرٍ وَ طَائِفٍ
 لَنَا قَدْ اَلَى بَرِيدٍ اِجْعَلْ بَرِيدُكَ وَ اَوَّلَ اَمْرٍ اَنْ تَكُنْ مَعَنَا مَارَا اِجْعَلْ وَ حُرْمَتُ مَارَا نَصَابِجِ كَرْد
 وَ زَنَانِ مَارَا بُوِهَنَدِ كَرْدَنَدِ اَمْرٍ اَنْ تَكُنْ مَعَنَا مَارَا اِجْعَلْ وَ حُرْمَتُ مَارَا نَصَابِجِ كَرْد
 این را شنیدم که گفت و بر سر نه خود چسباند و رو را بگو پیچان کرد و فرمود می بیند که آمدن بعد از من بود
 من چو کردند پس انحرور گفت ای سبکین شکایت بس است که در سواد را بگره در او زد و بر او این را میگوید
 که ان پیچان کند شدند و من ملحق با ایشان نشدم که شکایت خود را بجد خود تمام من فکر بودم که تا که جد بزرگو
 علیه السلام را بطلان علیه السلام دیدم که شمشیر دست داشت ایستاد بود چون نظرم بر او افتاد فریاد زدم که با جلد
 قُتِلَتْ وَ اَللّٰهُ اَبْنُكَ مِنْ بَعِيدٍ اِجْعَلْ بَرِيدُكَ وَ اَوَّلَ اَمْرٍ اَنْ تَكُنْ مَعَنَا مَارَا اِجْعَلْ وَ حُرْمَتُ مَارَا نَصَابِجِ كَرْد
 شنید بگریه و دامن مرا بسته خود چسباند و فرمود یا بَنِيَّةَ صَبْرًا وَ اَللّٰهُ اَلْمُسْتَعَانُ لِي نُوْرِدْ بَدَلًا بِذَرِئَتِي
 و اسعادت خدای جو تا که دیدم در ای از اسب کشته شد و ملائکه فوج فوج بر تبارن سر میبایک دیدم میامند
 فوجی نازل میشدند و فوجی بالا میرفتند و ولایت بگر سبکین میگوید که انحرور دست مرا گرفت و داخل در
 کرد تا که به بیخ فزون عظیم الشان را دیدم که نور از ایشان طاع بود و در امتیازی بخواهم عظیم تر و نورانی تر
 جامها صبا بپوشید و پیراهن خون او گردد دست ایشان از اندوه و حزن می داشت بر میخواست و هر که می
 ایشان نیز می داشتند هر که بر میخواست ایشان نیز بر میخواستند من بر پدیدم که این خوانین معصه کسند
 اینها خواهرم خاله و برادر و برادر میباشند ای سبکین جامه بر خون در دست دارد جدان فاطمه زهرا
 سبکین میگوید با چون بر ایشاندم رفتم نزد جد ام فاطمه علیها السلام و گفتم یا جَدَّاهُ قُتِلَتْ اَبُوهُ وَ اُمُّهُ قُتِلَتْ اَبُوهُ
 سینه ایچون عصمت بنابه بخار اضم که پدر بزرگو را نکشند و مرا و کودکی بنده کردند و زخم نکردند بیا سبکین
 میگوید یا اُمَّهُ جَدَّاهُ وَ اَللّٰهُ حَقَّنَا بِاُمَّتِهِ دَرْدًا وَ اَللّٰهُ تَعَالَى بِاُمَّتِهِ اَسْبَابُ حُرْمَتِهَا مَتَا
 وَ اَللّٰهُ قَتَلُوا النَّصِيحِيْنَ اَبَا نَا اَمَّا دُرْخِ اَضْمِ كَرْدِ مَارَا اِنْكَارُ كَرْدَنَدِ جَعَلْتُمْ رَا مُنْفِرِي مَوْدِنَا وَ مَارَا اَسْمِ مَوْدِنَا
 اَمَّا دُرْخِ اَضْمِ که پدرم حسین علیه السلام را کشند هم که این اضم فرمود که سبکین صوبت فقد حرفت

این را شنیدم که گفت و بر سر نه خود چسباند و رو را بگو پیچان کرد و فرمود می بیند که آمدن بعد از من بود
 من چو کردند پس انحرور گفت ای سبکین شکایت بس است که در سواد را بگره در او زد و بر او این را میگوید
 که ان پیچان کند شدند و من ملحق با ایشان نشدم که شکایت خود را بجد خود تمام من فکر بودم که تا که جد بزرگو
 علیه السلام را بطلان علیه السلام دیدم که شمشیر دست داشت ایستاد بود چون نظرم بر او افتاد فریاد زدم که با جلد
 قُتِلَتْ وَ اَللّٰهُ اَبْنُكَ مِنْ بَعِيدٍ اِجْعَلْ بَرِيدُكَ وَ اَوَّلَ اَمْرٍ اَنْ تَكُنْ مَعَنَا مَارَا اِجْعَلْ وَ حُرْمَتُ مَارَا نَصَابِجِ كَرْد

مجلس نهم در بیان کیفیت کسب کمال

که بادی و قطع نبی اقلیم ایست که توحید را سوخته دل را باره پا و کوه ایست که اندک پیر
 بر خون پلوت بامنت از من دور نیست و با خدا ملاقات کنم و شکوه کنم در نزد او پس از خواب بیدار شد
 و بر او ایستاد و گفت ای بانی مقود و پروانه املع و طایفه بر روی نفس خود زده گفت مرا چکار با فضل
 حسین بود و از هند و جبر و روابی شد که شب در خواب دیدم که در کازاسمان کسوده شد و فوج
 فوج ملکه نازل میشدند و بر ابر سر مطهر سید الشهدا میامانند و میبهند و کلام حکایت
 یا ابا عبد الله کلام علیک یا بنی سواد الله و این نشان دیدم ابری از آسمان برآمد و در آسمان
 لپسای بودند و در میان ایشان مردی در نهایت صباحت و نور چون بر من رسید و دید
 تا آنکه خود را بر روی انبر مطهر انداختند و اندامهای او را میسوسید و میفرمود یا ولدی قتل و
 اقامت ما عرف و من شرب الماء متعول و این ندا را چند تورا گشتند مگر نورا نشناختند و نورا
 اوضاع کردند این ندا فهمیدم رسول خدا و اینست در نوعی مرتضی و اینست برادر توحس و غم تو
 است جعفر و فضل و اینست حمزه و عیسی که بر بارش تو آمد اند و یک بابا اهل بیت خود را میبندند
 میگویند هر سال و تر از خواب بیدار شده چون بنزد انبر مطهر رفتم دیدم که نورا از آن با آسمان رفت
 رفتم که بر بیدار کنم و بر خواب خود مطلع غایب او را در جای خود نیانم چون بچس کردم او را دیدم
 در حجره ناویکی نشسته و روید و او کرده و میگویند مرا چکار بود با حسین و هم و غم لپسای از او مشاهده
 کردم چون خوابید و در اینجا و نقل کردم غم و بیم و مضاعف شد جوابی نگفت چون صبح شد اهل بیت را
 خبر کردند میان رفتن مدینه و اینجا و سینه و ماندن در شام با عزت و احترام ایشان گفتند که او را
 میخواهیم که ما را مرخص کند که بدید و نوحه تا بهیم و کشته خود که ما را میبند نوحه و کر پیر نداده اند پس زید
 امر کردند خانه های چند بچند ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول بفرمود و نوحه کردند چون مردم با فساد
 که املع و اسیر از او رخصت نفرمودند و در آن روزی از بندها شام و فریش نمادند مگر آنکه جامه های بسیار پوشیدند
 و با عزت و کرامت و اسیران محنت جفا هم زبان کشند و بر مظلومان کربلا ندید و نوحه بیدار کردند و چنانچه نقل
 شد تا هفت مشغول بفرمودند و بودند با اینکه در روابی بکمرست تا در آن بلد بودند شب و روز مشغول
 بکرب و نوحه بودند و در بعضی روزها با ایشان هست که در آن اوقات املع و الجملة از غضب عدا و فرود
 آمد بود چاشت شام نخورد مگر آنکه جناب سید الشاهد بن علیه السلام را بر خوان خود حاضر بنمود
 ابوحنیف نقل کرد که روزی که در آن اهل بیت علیه السلام بودند در خانه بیدار چون اسیران اهل
 بیت زنان ایشان داخل خانه املع و شدند و زنان بیدار و در خزان معواله سبها از نظر و دختران
 فاطمه سلام الله علیها افتاد و همی زبوره های خود را انداختند و زبانه های خود را از خود دور کرد و صد
 بزدند و نوحه و شوق بکشیدند و همی که بر کمان و شبنم کان با سبها از سبها رفتند و او دختران

نورانی
 از کسب کمال
 در این مجلس
 به بیان می آید

در این مجلس
 به بیان می آید
 کسب کمال

جایگاه حضرت عباس علیه السلام

بدینگونه او باری کرده است و این حکم است عام که گناهان مظلوم کشته میشوند ولی ایشان را
 میباشند سلطان الهی در قتل فانی و او را منصف میباشند از جانب خدا اگر او این فتنه قصاص کرده و حق
 خود را از بافت نموده و از او بام رجعت خوا و خواهد گرفته شد از چنانچه از او بام رجعت
 جانی نام رواست است که فرمودند **لَرَجِيْنُ نَفُوْسٍ ذَهَبٌ وَلَهْفَقَتِ يَوْمَ تَقُوْمُ هَرَّابِيْهَ الْبُيُوْخُ**
 که بدین نفسها بگریزند و تلف شدند و هرابیه قصاص خواهند نمود و در روز بگریزند
 و کسی که از اعدای او بوده اند بجا عدل آن قصاص میکنند ظالمش را و کسی که ضبط آورده باشند ضبط
 او درن قصاص میکنند کسرا که کشته باشند قصاص میکنند و اعدای ایشان را بر میگرددند تا خون
 خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کرده اند و حق خود را گرفته اند سیر ماه زندگی میکنند پس
 در بکتاب میرند و حالتی که خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد اعدای ایشان را
 مصیر بعد از ایشان باشد پس بعد از این در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان بگیرند
 و چنانچه مد کور شد اگر چه ابر شریف هم است و لکن حضرت باقر علیه السلام میفرماید که این ابر نازل شد
 است و حق حسین بن علی علیه السلام چنانچه عیاش بن جابر بن عبد الله رواست کرده است که حضرت باقر علیه السلام
 فرمود **مَنْ قُتِلَ مَظْلُوْمًا حَسْبُ بِنِ عَلَيْهِمُ السَّالَامُ** که کشته شد در حالتی که مظلوم بود و ما هم اولیای او
 فایم مقام نماید بطلب میکند خون او را پس اینقدر میکنند که میگویند اسراف کردی در کشتن و فرمود
 که مرا در مظلومان در ابر شریف حسین علیه السلام حوی او فایم علیکم است و اسراف در قتل نیست که
 نازل او را بکشد و او است منصوب شد که دنیا را از غشوی که آنکه باری کند او را مردی زال بچسب
 صلی الله علیه و آله که زمین را پر از عدل و داد نماید هم چنانچه پیرا و ظلم وجود شده باشد و در کافی
 حضرت صادق علیه السلام رواست کرده که راوی گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از این
 ابر نازل شد است در حق حسین علیه السلام **لَوْ قَتَلَ اَهْلُ الْاَذْرِیْ بِهٖ مَا كَانَ مَسْرُفًا** اگر چه اهل ذریه
 بکشد چنانچه خون حسین علیه السلام هرابیه اسراف میباشد از این نفس مستقیم میشود که آنحضرت را
 بفرستد را بصغر نفی گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که سراف دادیم ما و ما را این مقتول این
 اسراف نمیکند و قتل هر چند کرده بسیار را بکشد زیرا که این خون مثل سایر دماء نمیشناسد بلکه خود
 که اگر اهل عالم بچندان تلف شوند اسراف نیست بلکه اگر همه نام بچندان سر نزن کرد و جدا در دنیا که
 این خون کمتر از خون نامة صالح نیست که بچندان چند بن هزار نفر هلاک شدند و کمتر از خون بچندان نیست که
 هفتاد هزار نفر بچندان کشته شدند و این معصیت کوچک تر از معصیت نمود لوط نبی که خدا شکر را
 سر نزن کرد و سهل تر از معصیت اصحاب نیست نبود که گروهی بچندان هلاک کرد و این اسراف نیست
 انقیاد اگر چه اهل ارض بچندان تلف کنند ظالمی نیست بر کسی که میباشند خدا را شکر بر آنکه صالحین را صلوات الله

از شایع
 حضرت عباس
 علیه السلام

و علی بن
 ابی طالب
 علیه السلام

اهل بیت علیهم السلام

الله وسلامه علیه السلام او باطن است مانند احکام معلوم موسی و نوح که هر یک ظاهر باشد که بغیر از حق
 دیگر را شریعت و قضا صانع باشد و در احکام و است که فرموده اند و آن را همین وقت که حق را
 قولم آگاه باشد که کسانیکه از ائمه بکشند حسین علیه السلام هر یک بکشند و خواص حضرت پس اولاد
 فاندان او که از ائمه بودند بکشند و بلکه هر کس که از ائمه بود و شادی میکردند و کشتن
 انحضرت هر شریعت و خون و بند و عنق و پیکر و لای او تمام مینماید با ملک که مقررین و ندای ایشان را ب
 الحسین کنان هر را خواهند کشت کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه
 وقصبت الی بنی اسرائیل فی الکتاب لیس فی ذلک لکم فی حق من یقتل منکم فی حق من یقتل منکم فی حق من یقتل منکم
 قتل علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگری ضریبی است که امام حسن علیه السلام زنده و احسن علو کبریا
 خواهد بود طغیان عظیمی فرموده اند از کشتن حسین علیه السلام است که از هر فساد عظیم تر و از هر طغیان
 بزرگتر میباشد و از آنجا که او را فرموده اند که بیا بد زمان نصر خون حسین علیه السلام بکشید
 عباد الله اولی بایس سب بدین فاساد اولی که با او بر ما نکتز ایم که هر چه از این بندگان خود را که بخت میکند
 در میان او فرموده ایشان که هر چه هستند که قبل از خروج صاحب الامر علیه السلام ظاهر میشوند و صاحب حق را
 محمد صلی الله علیه و آله و آئینک را دارند مگر آنکه میکشند و کان وعدا مفعولا فرموده اند از آن خروج ظهور
 قائم علیه السلام است و در حدیث دیگر وارد شده است که در وقتیکه ظهور وین عالمیان بر زمین افتاد
 بود هر چند آنستگاه میگردید بدانش غیر سید و روحی الهی ملائکه آسمانی بگریه درآمدند و عرض
 کردند الهی بفرزند خیر پیغمبر تو این غلام میبکشد تو میبینی و میدانم و تو میگوئی که در دین ستمکاری ندان
 رسید که امپلائک نظر کنی بچنانی است عرش چون نظر کردند شخصی دلدن را ندانده است شعوبی
 است ندان رسید که این انتقام خواهم کشید از برای او امپلائک که چون بگویم هفتاد هزار کس و زود
 باشد که انتقام کشم بدست قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و ائمه خیر حسین علیه السلام از بنی امیه و بکشیم
 ایشان هفتاد هزار کس و او را از ایشان از اعدای عظیم فرماهم و در حدیثی که از فضیل بن عمر روایت شده
 که او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت ظهور صاحب الامر علیه السلام احوالات انحضرت و احوالات
 دستاویز است که در مجلس عبید از نجار و غیره مذکور است و در آن سؤال فرمود که جواب فرمودند
 پیغمبر ما بد بعد از آنکه انحضرت ظاهر میشود و مکروهات الفیاضا و اید و اجتماع میکنند و ملائکه و نجباء
 با او بیعت میکنند و نقیضه از انشی با او بیعت میکنند اهل مکه را دعوت میکنند و با او بیعت میکنند و برایشان
 خطبه میکنند یکی از اهل بیت خود را از انجا میباید بداند و الهی ما بین کوفه و نجف امور غریب چند بیان فرمود
 پس فرمودند از انجا هر دو بیعت نمودند و در امر عجیبی چند مدتی را و ظاهر شود که باعث شرف و
 و حق کافرن کرد و از انجا فرمودند پس بدست حق ظهور نماید با او بیعت کنند پس بدست خود و بطاعت و

حسین علیه السلام
 شهادت کرد
 علیه السلام

حسین علیه السلام
 شهادت کرد
 علیه السلام

مجلس چهارم در بیان کیفیت و احوال

بر طرف نماید فرمود پس ظاهر شو حسین بن علی علیه السلام داد و از ده هزار صدقین و هشتاد و دو نفر از کشت
 که در خدمت شهادت شهید شدند قبا لک غنم داشتند که از ده هزار و هشتاد و دو صدقین و هشتاد و دو نفر از کشت
 امیرالمومنین علیه السلام علیه قبیله نوزانی سپید در نجف برای او بر ما بشود و یکی از آن نجف شبا
 و یکی در صنعایم و یکی در مدینه طبر و یکی در بحر کو با نظر میکنم و می بینم مصایب و فتنه های آنرا
 که در میان شما و زمین رویش می دهد زبانه از رویش افتاد ماه در آنوقت ظاهر و باطن هر کس
 ظاهر شود بوم نذهل کل مرعیه عما ارضعت و تضع کل ذاب حیل حلهما و تری الناس سکار و ما
 یسکارون الا کذب الله شدید پس فرمود حضرت صادق علیه السلام ثم بظهر السید الاجل رسول الله
 فی انصاره و المهاجرین الیه و من امن به و صدقه و استشهد معه پس ظاهر میشود سید اجل و اقا
 بزرگوار و خیم انبیا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و کسانی که با او ایمان آورده اند و شهادت
 باو نمودند و با او شهید شدند و حاضر می نمایند کسانی که او را ننگین بگردانند یا شک در بیعت او
 داشتند و کسانی که کافر شدند باو و در گردن او را و کشتند که او ساحر و کاهن است و مجنون و معطل و شای
 است از خواستش نفس سخن میگوید و کسانی که با او محاربه مقاتله کردند تا آنکه فضا ص کتبا بشا از اجتناب
 جزا داده شوند ایشان بگردهای خود مجموع آنچه مدن کور شد از مکتبین و شاکین و عزیز زمان ظهور حضرت
 تا وقت ظهور مهد علیهم السلام در عصر امامی در هر وقتی که حاضر شوند تا سراسر ایشان با ایشان بوسد تا اول
 این ظاهر شود و بدان آن من علی الذین استضعفوا فی الارض و یجعلهم ائمه و یجعلهم الوارثین و یمنکن
 لهم فی الارض و تری فرعون و هامان و جنودهما تا احوال و ظاهر و جبهه امیر شریف اینست که میخواهم
 واراده کرده ام که منت گذاریم بر کسانی که ضعیف شمرده شدند در زمین و دیگر دانیم ایشان را ائمه و کتبا
 وارث گردانیم در زمین و هر زمین را بصره ایشان در او ریم و بنایم فرعون امت و هامان را مفضل
 گفت اینست من بکست فرعون و هامان خضر فر مؤاول و ثانی مفضل گفت ایست من رسول و امیر این
 با مهد علیهم السلام میباشند فرمود لا بد است از اینکه ایشان کام زنند هیچ زمینها را ای الله خدی ما و را
 فاف را با اینند ائمه که ایشان علی بنما بندگان ظلمت و او فرود باها را تا آنکه جای فدی بنما ند مگر آنکه
 علی بنما بندگان را و بدین خدا را امان نامه می نمایند و کوبای می بینم که طعنه اندر در برابر جلد خود رسول خدا
 شکایت میکنند بسوی او و آنچه بارسید از امت بعد از او و از آنکه ما را ننگین بگردانند ما را است و این
 و نجو و قتل کردند و آنچه کردند با ما و ده و حکام جوانان که ما را از حرم جلد ما بیرون کردند و ما را از
 حبس انداختند و بر سر شهید کردند پس در آنوقت پیغمبر که در میان ضعیفان با اینها نازل شد مگر آنچه
 بجد شاور و در پیش از شایس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مجروح و شکایت بنمایا ای فلان و فلان
 میگوید ای پدر فلان که از من گرفتار و در جمع مهاجر و انصار رفتم و حق خود را طلب کردم و احتیاج کردم احتیاج

در این کتاب
 مکتوب است
 در این کتاب
 مکتوب است
 در این کتاب
 مکتوب است
 در این کتاب
 مکتوب است

اهل بیت علیهم السلام

مراد کردند و صحبتی که بنویسند بودی از برای من در باب بعد از یمن آوردن دو میان مهاجرو
 انصار و قریش علی رؤس الانهار انوا کثود و اب هب و انداخت و از آنجا که در پیش چشم کربان دل
 بویان و حزن فراوان با قلق و اضطراب روزی که روان شدم و بر سر فریواندم و شکایت از آن
 کردم حضرت صفی علیهم السلام فرمودند که شکایت فاطمه علیها السلام فخرشاد آن اول خالد و فخرشاد
 و قلنا از اوج کردن او مردم از برای بیرون آوردن امیر المؤمنین علیهم السلام و شکایت میکنند از این که
 اغفلون فریاد میزنند که با علی بیرون بیا که بیخه که مسلمین اجتماع کردند بویان و الا انما میگویم و فخرشاد رفت
 و گفت امیر المؤمنین علیهم السلام مشغول است با این هم جمع کردند و در خانه کلا بپوشیدند شکایت میکنند
 فاطمه از آنکه میگوید من امدم و در پشت رو خطاب کردم ای عمر و ای بر تو این چه جملاتی است که برخاستی
 کردی ای امیر یا میخواستی سب میزدی و طرفه که نور خدا را فراموش کنی عمر گفت که فاطمه ساکت شو اینجا
 محمد حاضر است که در آن دور رسد و نماز که امر و فخرشاد و او ندیدند علم مثل یک از مسلمین است بایزین بجهت
 صحبت با آنکه همه شمار امیر المؤمنین ای او گفت خداوند انوشکایت میکنند فخرشاد رسول نوا و او را ندانست
 و منع کردن ایشان خود را و عمر گفت که فاطمه حفاة النساء و ابضا فخرشاد احمقانه نماند و بیکداریت
 و خداوند از برای شما جمع نمیشود پس اش میبویب در خانه که فخرشاد دست او زد که در را باز کند
 پس ناکاه او را از آنجا که بانه بر یاری شریف فاطمه علیها صلوات الله زده که میباشد و مردم کرد و لکدی
 بود و زود و در بر شک فاطمه علیها السلام خورد و بخوی بر او ناظر کرد که شکست بدرد آمد و فخرشاد شایسته
 سقط کرد و در حیاط عیانچراش بر و زدند که جای آن بان بود پس صدرا بکر به طبعند کرد و فخرشاد با
 در رسول الله در خور آنکه بپوشیدند فخرشاد طفل شکم او را میکشید پس امیر المؤمنین غضبند
 امد و چشمهایش سرخ شد بود عباى خود را بر سر فاطمه علیها السلام کوفت و او را بر سینه خود چسباند
 و فخرشاد ابضا فخرشاد رحمة الله المین بود مباد که سر را بونه که می و عودا پریشان نمایی و از دست امنت
 شکوه بگو اگر چنین کنی نه مسلمانی همانند نه کافر نه تابعان پیغمبران پیش جنبند و روزی زمین نمائند
 بودند بر روی هوا میماند مگر آنکه هر هلاک میشوند پس فرمود ابی طالب بیرون و پیش از آنکه تبع کش
 و همه امت را بکشد پس ای پسران من که در پیش حضرت فریاد زد با وضه قولا ناکه فیل منها ما تغتله النساء
 فخرشاد با آنکه ای پسران من که در پیش حضرت فریاد زد با وضه قولا ناکه فیل منها ما تغتله النساء
 عارض شد باین منظر از فاطمه سافطه و حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام فرمود علی میبویب و زکوات
 رسول خدا و شکایت میکنند که او پس شکایت میکنند فاطمه علیها السلام فخرشاد از برای ایشان
 با آنکه امیر المؤمنین علیهم السلام در شب فاطمه علیها السلام را و حسن و حسین علیهما السلام را و زینب و اکتون
 که فخرشاد که در میان الله غایب بودند و بر میزدند و در خانه های مهال و اضامه و ایشان را و

این کتاب از
 کتابهای
 معتبره است
 و در آن
 اخبار و
 مناقب
 اهل بیت
 علیهم السلام
 مذکور است

این کتاب
 از کتابهای
 معتبره است
 و در آن
 اخبار و
 مناقب
 اهل بیت
 علیهم السلام
 مذکور است

جلالیه در بیان کتب و احوال

علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم

علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم

می کرد و یاد می آورد ایشان از عهدی که با خدا و رسول کردند بر ولايت و در چهار موطن همگی بودند و عند
نفرین می دادند و در روز چون روزی می شد که بیاری ایشان می آمد و موضوعی می شنیدند که در میان
که پیوسته امیر المؤمنین علیه السلام و شکایت می کند و در خدایا چه می گوید که بعد از پیغمبر صلی الله علیه
یا و رسیده و پسران و فرمود تا اینکه گفت من فرما بدار خفقت یا رسول الله عالم بجهل و حق تعالی من
من سائر الانام حقه قتل و فی نصر بن عبد الرحمن بن ابی جهم قتل شدیم یا رسول الله انقدر از حق و عصای که هیچ
و حق پیوسته از سائر امتها افضل نشد تا آنکه آخر مرا نصرت پذیرم که کشتن با فضل پس پیوسته حسن
بشود خود و میگوید با جاهل و با بد مردم امیر المؤمنین علیه السلام بودم در دار هجرت و در کوفه تا آنکه
او را شهید کردند و ملا و می خود کردند چون خبر شهادت پدرم بمجوسیه رسید تا با در ابا صدیق
هزار و هشتاد و یک نفر فرستاد و امر کرد که مرا و برادرم حسین علیه السلام را و سایر برادرانم و اهلیک سید
و شهبانم را بکشد و ما را از برای عویله بگیرد و اگر ابا کنیم مرا با ابی جهم و فرستد پس من چرتادم و بسوی
مسجد و بر منبر رفتم و مردم را موعظه کردم و از غنای سرسایندم پس بشو جها خواندم پس هر چند را ایشان
جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بلیت نفرین هر چند راست چه نظر کردم بچرا ایشان کشتن را بدید
پس گفته مرا تا عید می باشد بی پیغمبر خدا که خدا را بندگی کرد در ستر و پنهانی و سوسی نه نفر داشت تا اینکه
چون بچل نفر رسیدند ظاهر کردند امر خدا را و اگر نمی بود ایشان ناصر می یافتیم جها می کردیم حق جها
پس ایشان را نفرین کردم و از منبر فرود آمدم پس مردم بسوی من آمدند و سواغال عویله و فرادار بن شکایت
کردند و گفتند که ایشان زنان و اطفال ما را کشتند و مسلمین را غارت کردند و اسیر نمودند گفته با ایشان
که شمار او فانی نیست لشکر را با ایشان فرستادم و گفتیم عهد مرا خواهند شکست و عویله ملحق خواهند
شد و چنان شد که گفت پس حضرت صفای علیه السلام فرمود و یقولون الحسن بن علی بن ابی طالب و هو و جمیع من
قتل پس بعد از آنکه امام حسین علیه السلام شکوه خود را تمام می کند تا گاه پیوسته حسین علیه السلام با
شهیدان بکشد پیش و او شهید شدند باید تا خون او و اعضا در خون غلطیده همبند که پیوسته خدا را
نظر بر فرزندش می افتد و بدین نحو رنگش را می بیند بگوید در می آید و جمیع اهل اسما نه او زمین بگوید
دو می افتد و تصریح فاطمه قتل لولک الارض و من علیها چون فاطمه علیها السلام نظر بر بدن غرقه بخون
فرودند می افتد بخونش در می افتد و امیر المؤمنین و حسن علیهم السلام در جانب راست پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشند فاطمه از جانب چپ حضرت سید الشهدا در جانب راست حسین علیهم السلام و جعفر طیار در جانب چپ
همین می افتد و فرزند رسول خدا پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر سینه می چسباند و می فریاد می زند
مَدِّ بَنَکَ فَوْقَ هَیْبَتَی وَعَبَّادَ فِیْکَ فَلَی نَوْشُومُ اَحْسِنُ غَمَّ مَخُورٍ کَرِیْمٍ وَرَوْشِیْ دَهْدَیْ
نوم می آید پس خدایا خدایا با فاطمه مادر امیر المؤمنین می افتد و محسن شهید سقط شده و او روی شده

جلالیه در بیان کیفیت و شری

کتاب جامع
در بیان کیفیت
و شری

پایه پاره کردند و پاره زن پیغمبر را شهید کردند و بعد از آن که سربازان داخل شدند گفتند ای خداست
مفت طایفه ای که اینگونه می نماید ما امن القوم بود ما او هم گفتند این بعد از این ایمان و ایمان شمع
ایضا عند اول ایمان بخدا و رسول بناورده اند با اگر ایمان ظاهری قبول کرده بودند بعد از پیغمبر صلوات
علیه الهی می شدند و از بن اسلام بکفر اول برگشتند چنانچه صریح اخبار است قد جاء رسول المصطفی
فی حربه و کواخلائهم فی حربه و اینند و چون ایمان به پیغمبر کردند و حال آنکه با پیغمبر وارد کردند و
شعبه بروی پیغمبر کردند و حربا پیشا حرب پیغمبر است چنانچه فرمودند حربا و حربی و سبک سبکی و
باوری می یافتند با خود پیغمبر صلوات الله علیه و الحرب می کردند چنانچه در ابتدای اسلام کرده اند که کان یزید
عن طایفه منکم و لا یبینه الشاع طایفه هرگز نبود که بزرگی از بزرگش دست بردارد و در دست
دست از مقتضای یاد می کرد که اضطراب در سنش را کونا نمیکند میماند شب فلان ایضا الحسین محمد کرده
علی فیه الاخراج و الزمر او هم موش کرده لکن من هرگز فراموش نمیکنم حسین علیه السلام را که در و او را
که فرمودند تا فراموش کرد و اضافت شکر ضلال و از هر چه عمل بود می کردند که قام فیهیم خطیب آمدند و گفتند
ایها الضالین لا یأت و لا تدور چه خطیبی میباشند که خواندند و مواعظ دادند که کو دانش از او می رفتند
ایها الهی که بر ایشان خواند و ان فلو فی سبیل صلا از مواعظ الهی ان حجراته و خلیفه رسول الله که سنه
او می کرد تا به نکرده و فایده بخشید قال ان یسوی فیکل احد و سلوا ما قال فی فلم یکن یکن حجه چون
موعظه او می کند و فرمود با ما می شناسید یا نه اگر نمی شناسید منم فرزند محمد مصطفی منم هر که گوشه فاطمه
زهره منم نور دیده علی مرتضی و بی روی ای از هره و ای المرتضی و رسول الله حبیب ایها القوم و حجه
ندامید که مادر من فاطمه است و پدر من علی مرتضی است و جد من رسول الله است ای قوم بجه خواطر جد و پدر
و مادر من بجه که سوال کنید که پیغمبر در حق من چه فرموده است یا می دانید که فرمود حسین منم و ان من
حسین یا منم و حسین از من است یا من دعوتی نصرت این نصرت و این با خطبه ای که فرمود
و الکوب خواندند مرا که بار یکبار کو باری کردن شما و چه شد نامها این که می نوشتید که بیانش می
ان برای قوم میباشند یا این باری شما است که در دمر گرفته اند و خون مرا می بینید حلفه و نایع
الماء المباح و قد منعونا اضحت لنا هله الاوغار و الغمر ایون که بره کس میباشند از منع کرد
و حال آنکه و عوش و طبا و امیاشانند هل مریمین یحیی الا ان من طایفه یشر من یسر ما طایفه خطر
آفرینا درسی هست که در بی از دیار او برادر می نمایند که او دشمنی خلاص نماید بشری را که بهائی می باشد
هل یزعم احم الطفل الرضيع فقد جوف الرضاع و ما للطفل مضطرب ایا رحم کند هست که طفل
خواند و درم غایب و شریانی باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک شد و او را طاف صبر نیست هل
من غیر حرام او را حسی بر عینه تا احوال او را نصرت ایا با و هست یا حاجت کند هست یا صاحب

مجلس هجدهم در بیان کیفیت و...

منزه اند ما آنکه ششهای خود را از خون بدنش سیراب کردند و غرور در حق الصلوات نمی آمدند و علیهم
 عتاق الطیر البیت و ظلمت ما آنکه بدن شهر نفس و پاره پاره مکرند و در میان حصار انداختند و نهما
 گذاشتند ما آنکه مرغان هوا در شب روز در دو دایره میزدند و فتنه امه التور از دعا لقی
 طاشرا الاحلام منها و ضلک این بدترین اموال او را باری نکردند با اینک خوانند ایشان را و استغفار
 نمود از ایشان بجهت کفر که در ایشان عقلها و احزان کرده الا بل نحو انوارهم بالقیوم فلا
 سلیک ذلک الا کف و شکت باری نکردند او را سهل است بلکه بدستهای خود خواستند نور او را
 فرو نشانند مثل باداندنها و بر بدن بآدان کنها و نادها هم جهرا انا بن محمد فارانه من نفیه حبش
 حلت فواید که اخر من فرزند محمد مصطفی هستم بخاطر جدم مرا باری کنید بادست از من بآدان
 فاحفظوا و بنا رسول فاعوا و ذلک بهم اقل ما هم و استرکت آذانه حر الفل امه جده
 هضت فعله فی کربلا و ذلک مراعات فرات پیغمبر را محافظت نکردند خویش او را و فرزند او را
 اهل و بد لغز نمی کردند و بیجا می کاری از ایشان سرزد فلا فذلک الرحمن امه جده و ان هی صامت
 لا لای و ضلک کما جنت بینک الرسول بلسها و کاتوا حاة الحرجین استقلت خدا پاک نکردند این
 از این لوث معصیت هر چند نماز کنند و روزه بگیرند هم چنانچه دل فاطمه علیها السلام را بدرد آوردند
 در مصیبت فرزندانش بدانکه بعد از آنکه شان ایشرا اهل بیت علیهم السلام باخر سید و ظلم و ستم نزد اهل بیت
 بران اسیران بنهاست سید ظلمی نماید که با اهل بیت نکند چون وعده کرده بود یعنی بن الحسن علیهم السلام
 که سر حاجت ز تو بومباروم بعد از آنکه یک هفته چنانچه نقل شد و بحث نعلین و مظلومی سیدالشهدا
 تدبیر و نوحه کردند و روز هشتم طلید سید الساجد بن علی علیه السلام را و گفت سر حاجت را که وعده کردم که
 بومباروم از برای تو بیایم ما را و روز نهم از حضرت فرمود الا اولی ان یقنی وجه سیدک و ابی و مولای الحسن فایزود
 و منظره لایعوا و دعه حاجت و تم ایست که سر هفتاد و سه مولا و بی برزگوارم حسن علیهم السلام بن بنیابی
 ما آنکه باور بگیریم و او را و ذاع تمام و نوشته خود را از دیدن پدر برزگوارم بردارم و حاجت دوم آنکه
 بگوئی که لایزار ما بشارت بودند نماز نماید حاجت سیم آنکه اگر عازم کشتن من میباشی کسرا ما این زمان
 و اسیران بفرست که ایشان را بجزم جدا ایشان رساند اعلو گفت تا و پدر و زاکم دیگر هر خواهی دید بعضی که
 کردند که چون اعلو گفت بگره پدر را نخواهد دید و تا وقت انصرطه در طشت طلائی گذارد و در رو
 ان بر شد و نواگاه انبر و دانسته اند که انصرطه که اسلام علیک با و لیک علی بن الحسن گفت علیک
 السلام ابنتی علی بن سیدی ای پدر برزگوارم از کودکی پیغمبر کردند و در میان من و تو جدائی انداختند و
 من بشوهرم جد خود بر میگردم و بگویند کی خواهم دید از اینوا امه حوروش از اهل مجلس بلند شد و برید و منعزل
 و خجل شد بن عاوس میفرماید که زید گفت تا از کشتن تو گذشتم و زنا را تو میباید بنحوایه بود اما چنان نشاورد

مجلس هجدهم در بیان کیفیت و...
 علی بن ابی طالب
 امام زین العابدین
 علیه السلام

اهلیت و سیرت محمد بن حنیفه

بوده اند من قیامت از اوضاع آن زمان خود میدهم حضرت فرمود اما مال تو را بخواهم و از آن تو بخواهم
 اموال خود را خواستم از جهت اینکه در میان آنها است جائه که طایفه نصرانی و غیره خدا صلوات الله علیه را در میان
 از این ستم خور رفته و در میان آنهاست معتق طایفه نصرانی و غیره علیهم السلام و پیران او و اولاد او پس امر کرد که آنها را
 رد کردند و در میان بنایان و اموال خود نیز زاد انحضرت را گرفت و در میان اموال و قیمت کرد پس امر کرد
 که اسیران را بپای بند بگردانند شیخ محمد صاحب بنایان و ابی کرده اند که نزد ما آمدن در شام و با پاشا
 تکلیف کرد ایشان را لغت شد ندید بنان بن دیشیرا که از اصحاب سونجی بود طلبید و امر کرد به بنایان را
 در یک کس که بصلح و اعانت موصوف باشد با ایشان روانی بپسارایان و خلعت کاران با ایشان را
 عبد بنیر و مساند پس ایشان را پوشانید و عطا با ایشان شام کرد و در و ابی دیگر ایشان را حاضر کرد
 و عطا باقی آنچه ایشان از مال خود حاضر کرده و در و ابی کلشوم کرد که ای ام کلشوم این را بعوض آنچه شمار رسید
 ام کلشوم گفت با نزد ما آفل حبه و ک و اصله بجمد قتل آتی و اهل بیعه و تطهیر و عوخته هم ما لای
 چه سپاس که حبه ای زیاد برز که از امر امیکو و اهلیت و اسیر میکی مال بعوضان بماند و میگو
 این بعوض آنچه شمار رسید فوالله ما کان بدل شعر خیرا شیم که اگر من بایدرت منافعه میگردم هر چه از
 من میخواست با و عطا میگردم و کشتن را از دفع میگردم اگر چه تلف شدن بعضی از اموال بود و لیکن
 فضا الهی چنین تو هر حاجتی که نور از عارض شو بر من رجوع کن پس سفارش ایشان را با آنکه ایشان مبرف کرد
 که با ایشان بنک رفتار نماید از ایشان را از شام بیرون برد و در آن راه بحسن سلوک با ایشان رفتار
 مینمودند بن طاوس میفرماید چون سیران و اندوختن عالم از شام محنت انجام بپوشانند و بارش عراف
 داخلند بد لبای خود گنجد که ما را از راه کربلا بر دل ایشان را بانی راه انداخته طی مسافت نمونما آنکه
 رسیدن بر من کربلا و محال هیچ وعده امکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدگان و دختران چون بان
 مکان رسیدند دیدند که گار بر بن عبد الله انصاری با کوشی از بنی هاشم و جعفر از خویشان ایشان
 که ببارت نفرین ظلم و شهید مدفون در میان آمدن بودند و ایشان اول کسی بودند که بنایان را
 آمد بودند چون بایکدیگر ملاقات کردند هر دو طرف صد ها را بیکدیگر تاله بلند کردند و طپانچه پرور
 زنان و با حسن کوبان بر سر فرزندش سر و شهیدان مایه میگردانند که در غار کتاب میگردانند و غلغله
 دوان زمین بر پا شد که بهر نوحه ایشان که داعی که در طرف از من بودند بجمع گردیدند و بنایان
 ماتم انفراد و نوحه آن انفراد با ناله نوحه کردی خود انفراد مانده سر نمودند فتاح لسان مال بنایان
 طر و هن من الکایه بر نمینا فقد ناهینا قر مضیبا بنور هدهد التاهینا حل زبن زنان و نوحه
 دل با به مقام منم بود که اینجا است بد و در فالتا ماتم که سر کشکان وادی ضلالت بنور هدایتش
 براه حق می رسیدند و بر کرم و در خطا او گذشت فقد ناهینا روجا و روجا و روجا و روجا

بنایان
 کربلا
 سیرت

اهلیت
 سیرت
 محمد بن حنیفه

مجلس هفتم در بیان کیفیت مرید

و پنهان و اینها است که روح عالمیان و راحت مؤمنان و در بیان پیغمبر آخر الزمان را که در مین و مین و مین
 اگر خدا در قرآن بان سوگند نهاده است از میان ما رفت هُنَا سَتَ الْخِرَارُ عَلَیْکُمْ حَرْبٌ هُنَا سَتَ
 خُیُولُ الْخَرَفِیَّیْنِ اینها است که اولاً در حروب اساس حرباً از اسناد و ما را عارف کردند و او پاره هُنَا
 دُجُ الْخُسْبِیْنِ یَسْفَعُ شَمِرٌ هُنَا مَدَّ یُؤَامِنُهُ الْیَحْیَیْنِ اینها است که شمر ولد الزنا حسین علیه السلام را
 بشمشیر پدید آورد و پیشانی خورانی نورانجامد مابعد هُنَا الْهَبَّاسُ فِی یَوْمٍ عَجُوبٍ حِبَالُ الْمَاءِ
 قَدْ نَسِیَ رَهْبِنَا اینها است که عباس را در کار ابرار بر زمین زدند و دستهایش را بریدند هُنَا رَجُوعُ
 الرِّصَیْعِ کَبیر چندی تَمَّ رَجُوعُ اصْعَارِ الْمَرْحُومِ اینها است که بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب
 و هر یکانش نوشانیدند هُنَا قَدْ طَهَّرْتُ اَسْبَابَ جُودٍ اَكْتُ الْفَائِزِیْنِ الْمُتَّقِیْنَ اینها است که شمر
 بشمر چو جدا کردند و سنها را که با بدعاء بدرگاه خدا بلند بود به باد بیدار کرد و خدا بلند بود با بعباد
 و بخشش کند و جو هُنَا صَبَّحَتْ نَوَاحِیْنِ دِمَاسٍ بِلِیْلِ یَزِیْرٍ اَمِلَ اَوْ مَبْنِیْنِ اینها است که موههای ما و پستانها
 از خون کشتگان نخبیدند هُنَا عَلَیْکُمْ اَوْسُ بَنی عَلِیٍّ و رُوَسُ بَنی عَقِیلٍ اَمَّا فُلَیْبِیْنِ اینها است که شمر
 اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نیزه زدند و سرهای او را در عقیل و جعفر را بر نولدستان و پنجه هُنَا حَرَنُ
 اَنْجَبَامٍ و اَحْرَقُوهَا وَ قَتَمَ فِیْهَا فِی الْخَارِیْثِیْنِ اینها است که جنمای آل عباد را سوختند مال ما را عارف کردند
 و ما را برهنه کردند و در بعضی از حکما بافتند که در پند بخوان چون بزرگوار بود و خود رسید است
 زد و جامه را جاک زد و باو از خرب فریاد برکشید که و اخی و احسبناه و احببنا سَیِّدَ سَیِّدِ الْمَلِکِ وَ مَعِیْ بَابِ
 فَاحِةُ الْوَهْمِ بَابِ عَلِیٍّ الْمُرْتَضِیِّ بَسِ بَرَزْ مِنْ اَمَانٍ و مدحش کرد و بدام کشتوم موبار پادشاه را کرده طایفه
 بر و مبرز و مبرکت اَلْیَوْمُ مَا نَ اَبِی عَلِیٍّ الْمُرْتَضِیَّ اَلْیَوْمَ حَلَّ لَکَ الْکُلُّ بِاَرْثِ سَکِیْهٍ و فاطمه سالار زنان
 و دختران فریاد از آنجا که برکشید بودند و بفرمود و احسبناه بر آورد بودند باین طایفه و مبرکت مبرکت
 روز را و مبرکت ماندند و فاطمه را که فریاد بر و مبرز و مبرکت روز ماندند و اما جابر بن عبد الله و همراهانش
 زنی هانم و غیر ایشان همنکه وارد از زمین شدند و آثار فریادشان و سواران بیابان دیدند بی
 اختیار شدند و او را هر جایان را و احسبناه بر آوردند از محمد بن ابی القاسم طبری روایت شد که او را
 کرده است از عشر او روایت کرده از عطیه عوفی که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری فریاد حسین علیه
 چون راورد که بلا شد هم جابرا را در بختار فرات و غسل کرد و جامه را از او فرود جامه و بگوید و فلان خود را
 بعد از خوشی که در و را و اینها بفرمود شد مشغول گردید بدین که خدا نا انکه زردیاب فریاد رسید گفت دست
 بفرمود چون دست او را بفریاد کرد و بدیدم خود را بر روی غیر انداخت و غسل کرد و بهوش بر زمین افتاد
 اب بر روی او رسیدم نا انکه بهوش آمد سر بر نه گفت با حسین با حسین پس گفت سبب این چیست
 حبیبه محبوس است که جواب جیش را نمیدهد پس گفت اَنِّی لَکَ الْاِجْوَاةُ قَدْ شَطَطَتْ اَوْ اَجَلَکَ عَلَی اَشْجَارِ

اینها است که شمر
 اولاد امیرالمؤمنین
 را بر نیزه زدند و سرهای
 او را در عقیل و جعفر را
 بر نولدستان و پنجه
 هُنَا حَرَنُ

اما جابر بن عبد الله
 روایت شد که او را
 کرده است از عشر او
 روایت کرده از عطیه
 عوفی که گفت رفتم
 با جابر بن عبد الله
 انصاری فریاد حسین
 علیه

اهلبیت سیرت امیرالمؤمنین علیه السلام

اشباحه و فرقی بین بد و نیک و در آنیک و چگونگی جواب کوفی و حال آنکه بخون خوشیست و بدیست و نیک و بدیست
 شریعت بریده شده و نور انجمن و نیکو کردن اندام میسر بدست جلالی و قیاسی است که در انجمن برادر دارد
 که در کتب علماء مذکور است بدانکه اکثر علماء امر اجتناب اهل بیت علیهم السلام را از شام بکرم برادر مذکور فرمودند
 و بعد از کسانیکه اینرا منع فرمودند سید بن طاووس است لکن اگر این حدیث صحیح بود پس سید بن طاووس علیه السلام از آن حدیث
 که در نواریج و کتب معتبره مذکور است و اهل بیت شام اند و اینها را از کوفه و بنا بر فرض صحیح این نقل است
 ایشان در روزاربعین مستعد است بر آنکه در فتن ایشان بکوفه و از کوفه به شام و از شام به عراق و از عراق به شام
 خود که میفرمایند که بعد از روز و ایام بکوفه پیش برادر نوشت به یزید که بیست و او نوشت که ایشان را شام بفرست
 و هم چنین مانند ایشان مدتی در شام در مجلس نا انکد و هائی ایشان از کرم و سایر یوسف انداخت
 و بعد از هفت روز بغیر از کردن باو خود این مرأی به پناست بعد میباشد و در فتن از شام بعد از هفت
 آمد بعراق نیست که سید میفرماید که چون بعراق رسیدند از دلیل خواهر کردند که راه را حمل دهد بیایند
 که با او هم چنین علم ذکر کتبست باز است سید الشاهدین علیه السلام در روزاربعین با اینکند و از آنجا بود
 که بقیست باز و موضوع میباشد شام است بر عدم صحیح این نقل با اینکه ایشان از یزید ملعون مایه بودند
 و در بین راه اینرا خواهرش کردند و ان این که همراه ایشان بود از حدیث یزید هرگز بی از آنجا بعید
 این عمل را نمیکرد و با وجود اینها همه از حذر امکان بیرون نیست بر آنکه عذر ذکر علماء عدم وقوع است
 و مقام ایشان در شام از باره از هشت روز ثابت نیست و در مدتی که شام و فتن از عراقی شام
 و از شام بعراقی امر نسبت محکم و حکایت بدن ابو حنیفه هلال بن یحیی و کوفه با بعد از وادار و او را حج را
 مشهور است و همین که نیست از برای احتمال صحیح این نقل با اینکه سید بن طاووس اجل از آنکه در این نقل
 ذکر نماید چیز را و با الحاح صحیح و عدم صحیح این نقل را مدخلیه یا استحباب باز از انحضرت در روزاربعین
 نیست و بر آنکه باز از یزید و ابان و نصوص است که چه فرض کنیم عدم صحیح این نقل چنانچه در اول
 رجب بنمیدان و غیر از وفات مخصوصه باز از انحضرت صحیح است یزید و ابان که چه حکایت مخصوصه
 نباشد و الله اعلم باری چون اهل بیت فضائلنا سل ما نم داری و نحوه نوی بدوزخ انقباض تارون
 و کعبه و فضو عالمیان کردند چنانچه بعضی ذکر کرده اند سید الشاهدین علیه السلام امر فرمودند که باز
 بروند و در وانه مدینه کردند هنگامه در وقت و راح ایشان بر باشد که نصوص است و کتاب مدینه مدینه
 و خیر سید الشاهدین علیه السلام بر شریف پل در در بر کشید انقباض کرد که مد هوش روز بین افتاد باز
 بادیه های کرمان و دلهائی موفان و سینه های از فراق بریان فرمودند و در شامیدن شام بر کشکان
 و داع کردند و روی برنگار کردند طی فساد نمودند تا آنکه بنزد یکی مدینه رسیدند صاحب منافذ و راه
 میگردان فاطمه حرامه بر زمین علیها السلام بکوه هر شب خون کفایت که انجمن هرگز که مدینه قیام است

این حدیث صحیح است
 و در کتب معتبره
 مذکور است
 و در نواریج
 و کتب معتبره
 مذکور است

این حدیث صحیح است
 و در کتب معتبره
 مذکور است
 و در نواریج
 و کتب معتبره
 مذکور است

مجلس هجدهم در کیفیت اهل

بمانی کرد و دایه پسر حق او بر ما می باشد با اصلاح سیدان که انعام باو کرده باشند خواهرم فرمودند
 قسم چیز که باو انعام کنیم نمیشد ما را مگر آنکه فریو و خود را باو دهیم پس دست بند خود را و خطای خود
 گرفت و از خواهرم نیز گرفتیم و بجهت انحصار فرستادیم و عدد را از او خواستیم که این عظیمی را قبول کن که نویا ما
 بنکی کرد: انشخص گفت من آنچه را کردم از برای خدا و فرایب شما بر سوختن اگر دم من از برای طمع نباشد
 طاعت و سوابق کرده است بشیر بن جلدی که چون بنزد یک مد پسر رسید علی بن الحسن علیهما السلام
 و مادرها را فرود آوردند و بجهت انحصار نصیر بن جلدی که در نازان را فرود آورد و بمن فرمود: بشیر بن جلدی
 باک لعد لکان شاعرا فقل یقوله ای شاعر چه می گوئی؟ بشیر بن جلدی گفت: و او در شاعری توانا
 و نیر می تواند شعر بگوید عرض کرد: بلای بن سول الله پس فرمود اهل مدینه بشیر بن جلدی را ببندید
 با اهل مدینه بر شاخ بشیر بن جلدی سوار شدند و ناخن ها را داخل مدینه شدند چون داخل مسجد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند صدان بلند کردند و با کریم این شاعر را خوانند با اهل تشریف لاه مقام کنیم
 بهما قتل الحسن فادعی مدینه ای اهل مدینه چه می دانند و با اطمینان خواطر نشسته اند در اینجا
 مکتب که حسین علیه السلام کشته شد و با بن جلدی سوار شد از مدینه های صحرای مدینه
 یکرانه مقرر و اگر اسیر من علی القنایه بدان اقامه مدینه میباشند زاندر که بلاد خون غلطانند و
 سرش را بونیز کردند و در اطراف بلاد گردانیدند بشیر بن جلدی پس گفت ای اهل مدینه اینک علی بن الحسن
 با عیال و خواهرانش در نزد یک شما فرود آمدند و من سول و میباشم بیو شما چون این خبر بدید منترشید
 جمیع خندان بی هاشم و زنان مهاجر و انصاف از خانه ها بیرون دویدند با کسوس و پشیمان و سر و پای بر
 و ههای خود را بفراسپیدند و بر سر و روی یکدیگر میزدند و صدای بانو حضرت زینب و اولاد و بانو را برکشید
 بودند هر کس مدینه را با خیال مشاهده نکرد بود در روز پنجشنبه از آن روز بر مسلمانان بدید جاری تر شدیم که فر
 بر حسین علیه السلام و بکنند ای سیدنا ای نایبنا و آفرین نایبنا و آفرین نایبنا و آفرین نایبنا و آفرین نایبنا
 آورد پس لها را بدرد آورد و خبر او را علبل گردانید و گفتی خود را با لاله و اسکا و خود را بدفع
 بعدد معکافا پس ایچشمان بکی کشید و اشکهای خود را جاک کشید و پیاپی اشک بر روی کشید
 بر کسیکه مع بیت و بهر بن برین رسید و عرش پروردگار جلجل را منتر عز و قدر زل گردانید و درین
 خراب مجد و بزرگوار فاضل گردانید علی بن ابی طالب و ابی و صبر و آن کان عثمان شاخص الدواشعیا
 ایچشما که بیکند بر فرزند پیغمبر و بیکر کوشه فرزند پیغمبر که چارزاد و افتاد و در بلاد هیکل مدیون
 پس گفتا بفامد فرزند و ما را ناز و کدی بر سیدالشهدا علیه السلام و جراحها فاسور سینه و از این
 کردی خدا رحمت کند تو را و تو کسی را که با ما باقی گفتم من بشیر بن جلدی علی بن الحسن علیهما السلام را بسو
 شما فرستاد و خود با عیال و زنان و دختران نام شهید شدند در موضع استخوانی ازین شهادت

بشیر بن جلدی
 که در شاعری توانا
 و نیر می تواند شعر بگوید
 عرض کرد: بلای بن سول الله
 پس فرمود اهل مدینه بشیر بن جلدی را ببندید

مدینه
 که در شاعری توانا
 و نیر می تواند شعر بگوید
 عرض کرد: بلای بن سول الله
 پس فرمود اهل مدینه بشیر بن جلدی را ببندید

بیت اسیران بنی امیه

دست از من برداشتن و زن و مرد با چشمهای کران با حسین کوبان از مذهب پیرون ریختن و ریختن
 شتافتن من اسیران ناختم برکشم دیدم راههای پر شد بود از خلق و راه منیافتم اخرا از اسیر و دادم
 و کام پر کرد نهایی خلق زدم تا خود را بدید و خیمه امام رسا بیدم دیدم انحضرت دستمالی در دست دارد
 و اشک مثل بارش از دلم بر میخیزد خادوی رقیب سرش بود که میخواست انحضرت بران نشاند
 اخبر او شد بود تا ذکر میبرد و از هر طرف صدای فوج میزد و زنان و مردان و جوانان و عظمای کینان بلند بود
 و فوج فوج میآمدند و انحضرت را میپرسیدند صدای انحضرت و آواز مظلومانه و آواز پناه با سنان میزد
 و فوج فوج از زمین و با شانه خضر اشاده فرو که ساکت شود چون جوش خلق و فوج خسته
 خواند و بعد از خسته فوج میآمدند که خاندان بر عظام امور و فوج و برام خسته میآمدند و در آورند و سوزش
 و گریه میآمدند که خاندان بر مصیبتی که از بیلتیهای جلیل و مصیبتیها عظیم است که در طار اکتاب
 و نفوس را هلاک نموده اند ایها الناس حد خدا است مثل شدیم بیدترین عصبیه او و خیمه و اسلام
 شد بر کمر بن و خیمه اقبل ابو عبد الله و غیره و سینه سینه و در او و اسیران بیدم ای
 عبد الله علیه السلام زاکشند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سرش را بر تیر زدند و بدشهرها کردند
 پس گشت که بعد از کشتن حسین علیه السلام دیگر شادی کنند کدام دیدار است که در این مصیبت اشک نریخت
 و بخل نماید در اشک و بنحیج تحقیق که اسانهای هفتکانه کردند و در باها کردند و در زنان ماهیان
 و و خیمه و ملائکه مقربین و جمیع اهل اسانها کردند که بندگان آنها انسانهای قلبی لا یصدع لقیته ام یی
 فوالله یحیی الیه ابا کدام دلیست و این مصیبت فشتکافد با کدام قلبی است که مشتافی با وینا شد با کدام
 مثل این مصیبت را شنید آنها انسانها اصحاب مطرودین عز و دین شایعین علی الاصله کان اولاد فزید
 و کابل ابر که خلق ما را مطرود کردند و از خود دارند و دلیل کردند و از هر چیز منع کردند و در شهرها
 کردند بندگان بنویسند که با ما اسیران و کابل بودیم و حال آنکه کما نکرده بودیم و امر فیجری نکرده بودیم
 و بدین و اسلام نکرده بودیم فضیلت پیش از این نشین بودیم بیدل افیم که اگر بغیر سفارش میگوید با شما
 کشتن و دلیل کردن ما را هم چنانچه مصیبت و رعایت ما کرد هر این را آنچه کردند زاده میگرداند و ان الله
 و ان الله را جمع چه مصیبتی است جانکذا و چه مایه است راحت برانند و چه سخت دل بدرد آوردند
 و تلخ مصیبتی است از خدا مطهر مردم خود را از این عمارت سپید پس ناگاه صوحان بن معصوم بن صوحان
 که در انوقت زمین کبر شد بود عرض کرد باین رسول الله مر معذ و زد که زمین کبر بود و باین سبب از
 باری شاکر و دادم حضرت خذ را و قبول فرمودند و بر پدرش ترجیح فرمودند و در بعضی از حکایات
 میباشند که محمد بن حنفیه چون مطلع شد بآمدن اهل بیت سوار شد بر مرکب پیرون رفت چون فرس بر عظم
 سباه و خیمه میباشند برادرش را سر اسیر کرد و بدو بهوش بر زمین افتاد یکی مدعی علی بن ابی طالب علیه السلام

عبد الله علیه السلام
 و خیمه میباشند
 برادرش را سر اسیر کرد
 و بدو بهوش بر زمین افتاد
 یکی مدعی علی بن ابی طالب علیه السلام

عبد الله علیه السلام
 و خیمه میباشند
 برادرش را سر اسیر کرد
 و بدو بهوش بر زمین افتاد
 یکی مدعی علی بن ابی طالب علیه السلام

محکم دلائل سے مزین و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

فوق زینت کتب خطی

وارد مدینه شد و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله از بنی خرازم آمد و ستم خور بد و ستمی کرد
 فرمود که با جلد لایق ناعیه القین یا خیر الحسنی احمد و زکوار حسنی توراکست و من جز شهادت او را
 نیکو نگویم و ده ام و مانند بارش شد از اب و در بدن سیرت و او در اهلبیت و در خیمه نبی کریم صلی الله علیه و آله
 و از خونی از ایشان برخواست که کوپار و در هزار روضه شریفه بلکه همه مدینه و خورم و در مسجد کوفه
 مبارکش را بنزل در آوردند هر جانبی از او جدا و از جدا بلند بود و چون از آن می خود بر کشند غایتها
 خود را خالی و بی صاحب بد ندانند و ایشان زبانشد کوپار و در بارها از غارت صاحبان خود
 که شب روز عبادت مشغول بودند و بگرفت و لله در من قال و قففت علی نایا و لقی خیر فانیها
 فلما قفرت عصایها و أمسخت خذ من قلاوة فاری و عطلت من احوها و سولها و افضت من بر
 خانهای پیغمبر و ال و دلم انها از این سبب فتن هلسرا و اسالی با دم از ناره و در و صوصلو
 و كانت ملاذ لا نام و حبه من الخطب یعنی العتقین صلاتها بنما و همیشه بنما عالمها گفت
 دو ماندان بود از هر اینه این من لها بود که موضع حاجات طالبین و ضل صادرین و دارین بود که در آنجا
 بمالکین بستند فاقوت من السادین من ان هاشم و لم یجتم بعد الحسنی شاعرا حالی کرد بدین نزل
 و می ملائکه از سادات آل هاشم بعد از کشتن حسین علیه السلام از این معترف خواهد شد و فرقه آن هر
 که بعد از خواهد کرد بد فعبر لقل استبطعیر و لو حتم علی فقلوهم ما تنقض زفرها شهادت سبط خلکو
 پیغمبر بد و مر اهلبت کر باز داد و سوزش دام نجات فتن سادات هر کفر فرمی نشیند قبا بکید کم نصیرین
 علی الاذی اما ان تقیه از کسر آنها ابدل مای باید صبر کنی بر اذیت و الم دشمنان با وقت ن نشد
 مولای عالمیان برخیز و عالم را پاک کن از ظلم و جور و داد دل شعبان زاید هد ما حیرت تو کرد و
 ضاق الصدر قل الامر طال نصرة المنصور فغیره مور علی اسم الله و اغلغ بها مکل جیس
 مبدی ارج الی الله من الفساد و قم باعبا و لجه و تب لذلك و ریدج بار یکن عونا و یونا
 و اید جور المعابد و افع تمام شد رساله شریفه علی سبیل العجا الم جود را جز در آنکه بد و غایت
 در حیات و محاسن پیغمبر و از بد که خیر شاد نمایند و اگر خطای و زلله بر خیزد و
 سر در میانند و بنما بر سر حقوق مسعود نیست از کسب و
 قصه است و در سر و بنما و کالت و بنما و بنما و بنما
 مریخ و بنما و بنما و بنما و بنما
 از خیر و بنما و بنما و بنما و بنما

